لازمه‌حیات بین المللی میدانیم. در مقابل ملت های همسایه حس احترام وحمیت داریم واحساسات ملی آنها را به نظر قدر می بینیم، ولی اگر آنها برملت ما نظر نا مساعد داشته باشند دربرابر آن بیدار وآگاه میباشیم. مخصوصاً درمنطقهء خویش این ضرورت را احساس میکنیم که با ملت های مجاور با روابط همکارانه‌ءکلتوری واقتصادی به توسعهء علایق بپردازیم. واگر آنها ازاین روابط ما استفاده‌ءسؤ بنمایند بازهم دربرابر آن بیدار وآگاه باشیم، ودر راه پیشرفت وتکامل ملیت آسیائی وملیت کشور های رو به انکشاف همکاری نماهیم.

او میگوید: آزادی درداخل نیز استحکام ملیت را بار می آورد . آزادی درداخل، تساوی حقوق همه افراد ملت را باید ضمانت کند، واز تسلط یك قشر یاطبقهء انحصاری جلوگیری نماید و زمینه را برای حاکمیت ملی توسط مردم کشور فراهم کند. همان مردمیکه باعرق جبین وآبلهء دست درکشور کار میکنند وزحمت میکشند وتهداب ملیت ما راتشکیل میدهند، درحقیقت، ملت همانها میباشند.

او گفته است، شخصیت ملی وتبارز آن دربرابر ملیت های بیگانه معرف یك ملت میباشد، باید به تبارز شخصیت ملی متوجه بود، شخصیت ملی افغانی با مشخصات تاریخی که درعقب خود دارد عبارت ازیك ملیت آزادی دوست وآزادی منش میباشد.

او میگوید: شخصیت ملی افغانی یك سابقهء مبارزه وجهاد طولانی را حائز است که آنرا یك استقلال طلب و استقلال دوست جدی، فداکار وقربانی دهنده ثابت مینماید. درشخصیت ملی علاوه از تبارز خصوصیات ملی کلتور، ایدآلوژی ملی نیز تاثیر دارد، ما باید به

کلتور ملی خود دقیقانه متوجه باشیم، کلتور ملی ما مطابق شرایط عینی زمان قابل تجدید وتحویل است. کلتور ما عبارت ازدین ما، زبانهای ما وفرهنگ تاریخی ما است که آنرا باکسب معارف جدید و علوم وفرهنگ بین المللی حفظ میکنیم ولی این حقیقت را ملتفت هستیم که ما محتاج یك انقلاب کلتوری میباشیم. این انقلاب کلتوری مراد از آنست که درسایهء معارف وعلوم جدید معارف، فرهنگ خود را و ادبیات خود را ازنو بشناسیم وآنرا با ایدآلوژی خود وفق بدهیم.

میوندوال میگوید: علاوه برشخصیت ملی، روح زنده وجاوید، غرور ملی است. این غرور عبارت ازیك تکبر ابلهانه نیست بلکه یك غرور حقیقی وآزاد منشانه است که در ما ایمان وعقیده وعزت نفس و حس اتکا به نفس ایجاد میکند.

او میگوید: حس ملیت درنزد ماعشق به هموطنان در جهاد آشتی ناپذیر برای حفظ منافع وطن وهموطنان، حمایت وطن وهموطنان از تجاوز ودسایس خارجی، حفظ وحمایت زبانهای ملی، فرهنگ ملی، وحدت ملی وهمبستگی ملی، تابع قرار دادن منافع خصوصی به منافع عمومی ومنافع ملی از اساسات ملیت است. ما ازملیت درنزد خود این مفهوم را قایم میسازیم که ملیت افغانی را یك ملیت افتخار ومهذب وخالص میدانیم ویك نفر افغان رادرقول وعمل یك انسان شریف با اعتماد، راست کار ونیك نیت وخیراندیش ومجاهد وفداکار ووطن دوست وبشر دوست وخدا پرست میشناسیم.

میوندوال میگوید: ملیت درنزد ما عبارت ازعشق به ملت و علاقه مندی آتشین به منافع آن ومحبت سوزناك به مادروطن است ما

ملیت را عبارت ازوطن خواهی، ووطن خواهی را عبارت ازملیت میدانیم، ما افتخار داریم که افغان هستیم وافغان ناسیونالست میباشیم. ما مبازره وجهاد خود را برای تکامل وساختمان حقیقی و ملیت ونجات دادن طبقهء معلول وستمکش وتبارز حاکمیت آنها درداخل حدود هرکشور وظیفهء مردم آن دانسته وآنرا شرط پیشرفت حس ملیت میدانیم. تکامل ملیت و شخصیت ملی را درآن میدانیم که درملت تساوی برقرار گردد و امتیاز واختلاف طبقاتی برداشته شود. ما زبانهای خود را از غنای ملی خویش می شماریم وحفظ ادبیات وتعمیم آثار و تکامل پیشرفت زبان ملی پشتو ودری، حفظ سایر زبانها و فولکلور وادبیات شانرا وظیفهء ملی میشناسیم. ولی ملت خود را شدیداً محتاج علوم جدید وسیانس وتخنیك میدانیم، ولهذا برای فرزندان کشور خود کسب علوم جدید رامهم واساسی میدانیم.

پشتوانهء ملیت، جوانان ملت رامی شناسیم ومظاهرات وطن خواهانه را وسیلهء تبارز ملیت میدانیم.

او میگوید: ما به اساس عقیدهء اسلامی ملیت را یك وسیلهء تعارف وشناسائی وشخصیت ملی میدانیم که دراین دنیای کوچك کشور ها وجوامع بشری را ازهم تفریق میکند. ولی همه ملت هارا مساوی دانسته برتری هیچیك را بر دیگری قایل نیستیم، مگر ملتی که بیشتر با وارستگی وبی غرضی وعدالت آراسته باشد.

او گفته است: ما حقوق ملل محروم وحقوق طبقات محروم ملت های مستقل را پشتیبانی میکنیم وتعین حق سرنوشت را در استقلال خواهی ملت ها به مقابل تسلط اجنبی ودرمطالبهء آنها برای حاکمیت

ملی درمقابل تسلط اجنبی ودر مطالبه‌ءآنها برای حاکمیت ملی درمقابل تسلط داخلی حمایت میکنیم.

میوندوال گفته است: ما مبارزات خود را درداخل برای مساوات وبرادری وطرد تسلط، امتیازات وانحصارات واثبات حاکمیت ملی ورفع اختلاف طبقاتی برای تکامل ملیت ادامه میدهیم. ما از نژاد های مختلف وزبانهای مختلف متشکل هستیم. یك دین خدائی داریم وپیروان ادیان دیگر را که درملیت ما شریك هستند برادر خود میدانیم. این حس برادری اساس ملیت ما است. اسلام را دین خود میدانیم وملت های مسلمان را ملت های برادر خود میدانیم. ولی اتکای ما به دین موجب آن نیست که درمقابل ملت های هم دین ویاملت های هم مسلك ما ملیت خود را فراموش کنیم. ما می بینیم ملت هائیکه حتی دارای دین مشترك ، زبان مشترك ونژاد مشترك وحتی فلسفه‌ءسیاسی مشترك میباشند مثلاً بعضی ازملل عربي با آنهم ملیت های جداگانه‌ء خود را حفظ کرده اند.

او میگوید: ما علاقه‌ءخودرا ازنظر زبان ونژاد با برادران هم زبان وهم نژاد خارج سرحدات کشور خود مطابق آرزومندی آنها به صورت برادرانه حفظ میکنیم. واین علایق را از نظر نژاد یا زبان موجب بی موازنگی درعلایق داخلی خویش بین برادران ملی ووطنی خویش نمی سازیم. بلکه آنرا به قسمی حفظ میکنیم که موجب وحدت وهمبستگی ملی ما باشد.

او میگوید: ما روابط بین المللی وپیشرفت دنیا را بطرف یك حیات بین المللی پیش بین هستیم وموسسات بین المللی مخصوصاً

موسسهء ملل متحد وسازمانهای امثال آنراکه ضامن صلح بین المللی وهمکاری اقتصادی ومانع جنگ وتجاوز ومشوق بشریت دوستی وتکامل جهان بشری میباشد تائید میکنیم.

اوگفته است: ما این کرهء خاکی را درنظام شمسی یك تاج مرصعی میدانیم که به گوهر های گران بها آراسته شده است وافغانستان عزیز را درآن تاج مرصع یك گوهر درخشان می یابیم که ملیت افغانی درآن فروزان است.

دمـــوکراسی :

میوندوال فقید اصل چارم دکتورین« مترقی دموکرات» را تحت عنوان دموکراسی نوشته است که ما فشرده،آنرا درج کتاب میکنیم.

او بشر را ازبدایت خلقت بدو گروه دارای قدرت وفاقد قدرت منقسم میداند ومیگوید گروه دارای قدرت که آنرا گروه زبردست نیز میتوان نام داد گاهی با احسان پدرانه وگاهی هم با احسان مالکانه گروه ضعیف وزیردست را اداره مینمود که گروه ضعیف مجبور بود درهر دو صورت به مجادله ومبارزه بپردازد تا بدین وسیله توانسته باشد حفظ حیثیت وکرامت کند.

گروه های ضعیف سرنوشت خود را گاهی: مملوك ومحکوم ازلی می پنداشتند وبدان میساختند، وگاهی که طاقت نمی آوردند طغیان میکردند وبه عصیان واغتشاش می پرداختند ومجدداً محکوم میشدند. گروه های قوی که سلطه وقدرت خود را بالای طبقه،محکوم ازلی میدانستند درفکرکارگرفتن ازعدالت ومروت نمی بودند. واگر گاهی ابراز

مروت کرده بودند آنرا احسان خود میخواندند نه وظیفه ومکلفیت.

این وضع جهات بزرگی از طرز زندگی عادلانه مجسم کرده بود که بشر برای نجات خود ازآن راهی نمی یافت.

خداوند پیغمبرانی رامبعوث کرد تا فرق ظالم ومظلوم را به مردم بفهمانند وظالم را به عدل ومساوات ومظلوم را به حق وکرامت بشری آشنا سازند.

این پیغمبران به بشریت تعلیم میدادند که باهم برابر و برادرند، همدگر رانکشند، راهزنی ودزدی ننمایند، به جنگ وقتال وآقائی و باداری نپردازند وکسی را غلام وبرده نسازند. این تعلیمات تاثیر خود را از راه گوش در دوران تاریخ داشت تا اینکه رفته رفته به عقل وتفکرپرداختند وهمان طوریکه اجتماعات تشکیل دادند دربارهٔروابط اجتماعی نیز فکر کردند.

این اجتماعات در بدایت امر تابع فرمان فرما بودندوشکل فرمان فرمائی شکل باداری را داشت، فرمان فرما جان می بخشید وجان میگرفت، وزیر دستان رامملوك وغلام خود میدانست و دارائی درقلمرو خود را ملك خود میخواند.

این رویه، ارباب فهم واحساس رامتوجه روابط بشری میگردانید ودر دفاع ازحقوق خود می پرداخت. گاهی موضوع به مناقشه می انجامید، یك طرف به ارتجاع می پرداخت.وطرف دیگر از افکار مترقی پیروی میکرد وبه شورش وانقلاب میپرداخت.این مجادلات بیشتر به غرض حاکمیت ومحکومیت ، آقائی ومملوك بودن، ریاست ومرئوسیت می بود که طبقهٔمحکوم ومرئوس جهت مطالبهٔعدالت به مبارزه می

پـــرداخت.

تااینکه این بحث بالاخره باین سوال انجامید که کی میتواند رئیس وحاکم باشد؟ فلاسفه درطول زمان ایدالوژی های باطرز های مبارزهٔعملی بوجود آوردند، وهمه باین شدند که کسی حاکمیت حق مردم است وباید بدست مردم باشد، یعنی کسی بالای آنها حاکم نباشد.

ولی مردم نیز موضوع حاکمیت را ازبین نبرد، چونکه در میان مردم هم یك قشر برتر ویك قشر بهتر قرار گرفتند، یك قشرنجیب شدند ویك قشر کمتر نجیب شدند، یك قشر مساوی ویك قشر کمتر مساوی شدند، یك قشر اکثریت ویك قشر کمتر اکثریت شناخته شدند. تا اینکه رفته رفته این تفاوت ها و تضاد های بین اقشار بیشتر وعمیق ترگردید ونا آرامی زیادتر شد. ومفکرین به تکامل مطالعات خود پرداختند ودرپی هموار ساختن راه شدند. ازمشروطیت وجمهوریت ومساوات ودموکراسی حرف زدند، وگفتند اجتماع به حاصل مجموع افکار همه افراد بالغ اعم از زن ومرد اداره شود ونام این تربیت را دموکراسی گذاشتند، وغرض از آن این بود که حق اقلیت درمقابل اکثریت محفوظ گردد، محکوم دربرابر حاکم مقاومت بتواند، حکم و ادارهٔ شخصی بر کس ویا چیزی مسلط نبوده کسی برکس ستم نکند، وفقط قانون برهمه چیز وکس مسلط باشد وبس.

گروهی ازاین هم پیشتر رفتند وگفتند برای اینکه یك اقلیت حاکمه بر یك اکثریت محکوم فرمان ندهد حاکمیت مطلق باید همیشه بدست فرمان بران باشد، وهم میگفت: قانون باید از طرف نمایندگان مردم ازطریق پارلمانها وضع شود. ولی این راه نیز جواب آخرین نبود

وگفتند: باید اداره دراجتماع برای پیش رفت آن نیز کار کند بنا برآن مفهوم دموکراسی اصول دموکراسی را بوجود آورد که توسط آن از راه موسسات دموکراتیك برای گرفتن فیصله های سیاسی ترتیبات گرفته میشد واین فیصله ها باید توسط اشخاصی به عمل بیاید که توسط رای آزاد مردم انتخاب گردیده اند، این فیصله ها که به حیث اراده ء مردم شناخته میشود میباید آنهائیکه اراده ء مردم را عملی میکنند اراده ء خود را عملی نکنند.

خلاصه حقوق دموکراسی این بود که دراجتماع انتخابات آزاد صورت بگیرد ومردم آزادانه به تشکیل جمعیت پرداخته ازمذهب وعقیده خود آزادانه پیروی کنند، آزادانه حرف زده وآزادانه هم فکر کنند، دربرابر قانون مساوی بوده باقدرت حاکمه مخالفت کرده بتوانند، حق انتخاب شغل وحق شمولیت دراتحادیه های حرفوی را داشته درداخل وخارج کشور خود آزادانه نقل وحرکت کرده بتوانند، هر فرد بصورت عموم حق داشته باشد که استعداد جسمی وذهنی خود را به حد کمال رشد دهد.

دموکراسی ضامن مساوات وآزادی برای افراد اجتماع بود که ازیك طرف درساحه ءتفکر مفکرین وتعلیمات آسمانی درذهن بشر تکامل نمود از طرف دیگر دراثر انقلابات تاریخی کتله های بشری تحقق پیدا کرد، که اکنون جوامع بشری هدف خود را دموکراسی قرار داده اند ولی هیچکدام به تحقق کامل آن موفق نشده اند اگرچه راه انتخاب حکومت های مورد پسند وحق مخالفت نمودن با آنها مردم را به دموکراسی نزدیك میگرداند ولی بازهم تفاوت بین طبقه ء حاکم و

محکوم موجود است ودوگروه ما فوق وماتحت هنوز هم درجامعه وجود دارد. انقلابات بشری حکومت های شخصی مطلقه وبدون قانون را به شکل حکومت های ملي وقانونی تبدیل کرد ولی حکومت های مورد انتخاب با وجود همهٔاین انقلابات از همانهائی بودند که گروه حاکمه را دراجتماع تشکیل میدادند.

انقلاب های سوسیالستی شکل حکومت های مطلوب را کاملاً تغییر داد. هدف این انقلابها بوجود آوردن دکتارتوی زحمت کشان بود ولی این انقلاب نیز درحقیقت دکتاتوری پارتی راکه جریان پیش آهنگ زحمت کشان بود بوجود آورد نه دکتاتوری خود زحمت کشان را.

عمل وعکس العمل دو گروه مافوق وماتحت جوامع بشری منجر به انقلابات خونین گردیده بود، درنتیجه این انقلابات رژیم های سابق حکومت داری منسوخ گردیدند ورژیم های جدیدی بوجود آمدند. وضمناً موسساتی بنام موسسات دموکراتیك مراقبت اعمال حکومت به وجود آوردند، تا از بازگشت باصول حکومت مملکت داری قدیم جلو گیری نموده وهم اصول اداره در منفعت یك گروپ خاص باز نگردد.

برای جریان دموکراسی یك ریشهٔقدیم به قیافهٔتازه ترین بوجود آمد. این ریشه عبارت بود از سیاست که شامل علم وتجربه روابط اداری و ذات البینی افراد جامعه وامور کشورداری بود. بدین ترتیب آنهائیکه در راس کار ها واقع میشدند وآنهائیکه ایشانرا به راس کارها می رساندند، آنهائیکه از ایشان ممانعت میکردند وسبب سقوط شان می شدند وآنهائیکه مردم را دراستعمال حق انتخاب آزاد شان به مقاصد خود سوق میدادند همه اهل سیاست بودند.

سیاست از لوازم دموکراسی حساب گردید که گاهی حلیهء آن و گاه زولانهء آن میگردید.

دموکراسی تابع سیاست گردید وبازیهای سیاسی به صحنه آرائی پرداخت. با تطبیق دموکراسی برای گروه محکوم تامیناتی موجود گردید به قسمی که آنها ازفکر انقلاب منصرف گردیدند وبه مبارزهٔ سیاسی پرداختند، ولی فرق بین گروه حاکم ومحکوم از بین رفت،گروه حاکم قدرت آنرا داشت که با تهدید وتخویف وتطمیع حقوق دیگران راپایمال نموده ازموقع خود استفاده سؤ کند وبه چپاولگری بپردازد ومطابق آمال شخصی خود حکومت کند.

مبارزات دوامدار آغاز گشت واین مبارزات که از طرق مختلف پیش میرود درهرکشور مطابق شرایط خاص آن قدرت حاکمه را تعجیز، تهدید ویا تعویض میکند.

وظیفهء بشریت دربوجود آوردن یك اجتماع بدون حاکم و محکوم هنوز درانتظار انجام یافتن است وبرای رسیدن باین هدف که بر اساس آن ارادهء ملی بدست خود مردم بیاید وقدرت از پائین به بالا به یك سطح نفوذ کند وبالاتر ازسطح اجتماع قشر دیگری نباشد زحمت وزمان و مبارزهٔ زیادی را ازطریق یك جهاد دموکراتیك بکار دارد، ولی این جهاد با پهن شدن کامل قدرت در سطح مردم وجمعیت باید رویه پیشرفت باشد تا یك پیشرفت مترقی به حساب آید. زیرا درعین حال ازدموکراسی بطرف عقب نیزگاهی حرکات قهقری موجود است که آنرا جناح راست جریان دموکراسی و یك قدم ارتجاعی میدانیم وحرکت پیشرفت را جناح چپ این جریان ویك قدم مترقی حساب میکنیم. که

درس میداد وشاگردان گفتار او را برای خود یاد داشت مینمودند یکی از همکلاسهای ما که پهلوی محمد هاشم نشسته ومشکل میپنداشت درس استاد را یاد داشت کند. درپی آن شد آنچه محمد هاشم مینوشت بنـــویسد.

محمد هاشم که ملتفت بود رفیقش یاد داشت او را کاپی میکند درس استاد را درجریان گفتار برای اینکه رفیقش را بیازارد ازانگلیسی به پشتو تعدیل میکرد وپشتو رابحروف لاتین همدوش سرعت درس استاد مینوشت. رفیقش میدید او چیزی بغیر از انگلیسی به لاتین نوشته است وبدین ترتیب تا پای درس چیزی گیرش نیامد.

او همیشه ساکت وآرام میزیست ودرقطب مخالف جوانانیکه با مقتضیات دورهء جوانی بفعالیت های جسمانی می پردازند فاقد شور وجهش جسمی بود. او نه تنها درهیچ یك سپورتی شرکت نکرده بودبلکه دویدن اورا بیش ار راه رفتن عادی او کمتر کسی دیده بود.
استادان او چه داخلی وچه خارجی همه او را نیك میدیدند چونکه ازشاگردان ورزیده ولایق شان بود.

پس همچنانیکه خار از آغاز نمویش تیز وبرنده سر از تهء نبات بیرون میکشد وفرزند شیراز آغاز پیدایش بدویدن آغاز مینماید محمدهاشم نیز از همان آوان شاگردی زمینه های بزرگی را درخود جمع داشت وخار ذکاوت وبینشش تیز وبرنده بود. او هنوز شاگرد مدرسه بود ولی صلاحیت نویسندگی کامل داشت، او درحالیکه بفارسی وپشتو شعر میگفت ومینوشت فصاحت کلامش نیز بدون احساس نارسائی درهردو زبان جلب نظر مینمود.

باتکامل بیشتر بایستی تفاوت کامل اداره کننده و اداره شونده را ازبین ببرد. و بدین ترتیب علایق بین هر دو را که «سیاست» گویند نیز ازبین برده باشد.

جریان ارتجاعی که ذکر کردیم قیافهء جدیدی از اصول ادارهء مطلقهء قدیم است که درآن تمام قدرت دریك شخص یا یك دسته اشخاص متمرکز میشود. تفاوتی که این قیافهء جدید نسبت به امپراطوران ، شاهان قیاصرهء سابق داشت این بودکه این طرز اداره کنندگان جدید برخلاف هم مسلکان سابق خود پشتیبانی مردم ومحبوبیت نزد آنهارا نیز خاصهء خود میدانستند واز فلسفهء دموکراسی که حکومت باید به ارادهء مردم بوجود بیاید استمداد میکردند، اینها خود را فرمانروایان محبوب مردم خود دانسته خودرا هم پیشوا وهم فرمانروا حساب میکردند، مردم همه اقدامات، اظهارات واوامر آنهارا به اطاعت وانقیاد ودلبستگی کامل قبول میکردند، برای شنیدن نطق های شان هزاران نفر حاضر میشدند وکف می زدند وهورا میکشیدند وبیك صدای شان جان میدادند.

میوندوال فقید این رژیم ها را رژیم های فاشیست وامثال آن خوانده ا ست که مخالفت درمقابل حکومت را نمی شناختند وقدرت اقتصادی وسیاسی هردو را بدست خود میگرفتند واحساسات مردم را بامید زندگانی بهتر وعده میدادند، این ها برای بغیر از خود حق حیات قایل نیستند، وحشت وبربریت را درمقابل مخالفین خود فضیلت میدانند. آن ها نظام شدید اداری را خوش میداشته باشند ودرسایهءمنافع مادی ومعنوی خود را محفوظ حساب میکنند.

ولی این رژیم ها محکوم تاریخ هستند ودرتحت تاثیر همبستگی بین المللی ملت های آزاد محو شدنی میباشند.

میوندوال میگوید: طرز دیگر حکومت یك طرز پیش رفته ، چپ است که درآن نفوذ سرمایه داران وسرداران وملاکین واشراف با خاك یکسان میشود واداره بدست مردم زحمتکش می افتددراین رژیم ها دموکراسی اقتصادی برقرار شده میباشد ودموکراسی سیاسی نیز تابع دموکراسی اقتصادی میباشد. اگر چه دراین رژیم ها نیز حاکم ومحکوم وجود دارد ولی این در سلسلهء تکامل تاریخ بشر یك دورهء عبوری میباشد وبالاخره یك جامعهءفاقد دولت وحکومت در این طرز های اداره به نشو وارتقای خود میرسد.

میوندوال فقید حد وسط سیستم های دموکراسی درکشور های رو به انکشاف، دموکراسی سیاسی یا دموکراسی انتخابی را میداند ولی دموکراسی را بازهم حاوی عیب بزرگی تلقی نموده میگوید: دراین دموکراسی بازهم آراء وچوکی های پارلمان خریده میشود وچوکی های وزارت وصدارت وریاست جمهوری دراثر سازش ملاکین وسرمایه داران وسهمداران بزرگ برای دست نشانده های آنها داده میشود.

میوندوال میگوید: درامریکا برای انتخاب شدن به مقام ریاست جمهوری تا بیست ملیون دولار مصرف مبارزهء انتخاباتی بکار است، اگر یك شخص نسبتاً فقیر این پول را مصرف میکند مجبور است آنرا دردوران ریاست جمهوری واپس تادیه کند، اگر این پول را دیگران به اوکمك میکنند مجبور است دردوران ریاست جمهوری آنرا به سه یا چهار چند واپس تادیه کند واگر مرد ثروت مند است بابست مثل

کینیدی آنقدر ثروتمند باشد که این مصرف برای او کدام خساره تلقی نشود.

میوندوال این عمل را یك بازی کثیف بخر وبفروش وبده وبگیر و مراعات کن وپیش برو میخواند که درعقب تهداب اساسی اجتماع یعنی مردم انجام میگیرد. لهذا میگوید: هدف در دموکراسی باید آن باشد که دموکراسی سیاسی رفته رفته جای خود را به دموکراسی امت ودموکراسی حقیقی خالی کند واین دموکراسی عبارت از«دموکراسی مترقی» است.

او میگوید: دموکراسی مترقی ضد ارتجاع، ضد استبداد، ضد زور آوری داخلی وبین المللی، ضد جایداد پرستی وسرمایهٔ پرستی می باشد. این هدف باتکامل شرایط تاریخی جلو تر میرود تا آنجا که دموکراسی اقتصادی وسیاسی را باهم منطبق گرداند ویك جامعهٔ حقیقتاً مترقی وپیشرفته بوجود می آید.

میوندوال اصلاحات اجتماعی وبرآورده شدن هدف دموکراسی اقتصادی واجتماعی را تنها وتنها از طریق حزب میداند واحزاب سیاسی را وسیلهٔ تطبیق دموکراسی وتظاهر حاکمیت ملی میداند، مشروط براینکه احزاب مذکور سر از آستین منافع اجنبی بر نیاورده باشند وکشور را بنام پیروی از آیده های مترقی درچنگ امیال ومنافع خارجی قرار نداده وبدین ترتیب وطن و وطنداران را نفروخته باشند.

میوندوال فقید به طرق جهاد ماورای پارلمان نیز معتقد است و میگوید: پارلمانها یك اصول قدیم تمثیل ارادهٔ مردم می باشد که مطابق احتیاجات عصر به تقاضای زمان جواب گفته نمی تواند وبعضاً میشود

که به آسانی درصف ارتجاع واستثمار قرار گیرد وهدف مبارزوی خود را ببازد. بنا برآن یگانه وسیلهء تبارز ارادهء ملی اشتراک وسهم گیری عملی مردم است درامور اجتماع که بوسیلهء اشتراک کارگران درامور اداری فابریکه ها ومعادن واشتراک عملی شاگردان درامور مکاتب و پوهنتونها واشتراک دهقانان در امور زمین ومالداری تبارز می نماید. اشتراک عملی عامهء مردم از راه مظاهرات وشعارها درفیصله های مهم پارلمانها وحکومت اشتراک وسهم گیری ملی میباشد که جزو شرایط دموکراسی باید حساب گردد.

میوندوال فقید درپهلوی دموکراسی سیاسی واقتصادی دموکراسی اجتماعی را احترام کرامت بشری میداند که اساس برادری را درجامعه بوجود می آورد.

میوندوال دردموکراسی اجتماعی احترام حقوق بشری را برای همه افراد جامعه علی السویه واجب میداند، حق زندگی، حق استراحت، حق منزل، حق مخابره، حق نقل وحرکت، حق اظهار وبیان، حق فکر وعقیده را ازحقوق غیر قابل انفکاک شخص دانسته، توهین، توبیخ وشکنجهءاشخاص را درتحت هیچ شرایطی مجاز نمی داند، وبدون حکم محکمه هیچکس مجرم ویا گناهکار دانسته نمی شود ومورد مجازات قرار نمی گیرد، وهرکس دربرادر محکمه حق مدافعه دارد.

نـــوت: طوریکه درسلسلهءانظار میوندوال از «دموکراسی مترقی» و «دموکراسی اقتصادی» نیز تذکر دادیم باید واضح سازیم که میوندوال فقید فلسفهء این دو اصل ارزنده را برای جامعهء افغانستان

نیز نگاشته است. دموکراسی مترقی که بذات خود یك فلسفهء کامل سیاسی واجتماعی است واین کتاب درحجم کوچك خود گنجایش آنرا نداشت بصورت جداگانه ومستقل طبع خواهد گردید. ولی از دموکراسی اقتصادی که بدست ما نرسیده بود نمی توان چیزی گفت: زیرا تاراج گران وآدم کشان منزل میوندوال شهید را بعد از گرفتاری او گشتند وهرآنچه از کتاب ونوشته دست شان افتاد گرفتندو بردند که ازجمله این اثر هم ناپدید گردیده است.

اگرثابت مانده وبدست ما رسید آنرا نیز طبع خواهیم نمودوالا معذرت مارا خواهند پذیرفت.

عدالت اجتماعی :

میوندوال فقید قسمت پنجم دکتورین «مترقی دموکرات» را در چوکات عدالت اجتماعی مطالعه میکند.

او میگوید: درجامعهء ما مانند هر جامعهءدیگر دو طبقه مردم وجود دارند، یکی طبقهء دارنده ویکی طبقهءنادار یا یك طبقهءسرفراز ویك طبقهء مجبور یا یك طبقهءبا امتیاز ویك طبقهءمحروم.

او میگوید دراین دوطبقه تفاوت طبقاتی زیاد وغیر قابل تحمل است. لهذا تفاوت این دو طبقه یك تفاوت اخلاقی را درهردو سطح ایجاد میکند، این تفاوت اخلاقی مردم را بدوستان جامعه و دشمنان جامعه تقسیم میکند، دوستان جامعه آنند که خواه از طبقهء محکوم باشند یا ازطبقهءحاکمه، ازطبقهء دارا باشند یا ازطبقهءنادار، از تفاوت طبقاتی بحد نهائی منزجر بوده واز بین بردن آنرا قبل ازهمه چیز ویا تمام

جدیت اراده وآرزو داشته باشند ودراین راه خود برای قربانی حاضر باشنـــد.

میوندوال میگوید: درطبقهء دارنده وغنی مملکت هستند کسانیکه ازبهترین امکانات عهده های دولتی وچانس های فربه تجارت های وارداتی وصادراتی، معافیت ها دربرابر استفاده های خلاف قانون ازقبیل عدم تادیهءمالیات ومحصولات، قاچاق وامثال آن، خرید وفروش جایداد به قیمت گران بدیگران وبه قیمت ارزان برای خود واستفاده از وسایل واملاك دولتی، حمل ونقل، تعمیرات وزراعت برای امورشخصی واحراز مقامات اجتماعی بدون استحقاق ولیاقت واحراز بدون استحقاق ماموریت های مهم برای خود واولاد خود زندگی مرفه واشرافی فراهم میکنند.

میوندوال فقید میگوید: درجامعهء ما کسانی وجود دارند که بعضی از آنها از راه تقدیم تحف وهدایا به قشر با امتیاز مصونیت اجتماعی برای خود فراهم میکنند ویا محکم ساختن اصول ارباب رعیتی بر دهاقین بیچاره وزمینداران کوچك میتازند واموال وعقاید آنها را گاهی بزور وگاهی به درم ناچیز درتحت تسلط خود قرار میدهند و با طعمه خور ساختن مامورین، محکومین مظلوم را از محصل حاکم وعلاقه دار درخوف وامان خود نگاه میکنند وخود بصورت طفیلی جامعه بر حاصل رنج آنها زندگی مرفه ترتیب میدهند وبه توسعهٔزمین و باغ وجایداد خود پرداخته میروند ویا پیشرفت ملاکیت خویش به تجارت دلالی وقاچاق بری مخصوصاً دربدست آوردن محصولات دستی وفلاحتی مولدین کوچك بجبر وزور میپردازند.

او میگوید: علاوه براین یك قشر تاجر دلال وسرمایه دار وجود دارد که تجارت را به نفع شخصی وخلاف مصالح اقتصادی به دوران می اندازند وسرمایهء ملی را هدر میسازند ویا واردات بی لزوم وگریز ازتجارت قانونی وبازی با قیمت ها طبقهء مستهلك را می چاپند وجیب آنهارا خالی میکنند ویا استفاده ازفیصدی دلالی خود باقی آنرا به جیب دلالان خارجی میریزند.

میوندوال فقید وجود یك قشر واسطه را نیز تذکر داده میگوید این قشر با اشغال ماموریت های دولتی با همه قشر های دیگر میسازد و وسیلهء فرار آنها را ازقانون فراهم میکنند وبرای اینکه بیشتر استفاده بتوانند با گرفتن رشوت وتحفه وسیلهء جبر وظلم وسازش آنها را علیه طبقهء محروم فراهم میکنند وبرای خود هم چیزی کام برداری می نمایند، این قشر ها وقشرهای طفیلی بین آنها ازقبیل دلالان،ناظرها، پیش کارها وامثال آن شبکهءطبقهء دشمن جامعه را بهم مربوط میسازد. دراثر این احوال اقتصاد ملی از بین رفته راه دلالان خارجی درداخل باز گردیده وسرمایهء ملی ضعیف وپراگنده میگردد، خدمات اجتماعی وملی از قبیل صحت عامه ومعارف وخانه سازی وتهیه لباس وخوراك درمعیار ناقص ونامرتب قرار میگیرد وجامعه رو به فلاکت میرود.

لهذا میوندوال فقید برای اصلاح این احوال درقدم اول تطبیق یك پروگرام اصلاحی را با درنظر گرفتن مقدمات عدالت اجتماعی در سال ۱۳٤۵هـ.ش اعلان نمود.

میوندوال میگوید: مخالفت برخی از فلاسفه با مذهب زاده

احساسات کینه توزی خود آنها می باشد تا یک مطالعه‌ء‌خاص علمی . او میگوید: ایشان همه کاینات را یک حرکت ابدی دانسته ومحرکی برای آن نمی شناسند وتمام قواعدیراکه سبب ایجاد ساینس گردیده ومعرف نظام کائنات می باشد با ساس همان فلسفه‌ء هیگل زاده تصادم تیز وانتی تیز وسنتیز میدانند ونمی گویند که این قاعده بازهم ازخود قاعده گذاری دارد. پس فلسفه‌ء دیالکتیک هرقدر بذهن ومنطق انسان نزدیک باشد اگر به جبر بالای کسی قبولانده شود ازقدرت آن می کاهد، مخصوصاًوقتی که یک فلسفه بحیث فلسفه‌ء‌رسمی ارگان قوی دولت قرار بگیرد وبه قوت دولت بالای مردم قبولانده شود نه به قوت منطق سبب ضعف آن فلسفه خواهد بود.

میوندوال میگوید: اگر فلسفه‌ء‌جبر تاریخ یک فلسفه‌ء شکست ناپذیر باشد باید باساس همین جبر تاریخ معتقد بود که دماغ بشر روز بروز دراثر اکتشافات جدید انکشاف میکند ومرزهای تازه ازعلوم وقواعد جدید پیدا میکند، باساس آن فلسفه او هم پیشرفت وتکامل می نمایـــد.

میوندوال دراین قسمت علاوه نموده میگوید: تا دیروز تیوری نسبی آین شتاین آخرین تیوری علمی بود ولی اکنون می دانیم که تیوری های جدید علمی آین شتاین را درزمره‌ء علمای گذشته قرار داده است. او میگوید: همان طوریکه نمیتوان دروازه را بر روی آینده بست و همه قواید وتیوری ها را برای آینده از حالا مرز بندی نمود همان طورهم نمی توان بر تمام محصول فکر بشر درگذشته خط بطلان کشید بلکه آنرا باید غنای ارثی بشر دانسته وهمواره در پرتو کشفیات وتحولات جدید

مطالعه کرد.

میوندوال فقید میگوید: روش های فلسفی زیادی تا کنون بوجود آمده اند وهر کدام ذخیره‌ءفلسفه‌ء جدیدتر گردیده اند، به همین اساس فلسفه‌ء دیالکتیك را نیز میتوان یك روش فلسفی دانست ولی آنرا یگانه فلسفه وآخرین فلسفه دانستن واصول آنرا با انقیاد مطلق فکری قبول کردن دماغ بشر رادریك بن بست قرار دادن است. حالانکه بشر هنوز طفلی است که تازه قدم برداشته وتازه به چند مطلبی آشنا شده و دریای بیکران علم ودانش و تجربه درانتظار او است.

میوندوال میگوید: بشر هنوز ازحالت طفلی نبرآمده و تازه میتواند چار چوبه‌ءعلم ودانش وتخنیك را استوار کند. و بنای پیشرفت و ترقی وتکامل را آباد نماید.

او میگوید: اساس عدالت دراجتماع یك اساس اخلاقی و یك اساس خدائی است، اگر کائنات یك حقیقت علمی است، آن حقیقتی که همه حقایق به آن منتهی می شوند نیز یك حقیقت علمی است وآن مرکز قدسی ویگانه‌ء همه قدرت وحکمت است که خدواند می باشد. البته فکر بشر قاصر است ولهذا خداوند رامطابق فکر محدود خود متصور ورسم میکند. وخدایانیکه زاده فکر بشر اند به آسانی باطل می شوند ولی این آسانی بطلان را درمورد آنچه مخلوق بشر است نمی توان اساس بطلان عقیده در باره‌ء یك حقیقت ماورای قدرت فهم بشری دانست.

او میگوید: عقیده‌ء علمی اولوهیت را دین اسلام بخوبی ثابت میکند که آنرا ازهمه پیرایه ها پاك ومنزه می سازد ویگانگی وعلم وقدرت و ازلیت را منتهای همه پدیده ها و حقایقی که علماً وفکراً درك میکنیم

قرار میدهد. و این درست نیست که همه حقایق وپدیده های معلوم و نامعلوم بیك حقیقت کلی ومحتومی منتهی نگردند. أسلام بعد ازعقیدهء خدائی جهان بشر را جهان دوستی وبرادری میگرداند، اسلام میگوید: برای انسان نمی رسد مگر حاصل سعی او واین بهترین فورمولی است که اساس جامعهء عادل را بنیان گذاری میکند.

اسلام میگوید: دردنیا مانند رهگذری زندگی کن که به چیزی دل نبندی وحاصل کار وفکر خود را برای دیگران بگذاری وبگذری.

میوندوال میگوید: شاید بگوئید که اسلام ملکیت شخصی را جواز داده است، درحالیکه اسلام یك جهاد است بانفس و با معایب اجتماعی ویك جهاد دوامدار است که جامعه را بطرف تکامل رهنمائی میکـــند.

او میگوید: در اوائل اسلام برده وغلام موجود بود ولی او معنای آنرا نداشت که اسلام به آن موافق است بلکه آهسته آهسته وسائل امحای آنرا فراهم میکرد وتعلیمات خود را برای آزادی متین تر واستوار تر میگرداند، اسلام دین معاد است وهدف آن خیر اجتماع وفلاح روح وایجاد یك معنویت قدسی است که با معامله گری وداد وستدمادی منعطف نمی گردد.

میوندوال میگوید: برخی را عقیده بر آن است که مجادلات تاریخ زادهء تصادم طبقات بوده است، ولی ما می بینیم که تا دورهء بعد از انقلاب صنعتی طبقهء زحمت کش وکارگر بوجود نیامده بود وهر چه بود طبقهءمحکوم ومجبور بود وجنگها ومجادلات زادهء رقابت ها وحرص وآز باداران وچپاولگران بود.

نوشته های دوران مدرسه، او ثبت شماره های مجله، کابل و سالنامه های افغانستان ودیگر نشرات آن زمان است.

هنگامیکه محمد هاشم شاگرد مدرسه بود افراد کشور هنوز به ماهیت ارتجاع درست پی نبرده بودند واستعمار کهنه به نو مبدل نشده و هنوز مردم وفاداری عناصر خاص را درخدمت اجانب محسوس نکرده بودند، مردم روابط شانرا بین هم از روی خلوص نیت حفظ میکردند ومنافع اجانب درذهن شان محکوم بود. درمعارف کشور عناصر صدیق ملی ومردمی بخدمت عرفائی مصروف واز تربیه،عالی وطن داری برخوردار بودند، پیش گرائی شعار شان بود وآینده را درتجلی معرفت مترقی آرزو داشتند.

روی این نظر درتلاش بودند وسایلی فراهم سازند که متضمن نموی بهترذهن شاگردان بوده درپرورش نیروی فکری ورشد کامل استعداد آنان برای بار آوری یك جامعه، نیرومند متکی بخود موثر باشد، واین از آرزوی مردم آنزمان بود.

بنابرآن درازای روتین روزانه تعلیمی هفته، یك مرتبه هم کنفرانس داشتند که درآن شاگردان نویسنده وشاعر سخنان گرد آورده،چندی از گنجینه، افکار وانظار علم و ادب شان درمحضر همسالان وهمسلکان عرضه میداشتند.

محمد هاشم هنگامیکه درکلاس دوازدهم مدرسه بود واین وقت «پردیس» تخلص میکرد ریاست این کنفرانسها را بدوش داشت. رهبری این کنفرانسها ساحه، ارزشمندی این پسر را وسیع تر گردانید واز چوکات منحصره، کلاس بیرون کشیده مدرسه وبالاخره اجتماع آنوقت را

میوندوال میگوید: اگر کوشش وسیع درتاریخ برای رفع ناهمواریهای جامعه به عمل آمده این تا انقلاب صنعتی اروپا دراثر شعور طبقاتی نبوده بلکه دراثر تبلیغ خدائی عدالت واخلاق بوده که تجاوز بر دیگری نمودن ومال دیگری را ازخود دانستن وحاصل زحمت کسی را قبل از خشك شدن عرق رنج او ندادن مذموم میدانست وآنرا بحیث شر تقبیح میکرد وانسانرا ازهر چه برای خود میگرفت باندازهء ذره در مثقال ترازو مسؤل میدانست وبر عکس او را درامر خیر ومجادله باشر مامون ومصؤن میگردانید وا گر هم چیزی از راه غریزه تملك بدست می آورد اورا به قربانی توصیه میکرد.

میوندوال فقید میگوید: به عقیدهء پاك خدائی وبا درنظر گرفتن رول اخلاق اجتماعی که وجدان جامعه را محرك میشود، تاریخ بطرف عدالت ومساوات میرفت وبه آیندهء یك جامعهء با عدالت متیقن وامیدوار بود.

اومیگوید: قرار فلسفهءدیالکتیك اصول سرمایه داری درمقابل خود گروه زحمتکشان را بوجود می آورد که بالاخره این گروه دراثر تضاد سرمایه داری سبب سقوط سرمایه داری میگردند وانقلاب بوجود می آورند ولی ما دیدیم که این انقلاب درکشورهای صنعتی وسرمایه داری اصلاً بوجود نیامد واکنون هم کشورهای صنعتی کشورهای سرمایه داری میباشند. دراین کشور ها دربارهء بیمه های اجتماعی وبهبود احوال کار گران کوشش های زیادی به عمل آمده است. شما قوانین کار وکارگر ممالك صنعتی ومساعی موسسهءبین المللی کاررا بخاطر بیاورید

آنوقت میدانید که سرمایه داران و کارفرمایان برای اطمینان کارگران بچه حجم قوانین ومقررات بوجود آورده اند که ازهر حیث صحت، تقاعد وحیات آنهارا تا حد امکان ضمانت میکند.

* * * * * * *

* * * *

* * *

* *

*

فصل هفتم

سیر انکشاف سیاست خارجی افغانستان

میوندوال فقید درقسمت سیاست خارجی افغانستان علاوه بر آنچه خطوط اساسی سیاست مملکت را درداخل «پروگرام کار» توضیح نموده است، سیر انکشاف سیاست خارجی افغانستان را نیز طی مقاله‌ءدرجریدهء مساوات خاصه بعد ازحصول استقلال شرح داده است که فهم آن نیز میتواند معرف معیار دانش سیاسی او باشد. لهذا آنرا نیز قسماً به غرض مطالعهء کسانیکه این کتاب بدست شان میرسد تقدیم می نمایم.

میوندوال میگوید: حکمرانان افغانی درمسیر تاریخ تا تثبیت مجدد استقلال افغانستان پیوسته یامصروف حفظ مناطق حکمروائی خود شان ورفع تجاوزات حکمرانان مجاور ومنکوب ومغلوب ساختن سایر حکمرانان بودند ویا اینکه برای بدست آوردن اراضی ازدست رفته وگاهی هم بخاطر رقابت وخوف از انتقال قدرت ایشان ویا بدست آوردن مالیات ویا جهاد دینی خویشتن را مصروف می ساختند. ادامهء این روش درافغانستان و مناطق دور وپیش آن ریشه های ملی را به علت روش فیودالی که درخود منطقه وجود داشت ضعیف ساخت، دراین زمان

بود که قدرت های بزرگ استعماری بطرف قلب آسیا نزدیك شده میرفتند واز مجادلات وکشمکش ها ورقابت ها ومخالفت های بین خود حکمرانان مناطق وسط آسیا استفاده میکردند.

روسیه جانب ترکستانات نزدیك میشد وامپراطوری انگلیسی درهندوستان قدم بقدم پیش میرفت ورقابتهای این دوقوم کم کم باهم مقابل میگردید وبرخی از امرای افغانستان نیز جهت استحکام رقابت خود شان اینرا یا آنرا میخواستند وبدین ترتیب ازرقابت بین این دوقدرت استفاده میکردند.

این حرکت وسیاست امپریالیستی انگلیس هاسبب وقوع دوجنگ اول ودوم افغان وانگلیس شد که در اثر آن نیروهای ملی توانستند به طرد ورفع استعمار پرداخته ویك حکمرانی مطلقه و واحدی را درکشور بوجود آورند.

ولی انگلیس ها درنتیجهء تجاوزات خود توانستند قسمتی ازخاکهای افغانستان را از افغانستان تجزیه نمایند، ودر اثر معاهدات گندمك وديورند آنرا به هند برطانوی ملحق سازند. خط ديورند را بالای افغانستان تحمیل نمودند وروابط خارجی افغانستان را بدست خود گرفتند، افغانستان به حیث یك کشور واحد دارای دولت واحد واستقلال داخلی موجودیت خود را حفظ کرد. ولی استقلال خارجی آن سلب شد و ارتباط خارجی افغانستان با یك طرف یعنی هند برطانوی بود وبس. انگلیس ها درمنازعات حدود افغانستان با همسایه های دیگرآن نیز مداخله نموده حکمیت وتعین حدود سرحدی بین افغانستان وهمسایگان آنرا نیز انجام می دادند. هر چند ازطرف شرق انگلیس ها مانع ورود

خارجی ها به افغانستان میگردیدند ودرجمرود علامهء نصب نموده گذشتن ازآن علاقه را بطرف افغانستان ممنوع قرار داده بودند، ولی از طرف غرب که افغانستان به کشورهای اسلامی همجوار بوده نمایندگان کشور های اسلامی وعثمانی ودروقت جنگ عمومی اول نمایندگان کشور های اروپای مرکزی به افغانستان رسیده بودند، ولی حکومت های افغانستان جز مهربانی های تشریفاتی مقاولات بیشتری با آنها انجام داده نمی توانستند.

این روش حکومت ها پیوسته باعث بر افروختگی عناصر ونیرو های ملی میگردید ونارضائی که ازمظالم گذشتهءاستعمار ونا راضی که ازسلب استقلال خارجی افغانستان احساس میکردند سعی می نمودند حکمرانان را وادار سازند تا با کشورهای دیگر نیز روابط برقرار کنند.

این احساس ملی با وجود فشارهای زیاد طبقهء حاکمه رونق گرفت تا اینکه درسال ۱۹۱۹ عیسوی اعلان استقلال افغانستان به عمل آمد، وافغانستان بزرگترین امپراطوری دنیا را که درجنگ عمومی اول نیز فاتح برآمده بودشکست داد واستقلال خود را حاصل داشت. این موفقیت افغانستان، کشور های محروم رانیز امیدوار ساخت که آنها نیز میتوانند روزی مانند افغانستان به استقلال ملی خویش نائل شوند، وضمناً امیدوار بودند افغانستان به حیث یك کشور پیش قدم به آنها کمك معنوی واخلاقی بدهد.

اساس دیگر سیاست خارجی آنزمان افغانستان این بود که از کشور های محروم واسیر دفاع کندوکمك ومعاونت اخلاقی را برای اینکه این کشور ها به آزادی خود برسند دریغ ندارد. این مساعی بیشتر

متوجه بود به آزادی نیم قاره‌ءهند وبرآورده شدن آرزوهای ملیون آن ، همچنان آزادی ممالك عربی مخصوصاً اماکن مقدسه‌ء اسلامی که با سقوط دولت عثمانی وازبین رفتن ارتباط کشور های اسلامی یك نوع روح یاس وشکست درمسلمانان تولید شده بود. وافغانستان میخواست این خلاء را به قسمی پر کرده مرجع امید واطمینان کشور های اسلامی گردد. ولی میوندوال میگفت این سیاست هم درافغانستان تازگی نداشت . قبلاً یك فرزند افغانستان علامه سیدجمال الدین افغانی دروقتی که آزادی افغانستان به حیث یك کشور مستقل ودارای سیاست خارجی ازطرف انگلیس ها محدود شده بود توانست که از افغانستان خارج گردد ودرتاریکترین دوره‌ءتاریخ بشری ازنظر استعمار یعنی درقرن نزده که استعمار به اقصای قدرت و وسعت خود رسیده بود وبه« جوع الارض» گرفتار بود و «هل من مزید» میگفت برای آزادی ملل آسیائی واسلامی به سرواحد خود قیام کند وموفق شده بود که با تعلیمات وتبلیغات خود اساس نهضت های ملی را درهند وممالك عربی وآسیائی وافریقائی گذاشته و مجادلات استقلال طلبی ونهضت های ملی را درهمه کشور های آسیا ومصر براه بیاندازد.

میوندوال فقید درسیر انکشاف سیاست خارجی افغانستان علت هم سرحد شدن اتحادشوروی را با افغانستان بعد ازحصول استقلال راه یابی ایجنت های انگلیس بدربار امیربخارا میداند که شوروی را به پیشرفت بسوی آسیای مرکزی تشویق نمود وسبب سقوط بخارا شد. میوندوال این قسمت را چنین توضیح میدارد: بعداز حصول استقلال افغانستان موضوع بخارا قابل توجه گردید. افغانستان باامیربخارا

توصیه میکرد که ایجنت های انگلیس را بدربار خود راه ندهد تادلیلی برای پیشروی شوروی بسوی آسیای مرکزی پیدا نشود، اما رژیم ارتجاعی امیربخارا استقلال خود را حفظ کرده نتوانست واین پیشروی شوروی بسوی آسیای مرکزی خوف جدید را تولید کرد، حکومت افغانستان که تعهد استقلال بخارا را ازدولت شوروی گرفته بود بانقض این تعهد ازطرف شوروی با وسایل محدودیکه در دست داشت به کمک امیربخارا مداخله کرد وبعد با نقض عهدیکه شوروی درامور استقلال بخارا نمود ودراثر آن افغانستان مجبور به جنگ ومداخله گردید، افغانستان ازدولت شوروی غرامت جنگ خواست که درنتیجهء آن موضوع جزیرهءدرقد حسب خاطر خواه افغانستان فیصله گردید. بدین ترتیب افغانستان باشوروی کاملاً هم سرحد شد، افغانستان به مهاجرین بخارا پناه وکمک اخلاقی میداد. ولی بعد ازاین درروابط بین افغانستان وشوروی ازحزم واحتیاط کار گرفته میشد.

همچنان میوندوال فقید ازمنازعات حدودی درآن زمان باایران که بیشتر جنبهء قلمی واخباری داشت تذکر داده وازعلایق اقتصادی افغانستان باهند آنزمان شرح داده است.

میوندوال اغتشاش داخلی افغانستان را با تحریکات واستفادهء که قدرت های همسایه میخواستند ازآن به عمل آورند توضیح نموده است.

میوندوال همچنان سیاست بیطرفی بعد از اغتشاش راشرح داده است وازروابط ما باترکیه وعلت آن ذکری به عمل آورده است. میوندوال فقید دراین سلسله ازمساعی افغانستان برای کسب عضویت

جامعه‌ءملل تذکر داده است ورول افغانستان را درآن موسسه توضیح کرده است، همچنان از حالت وسیاست زمان جنگ دوم جهانی ... نستان سخن گفته واینکه افغانستان برای نخستین بار سنگینی جنگ را احساس نمود مفصل ومکمل شرح داده است. همچنان درمورد آزادی هند برطانوی وانقسام آن بدوکشور پاکستان وهندوستان شرح مبسوطی نگاشته است که این کتاب درحجم مختصر خودش گنجایش انتشار آن همه را ندارد. البته درموقع لازم و مناسب رساله‌ء جداگانه‌ء حاوی مطالب متذکره تقدیم خوانندگان خواهیم نمود.

میوندوال فقید در تسلسل باتشریح سیاست خارجی افغانستان موضوع تقویه‌ءنظامی وبدست آوری اسلحه را نیز شرح داده است که توضیح آنرا با نظر داشت موجبات سیاسی آن لازم میدانم.

میوندوال میگوید: رژیم تقویه‌ء نظامی رابرای حفظ اداره‌ء داخلی و روبرو شدن باحریفان جدید دراثر تغییرات جدید منطقه لازم دانسته سعی می نمود تجهیزات نظامی بدست بیاورد، لهذا به امریکا مراجعه نمود، واین مراجعات باوجودیکه چندین مراتبه صورت گرفت بازهم موفق به حصول سلاح از امریکا نگردید چونکه پالیسی امریکا آن بود که افغانستان را یك کشورحاجز دانسته ونمی خواست درعلایق خود باافغانستان آنقدر پیشرفت کند که سبب تخریش وتحریك همسایگان آن گردد، ازجانب دیگر چون بصورت عموم آرزومندی برای تقویه‌ءاقتصادی وجود داشت، حکومت انتظار داشت کمك های ازامریکا بدست آورد، ولی ازیکطرف چونکه فعالیت دیپلوماسی افغانستان درامریکا ضعیف بود واز جانبی هم امریکا علاقه‌ء مزیدی بامور افغانستان نشان نمی داد

تا جائیکه حتی حاضر نشد برای قیرریزی سرکهای اطراف کابل معاونتی بدهد. یك کمپنی ساختمانی امریکائی که درافغانستان کار میکرد بیشتر برای منافع خودکار میکرد، تا جائیکه پس انداز دالری افغانستان رانیز به مصرف رساند. دراثر نفوذیکه این کمپنی امریکائی درواشنگتن داشت یك قرضهٔ بزرگ برای وادی هیرمند حاصل گردید وتوسط خود کمپنی به مصرف رسید. چون کار بجائی نرسید، قرضهٔ دوم نیز گرفته شد، درحالیکه امریکا برای سایر کشور ها پروژه های معاونت ازقبیل پلان مارشال ونقطهٔ ٤ ترومن وغیره داشت به امداد مستقیمی به افغانستان نپرداخت واگر معاونتی هم آغاز یافت ازطریق موسسهٔ ملل متحد آغاز یافت.

میوندوال دراین موقع افغانستان را یك کشور پسمانده میخواند که برای امور معارف، عمران وآبادی وپیشرفت های اقتصادی خود هیچ دارائی نداشت وسعی نمود با معاونت هائیکه قبلاً ذکر شد پلان تفحصات استفاده ازمنابع زیر زمینی را طرح کند تا اگر بتواند ازاین مدرك صاحب یك ثروت سرشار ملی دراختیار خود شود. این پلان ترتیب وطرح شد ومتخصصین موسسهٔ ملل متحد دراین راه کمك نمودند ودرنظر بود توسط یك کمپنی فرانسوی این کارها آغاز شود. اما دراین وقت شوروی به افغانستان یاد داشت اعتراضی داد ومخالفت خود را دراین امر به افغانستان وانمود کرد، گرچه افغانستان این اعتراض را رد کرد ولی بازهم به ابتکاریکه میباید حکومت ها درچنین مسایل وچنین مواقع دست زده وجود وحقوق ملی خود را با استقلال وصلاحیت خود دراختیار خویش داشته باشند دست نزد ونخواست دراین

مسله نیز چون نظیر همچو مسایل روابط خو درا باشوروی خراب کند، درحالیکه این اقدام روسیهء سوسیالیستی یك مداخله‌جابرانه بود درامور یك کشور دیگر که به حق ازطرف افغانستان رد گردید، ولی می بایست حکومت درتطبیق پلانش مصر ولایتغیر باقی می ماند وآنرا عمل مینمود.

روسیه دراین مورد وجود کارشناسان دول ناتو را درسرحدات خود مضر میدانست، درحالیکه وجود خود شوروی درسرحدات افغانستان برای امنیت وبقای افغانستان خطرناك بوده است. ازجانب دیگر اداره‌سیاحین شوروی خود تعدادی ازاین غربی ها را به سرحدات افغانستان می آورد.

لهذا استفاده ازذخایر زیر زمینی به جائی نرسید وحکومت هم نمی خواست برمشکلات سیاسی حاکم گردد.

دراین وقت درایران نهضت مصدق رویکار بود وصدای ملی گردانیدن نفت بشدت بلند بود. حکومت انگلیس خرید نفت ایران را برای سایر کشورها محظور گردانیده بود، دراثر تحریك عناصر ملی حکومت افغانستان یك هیئت به ایران فرستاد که قرارداد خرید یك مقدارنفت را برای افغانستان امضا کند تا ضمناً ازیك حرکت ضد استعمار پشتیبانی شده باشد، ولی دراثر یاد داشت انگلستان این قرارداد هم معطل گردید، (این کلاه دیگری بود که حکومت نخواست ازسرش پائین بیفتد.).

با این موقف عاطل برای حکومت راه دیگریکه مانده بود همانا جلب کمك ازامریکا بود، ولی امریکائی ها شرایطی داشتند ازقبیل

بخود متوجه گردانید. دراین زمان اداره ئی بنام ریاست مستقل مطبوعات درکشور وجود داشت که کارش تعمیم مطبوعات وجذب نویسندگان بوده درتنمیهء استعداد وانکشاف معیار روشن بینی ارباب نظر وتربیهء افکار پیشرو ومترقی در جامعهء افغانستان توجه مینمود.

گرچه این اداره را افرادی تدویر مینمود که نظر ارتجاع الهام بخش روش شان درکار بود ولی بازهم چون اهل مردم بودند منافع ملک ومردم رانمی توانستند از نظر دور دارند.

روی این اصل اداره متذکره تقاضا نمود آخرین کنفرانس مدرسه تحت ریاست محمد هاشم پردیس در محضر عام برگذار گردد.

این کنفرانس که درآن یکی اینجانب(نویسندهء این کتاب) ودو نفر دیگر از همکلاسهای ما، یکی عبدالحکیم طبیبی ودیگری محمد حسین منصوری کنفرانس دهندگان بودیم درسال ۱۳۲۱هـ - ش. درتالار آن زمان مکتب حبیبیه صورت پذیرفت که عدهء کثیری از دانشمندان واهل نظر وخبرت بآن گوش دادند. درزمرهء شنوندگان یکی هم محمد نعیم برادر محمد داود بود که درآن زمان به صفت وزیر معارف افغانستان کار میکرد.

انتباهیکه استماع کنندگان رویهمرفته ازین کنفرانس گرفتند آن بود که همه قریحه واستعداد این شاگرد را که تازه سند فراغت مدرسه را بدست آورده بود درشیوهء تدویر وصورت عرضهء کنفرانس نه تنها ستودند بلکه درختم کنفرانس از هرگوشه وکناربا نگاهای تحسین وآفرین باو میدیدند.

ولی چه شد که غنچهء ناشگفته و اوراق جوان گل زندگی این

قرارداد صیانت متقابله که افغانستان آنرا امضا کرد اولین بار ایشان سه صدهزار دالر رادربودجهء امدادی خود برای افغانستان تخصیص دادند.

حکومت افغانستان هرقدر کوششی که کرد برای جلب امداد مؤثرازامریکا نمود جائی را نگرفت، امریکا نه درموضوع سیاسی و نه درموضوع نظامی ونه درموضوع اقتصادی که عبارت ازمعاونت مالی وتخنیکی مؤثر باشد جوابی نمی داد، ودرعوض یك کمپنی امریکائی درافغانستان بسویهء امریکا مصارف سرشاری به عمل می آورد وازآن فیصدي منفعت خود را جداگانه بر روی مصرف میگرفت وبر حساب ومصارف آن هم رسیدگی مشکل بود.

میوندوال فقید درتحت این عنوان ازعوامل به وجود آمدن دو بلاك شرق وغرب ودو قدرت بزرگ درجهان سخن گفته پالیسی راکه هریك درپیش گرفته بود توضیح میداد وموقف سیاسی واقتصادی افغانستان را با درنظر داشتن پرابلمهای مختلفی که داشت درمیان این دوقدرت با حفظ سیاست بیطرفی شرح میدهد.

میوندوال فقید دراین وقت سیاست خارجی افغانستان را ازشکل آرتوداکس آن گذشته به سویهءتبلیغاتی میداند بنابرآن دیگر آن را با تغییر اوضاع بین المللی وتغییر داخلی وبآمدن جراید آزاد واصول پارلمانی آزاد وانتخابات آزاد ودروازهء باز درمقابل خارجی ها وغیره محصورکوریدور های وزارت خارجه نمیداند وتمام مردم افغانستان را درآن حق اظهار علاقمندی وبحث وفکر وتجدید نظر میدهد ولازم میداند که به خطوط اساسی سیاست خارجی افغانستان واساسات وامکانات آن

درآینده احاطهء کافی داشته باشیم، تا درمباحثات سیاسی که درآن جذبات ویاعوام فریبی ویاجلب توجه خارجی ویا جلب توجه فراکسیونهای داخلی دخیل می باشد، ما اساسات حفظ منافع ملی را تشخیص نموده و ازانحرافات جلوگیری نماهیم. لهذا با درنظر گرفتن این اهداف تحت عنوان دستگاه ملی سیاست خارجی تمام آنچه را یك ادارهء سیاسی کشوری درمجاری امور سیاسی واستقرار نمایندگی های سیاسی درنظر داشته باشد توضیح نموده است.

هکذا سیاست بیطرفی افغانستان ومنطقه وارتباط با موسسات بین المللی را تشریح نموده سیاست افغانستان رادرمطالعهء روابط متقابله با همسایگان وکشور های جهان نیز شرح داده است که دراین مختصر درج آن همه را باتفصیل مقدور نیافتیم. ضرورت مندان می توانند تفصیل موضوعات متذکره را در رسائل جداگانه مطالعه نمایند.

* * * * * * *

* * * *

* * *

* *

*

فصل هشتم

پــــروگرام کار

درفصل سوم این کتاب ازطرح پروگرامی بنام «پروگرام کار» توسط میوندوال شهید تذکری به عمل آورده. خطوط اساسی هر مبحث رادرچند کلمه بیان نمودیم، ولی برای اینکه توانسته باشیم قدری مفصلتر راجع به این پروگرام صحبت کنیم،آنرا دریك فصل جداگانه قرار داده نکات لازمهء موضوعات قابل ملاحظهءآنرا تشریح می نمائیم.

مسلهء امنیتی ودفاعی :

میوندوال فقید اردوی افغانستان را درپروگرام کار خود تحت عنوان دفاع ملی حیثیت پاسبان صلح وحریت وکانون بزرگ فداکاری داده مساعی مملکت را متوجه تقویت دفاع کشور وحفظ حیثیت وشؤن وارتقای وضع مادی ومعنوی اردوی افغانستان خواسته است وبه مقصد تنظیم امورکشور، حمایت حقوق افراد، رعایت قانون نگهبانی نظم، استحکام واستقرار امنیت، موجودیت یك ادارهء سالم ومؤثر را ضروری دانسته وبهبود نظام اداری کشور را در کلیه شقوق مستلزم ساده ساختن مقررات، اجرای سریع امور، تقلیل مصارف اداری، تقویهءهمکاری

وایجاد انسجام بین دوایر دولت میدانست وعقیده داشت اصلاح اداری کشور درتقسیمات ملکی باید با پیروی ازاصل مرکزیت متوجه ممیزات ساحه ونفوس وانکشاف واحد های محلی باشد تا بدین وسیله در تمام ساحات ملی وارسی مؤثری صورت گیرد.

میخواست قوای امنیهء کشور دارای پرسنل فنی باشد وابراز مساعی شود که شکل دایمی ومسلکی را اختیار کند، اداره وقوای امنیه باید حقوق وآزادی افراد راتامین وبرای مجادله با رشوت واختلاس وغبن، قانون شکنی، استفاده ازنفوذ اجتماعی افراد و سؤ استفاده ازصلاحیت ماموریت اقدامات مؤثر نماید.

امور عدلی :

درامور عدلی معتقد بود که بنیان گذاری یك جامعهء مسعود افغانی درپرتو دموکراسی ازطریق تامین حقوق وتطبیق عدالت صورت پذیر میباشد، وبرای این منظور لازم است تحول وسیع وعمیقی در اذهان وارد شود تاروحیهء سلطهءقانون جای حاکمیت جبر و فشار را فرا گیرد، استقلال قضا تامین گردد ومردم با درك محیط وارسته ازتهدید وتخویف از حقوق خود دفاع نمایند، وبه تامین آن نایل گردند، او عقیده داشت که دراین قسمت نظام عدلی فعال و مؤثر دریك رژیم دموکراتیك اهمیت حیاتی دارد. ادارات عدلی باید به منظور تطبیق قوانین ، حفظ حقوق مردم ودولت وجلو گیری از ظلم وتعدی درسرتاسر کشور، رسیدگی به قضایای وارده وتضمین حسن جریان دعاوی پرداخته، تا ازیکطرف نظام عدلی بشکل بهتر و فعالتری به حرکت آید وازجانب

دیگر اصل استقلال قضا وتطبیق احکام قطعی محاکم رعایت شود.

امور اقتصادی :

قسمت سوم را درپروگرام کار بامور اقتصادی ومالی مختص میدانست، او دراین مورد میگفت که : هدف اصلی ما براساس دموکراسی اقتصادی بلند بردن سطح زندگی طبقات محروم ونجات مردم تحت فشار میباشد، برای نیل باین هدف رشد اقتصادی، بهبود کیفیت وازدیاد حجم تولیدات اساس سیاست اقتصادی ما را تشکیل میدهد.

او میگفت: چون کشور های درحال رشد از راه پلان گذاری میتوانند درراه پیشرفت وتسریع نموی اقتصادی گام های موثری بردارند، لهذا عقیده داشت که افغانستان باید باین منظور نیز به مقصد تامین اهداف یك دموکراسی مترقی براساس اقتصاد مختلط ورهبری شده این طریقه را درپیش داشته باشد، او میگفت که بادرنظر گرفتن این اصل باید فعالیت های اقتصادی دولتی اداره گردد وفعالیت های خصوصی از طرف دولت رهبری شود وهردو دسته فعالیت هم آهنگ گردد وفعالیت اقتصادی دولت بیشتر متوجه پروژه های زیر بنای اقتصادی تولید انرژی وصنایع ثقیله وامثالهم گردیده، قطاع(سکتور) خصوصیکه داخل پلان دولتی بوجود می آید باید مورد فعالیت وتشویق دولت قرار گیره. او میگوید برای رسیدن باین هدف باید پلانهای طویل المدت وقصیرالمدت که با مقتضیات عصر واحتیاجات مردم موافق ومحرك تحول سریع اقتصادی باشد طرح گردیده ودرآن به بلند بردن تولیدات زراعتی وصنعتی رجحان داده شود، ودرطرح پلانها باید منابع

طبیعی وقوای بشری بصورت تخمین سنجش گردد، زیرا بدون احصائیهء صحیح و واقعی از پلانها نتیجهء مطلوب حاصل شده نمیتواند.

بنابرآن تجدید نظر درتشکیلات احصائیه وی مملکت بصورت جدی مدنظر گرفته شود تا یك سازمان احصائیهء مرکزی مناسب که به مرام پلان گذاری موافق باشد بوجود آید وسیستم محاسبهء عایدات ملی که نتایج آن معلومات لازم را به منظور تحلیل اقتصادی شقوق مختلف مهیا میسازد باید ترویج یافته بکار انداخته شود.

امور زراعت وآبیاری ومالداری:

از آنجائیکه افزایش پیهم نفوس مملکت ولزوم تولید مواد غذائی کافی ازیکطرف وتقاضای روز افزون به مواد خام صنعتی از جانب دیگر توسعهء سریع تولیدات زراعتی را ایجاب میکند، بنابرآن استفاده از اراضی تحت زرع باید متکی بر اصل ازدیاد قدرت تولیدی دهقان وهر واحد زمین باشد، این اصل شامل استفاده از طریق جدید زرع، بکار انداختن وسایل اصلاح شده وماشین آلات زراعتی وخاصتاً به مساعدت دولت، تعمیم تخم بذری بهتر ، استعمال کود کیمیاوی واصلاح طریقهءآبیاری می باشد.

این نظری بود که میوندوال شهید ارائه میداشت.

او تطبیق اساسات اقتصاد آب را با احداث بند های بزرگ وکوچك واستفاده از آبهای زیر زمینی را به منظور انکشاف زراعتی وتولید انرژی برق وبالتیجه مساعد نمودن زمینهء انکشاف صنعتی دراین زمینه را یك امر ضروری میدانست ومیگفت می باید بر پروژه های کوچ

وسریع الثمر زراعتی وآبیاری که منتج به ازدیاد تولیدات زراعتی گردد رجحان داده شود وبه منظور استفاده‌ء اعظمی از ساحات زراعتی لازم است ازنواحی جدیدی که تحت پروژه های آبیاری سیراب میشوند اراضی به اشخاص بی زمین وکم زمین وبرای اسکان کوچیان به مقصد زراعت بطور عادلانه واقتصادی توزیع گردد و دراراضی تحت آب که ایجاب بهره برداری را بنماید فارم های مکانیزه‌ء دولتی بغرض توسعه‌ء تولیدات زراعتی وآشنا ساختن مردم به زراعت فنی تاسیس شود ودرآن نقاط ومناطق کشور که وضع فعلی ملکیت موجب عدم توازن اقتصادی واجتماعی میگردد اصلاحات ارضی از طریق محدود ساختن ملکیت باید جداگانه مطالعه شود وبطور عادلانه و موثر چنانکه موجب بلند رفتن سر جمع محصولات زراعتی گردد تطبیق شود.

میوندوال شهید معتقد بود که برای تطبیق اصلاحات ارضی مساعی مشترك بین مردم بالخاصه طبقه‌ء مزارع ومالدار درتوسعه وترقی سریع زراعت وبلند رفتن تولیدات زراعتی وهمچنان بلند بردن سطح زندگی این طبقه ازطریق تاسیس وتوسعه‌ء سیستم کوپراتیف ها اهمیت بسزائی دارد، بنأ برآن باید زمینه برای بوجود آمدن کوپراتیف ها با مقاصد متنوع ازقبیل موسسات کریدتی، موسسات فروش تولیدات زراعتی وتهیه‌ء وسائل وماشین آلات زراعتی به اساس تساند وتعاون باهمی موسیسین آن مساعد ساخته شده درتمام مراحل تشویق وازآن حمایت شود.

توام به این سیاست یك پروگرام منظم توسعه‌ء انواع کریدت های زراعتی ازطریق بانکهای زراعتی درتمام اکناف مملکت برای بهبود وضع

زمین دار کوچك وپیشترد زراعت ومجادله علیه سودخواری تعقیب گردد، وبه منظور تقویه،طبقه،مالدار وافزایش تولیدات حیوانی باید مساعی لازم بخرج داده شود، چراگاها باشرایط مناسب توسعه یافته برای تهیه، مواد غذائی حیوانات درمواسم مختلف سال صرف مساعی شود. اقدامات وقایوی درمقابل امراض حیوانی ونباتی جزء مهم پروگرام انکشاف زراعت باشد.

بادرنظر گرفتن اینکه ساحات سرسبز وجنگلات افغانستان محدود است باید درراه حفاظه، جنگلات وتوسعه، آن درحدود امکان پروگرام جدی تعقیب وعملی گردد، وچون رابطه،فعلی دهقان ومالك و مستاجر و وجود یك طبقه، طفیلی بین آنها یکی ازعمده ترین عواملی است که موجبات عدم توازن اجتماعی را درشرایط موجوده، کشور فراهم آورده است، اصلاح این عوامل یکی از اساسی ترین طریق اصلاحات زراعتی محسوب گردیده وپایه های اساسی اصلاحات اقتصادی را تشکیل میدهد.

* * *

تا اینجا که دریك اختصار کامل از زندگانی وتکامل مراحل مختلفه، زندگی میوندوال وعقیده وشخصیت علمی او بحث نموده ارزش فلسفی وموقف سیاسی او را درجامعه، افغانستان توضیح نمودیم، اکنون می بینیم با این شخصیت درجامعه، افغانستان چه معامله،صورت گرفت. طوریکه قبلاً درقسمتی ازاین کتاب درمورد کودتای محمد داود تذکر دادیم حال می بینیم این کودتای یك تعداد عناصر منحط چه ارمغانی برای افغانستان بهار آورد.

فصل نهم

دسیسهء قتل

میوندوال هنگام کودتای محمد داود در بغداد مرکز کشور عراق بود. ازقول میوندوال فقید، نگارندهء یکی از روزنامه های عراقی که قبلاً با میوندوال مصاحبه نیز نموده بود بعد ازوصول خبر کودتا تیلفونی ازمیوندوال نظرش را دربارهء جنرالیکه کودتا نموده پرسیده بود. میوندوال دریك جمله‌مختصر جواب داده گفت: کودتای مذکور توسط یکی ازجنرالانی صورت گرفته که ازنطع خود پادشاه برخاسته است.

میوندوال بعد ازاین کودتا بوطن مراجعت نمود ومتعاقب وصول به کابل کمیتهء مرکزی حزب«مترقی دموکرات» تشکیل جلسه داد واصل سلطنت ومشروطیت را ازمرامنامهء حزب بیرون کشید تا راه برگشت بسوی نظام پادشاهی را بالوسیلهء تائید اصل جمهوریت ازطرف یك حزب سیاسی مخالف مسدود سازد، ولی مراد حزب ازاین عمل همانا تائید ازاصل علمی وقانونی جمهوریت بود نه جمهوریت مطلقه وخودسر داودی که جانشین سلطنت مطلقه گردید چنانچه درروزهای بعد ازکودتا ماهیت آن پیوسته آشکار شده رفت.

این وقت یك عده مردم به علتی که میوندوال بعد ازمعالجه

ازمسافرت برگشته بود بدیدن او می آمدند وعده‌ءدیگر بازهم دریك فریب ذهنی بدان فکر بودند که شاید میوندوال نیز شامل گروه کودتا باشد ومقامی خواهد داشت که بایستی از آن استفاده‌ء شخصی ببرند، زیرا بعد ازیك ملاقات تعارفی که بین میوندوال و داود صورت گرفت این نظر درمیان مردم ایجاد گشت. وازطرفی هم درحلقه‌ء خود کودتاچیان ازمیوندوال نام برده میشد. واینکه چرا دراین حلقه ازمیوندوال نام می بردند آن بود که رهبران کودتا عده‌ءرا بنام کودتای میوندوال بخود ملحق ساخته بودند ومنظور شان ازاینکار آن بود تا اگر کودتای شان دراثر خلای ذهنی عده‌ءازصاحب منصبان وعاملین موثر ناکام شود بازهم دستگاه سلطنت میوندوال را بجرم ارتکاب کودتا گرفتار نموده از بین ببرد ومردم هم قانع باشند، واگر موفق گردید همانا کام دل برآورده اند.

اینجا گروه سوم نیز وجود داشت که نزد میوندوال می آمدند این گروه عبارت ازسرویس استخباریه وپولیس دستگاه کودتاکننده بود، وظیفه‌ءاین گروه یکی آن بود که درطرح دسیسه‌ءمورد نظر دستگاه ازمصاحبت میوندوال بهره کشی سؤ کنند دیگر هم برای دستگاه وظیفه‌ء جواسیس را انجام داده بگویند چه تعداد وچه کسانی بدیدن میوندوال می آیند.

ولی میوندوال که شخص دانشمند وبی آلایش بود مصاحبینش جز اینکه ازصحبت وی بهره‌ء علمی ببرند بهره‌ءمورد نظر شانرا نبردند تا اینکه دستگاه مجبور شد جهت تطبیق طرح مورد نظرش به اقدامات صریح ومستقیم دسیسه سازی مبادرت ورزد. روی این اصل منزل امان

پسر را در رشادت نیروی دانش واوج قدرت بینشش باد خشن خزان له نمود وطعمهٔآزمندی واغراض وسیع سیاست جاه طلبانهٔ آدمکشان خود بین کرد.

محمد هاشم پردیس درمیان همکلاسهای خویش تنها فردی بود که در دوران مدرسه متاهل بود ونخستین همسری از اهالی لوگرداشت.

محمدهاشم پردیس این زمان با دوبرادر خود درکلبهٔ محقری واقع درکوچهٔ عاشقان وعارفان کابل زندگی داشت. همسرش بنابر وضع نابسامان اقتصادی بمرض توبرکلوز مصاب گردید، این مرض که درآن زمان ازیکطرف وسیلهٔعلاج نداشت ازجانب دیگر فقر وناتوانی محمدهاشم درانکشاف وپیشرفتش یاری میکرد وبه تدریج همسر اورا بسوی نابودی میکشانید، تا اینکه روزی در عالم یاس ونا امیدی درهرات جان داد.

همچنان بخاطر دارم هنگامیکه جهت تدفین جسد مادرش منزل او رفتیم نتوانسیتم جنازه را ازراه زینه فرود آوریم چونکه راه زینه تنگ ونامساعد بود. لهذا جنازه را با ریسمان بستیم واز کلکین منزل دوم به صحن حویلی پائین آوردیم.

آن بود ارزش معنوی محمد هاشم پردیس در دوران مدرسه واینهم سطح زندگی او دراین مرحله. وهمین هم بود که تا پای عمر بخاطرمردم جنگید وبهرجائیکه رسید احساس مردمی در او مغلوب نگردید.

****
*****
****
**

الله رسول یکتن ازعلاقمندان دستگاه ومربوط به جمعیت اتحاد ملی را که ازهمان قشر خاص نمایندگی می نمود ودروازه و گاراج منزلش درست مقابل دروازهء منزل میوندوال واقع بود مورد استفاده قرار داد، درآنجا عکاسان وجواسیس گماشت تا هر فردی راکه وارد خانهء میوندوال شود عکس برداری نمایند وهم بشناسند ودرلست مورد نظر شامل سازند. میوندوال وخانمش هر جائیکه می رفتند ازطرف یکعده پولیس ونظامیان تعقیب میگردیدند، تااینکه یك روز میوندوال مجبور شد ویکی ازاین اشخاص گفت: بفرمائید با ما درموتر بنشینید هرجائیکه میرویم بروید تا ما را درست دریابید ودرست هم بدانید زیرا ایجاب مصرف تیل دو یا چند عراده موتر را نمی کند وبیخود هم بخود زحمت ندهید.

ولی برعکس تعقیبات جدی تر شد تا جائیکه میوندوال سلسلهءآمد وشد را یکسر به منزلش قطع نمود، ولی باوجود آنهم چون از سر وی دست بردار نبودند ومیخواستند خواهی نخواهی پلان شانرا عمل کنند، یك روز دونفر از مامورران پولیس را منزلش فرستاندند تا مستقیماً او را تهدید نمایند، این دونفر به میوندوال گفتند: درمنزل شما مردم آمد وشد دارند واین کار ازنگاه دستگاه غیر قابل برداشت است، میوندوال درجواب شان گفته بود: قراراد‌عا، نظام شما یك نظام جمهوریست ونظام جمهوری بایستی بر اساسی دموکراسی استوار باشد، لهذا نباید از آمد وشد مردم درمنازل اشخاص بهراسید، وازجانبی هم این مردم یك تعداد علاقمندان منند که به عیادت وهم بدیدن من که ازیك مسافرت بر گشته ام می آیند وتعدادی هم کاسه لیسان خود شما میباشند که امیدوارانه منزل من می آیند، قسمت سوم هم جواسیس

شماینند، بگوئید نیایند، برای من مشکل است مردم را ازدهن درب خودبراتم واگر ازحوصله، شما بعید باشد پولیس دهن دروازه، من مقرر دارید تانگذارد کسی داخل منزل شود.

ولی دستگاه دیکتاتور داودی که دم ازجمهوریت ودموکراسی میزد این جوابیه، میوندوال را بی اعتنایی دربرابر پولیس خواند وعبدالقدیر قوماندان عمومی ژاندارم وپولیس که بیش از ۲۲ سال نداشت پیغامی به میوندوال فرستاد وگفت: باوجودیکه صدور پاسپورت برای اشخاص ممنوع است ولی من بامر خود برای تو پاسپورت صادر میکنم، آنرا بگیر وازکشور خارج شو! وی علاوه نموده گفت: عنقریب قانون احزاب هم نافذ خواهد شد وخواهی دید کدام حزب صلاحیت فعالیت خواهد داشت ورسمیت پیدا خواهد کرد.

ولی میوندوال درجواب گفت اینجا وطن منست، تا پای دار ازوطنم بیرون نخواهم رفت.میوندوال فقیداین گفته را در دوره، سلطنت ظاهرشاه دریکی از میتنگ هائیکه ازطرف جبهه،مشترك احزاب سیاسی و استادان پوهنتون ومنورین درمورد آب هیرمند درپارك زرنگار منعقد گردید نیز اظهار داشته بود. او درآن میتنگ با وجودیکه ازطرف پولیس اخلال میگردید گفت: آب هیرمند را به حسن نیت کم وزیاد می بخشند، ولی این آب آب افغانستان وآب مردم آنست، این آب روغن بناسپاتی، برنج دیره دون، وشامپوی پاریس نیست که چون ملك شخصی بخشیده شود.

دستگاه توطئه گر این وقت علاوه برآنکه اورا شدیداً مراقبت میکرد وپیوسته درطرح دسیسه واکمال پلان مرتبه اش بودبازی دیگری

راه انداخت، بدین معنی که یك روز عبدالروف بینوا ازمنزل خود به میوندوال تیلفون کشید وگفت: آقای مستغنی (محمد کریم که مستغنی تخلص میکرد رئیس ارکان حربیه، عمومیه، حکومت داود بود) بمن تیلفون کرده بود که امروز ساعت ۲ بعد ازظهر جناب میوندوال وشما را رئیس دولت خواسته است وبه شما هم تیلفون نموده اند، میوندوال گفت: به من چنین تیلفونی نرسیده، واز طرفی هم پایکش ندارم.

بینوا گفت: شاید تیلفون شما مصروف بوده ولی به من گفتند، شما منتظر باشید پایکش من تهیه میدارم.

بینوا درتیلفون این جمله را نیز علاوه نموده بود که سلطنت ما وشما را ازهم جدا کرد وجمهوریت دوباره پیوند می زند، خوب بخاطر دارم هنگامیکه میوندوال این جریان را میگفت زیر لب میخندید ومعلوم بود او چیزی را می فهمید ولی نمی گفت.

عبدالروف بینوا قبلاً عضوی از اعضای «مترقی دموکرات» بود که با یك عده رفقای دیگرش قراراعتراف فوق خودش بامرسلطنت ازعضویت حزب خارج شد وآنرا درجراید آن زمان اعلام داشت.

عبدالروف بینوا با یك عراده موتر رسید. میوندوال با تفاق عبدالروف بینوا رفت. ولی این گفته، بینوا غلط ازآب درآمد.

میوندوال که موضوع را چنین یافت برای اینکه کذب گفتار بینوا رادرجلو خودش ثابت نماید، اصرار ورزید مستغنی را به بیند وازاوبپرسند این عمل را چگونه انجام داده است . اگرچه بینوا سعی میکرد ازدیدن مستغنی صرف نظر شود ولی میوندوال که چیزی ازاین جریان درك نموده بود دیدن مستغنی را لازم شمرد. ولی معلوم گردید

مستغنی ازجریان آنچه گذشته بود کاملاً بی خبر بودوگفت: من چنین تیلفونی نکرده ام، ازپسر خود که او هم مستغنی تخلص میکرد ودرهمین حلقه وظیفه داشت پرسید، او نیز اظهار بی خبری نمود. وضمناًمستغنی رو به بینوا نمود وگفت: آقای بینوا !! شما که آواز مرا بلدید چه گفته چنین تیلفونی را باسم من جعل کردید؟؟ بینوا که رنگ رخش دراین موقع سرخ شده بود سربزیر انداخت وچیزی نگفت.

بهر حال اینهم جزء دسیسهء بود که میخواستند میوندوال را کوچك جلوه دهند وموقف او را درمیان مردم صدمه زنند تا روزیکه پلان مرتبهء شانرا تطبیق کنند میوندوال از پشتیبانی مردم برخوردار نباشد. روزنهم سنبله را هر سال بنام روز پشتونستان تجلیل میکنند ودرچوك پشتونستان جمع میشوند وشاروال کابل بعداز برافراشتن بیرق پشتونستان بیانیهء ایراد می نماید.

روز نهم سنبله ۱۳۵۲هـ.ش نیز ازهمان روزهائی بود که تجلیل میشد. معمولاًبرخی از احزاب سیاسی نیز دراین مراسم شرکت میورزند، حزب مترقی دموکرات هم ازجملهٔاحزاب سیاسی بود که با شرکت اعضای کمیتهٔمرکزی خود دراین مراسم ازحزب نمایندگی نمود.

میوندوال هنگام ورود موقف خاصی داشت، هرکس سعی داشت با او نزدیك شود واورا احترام کند، وقتی که با اعضای کابینهٔمحمد داود احوال پرسی می نمود معلوم بود اعضای کابینهء مذکور روی همرفته احساس خوردی میکنند. این احساس خوردی ازیکطرف آتش حسد وغضب آنانیراکه برمسند قدرت هم قرار داشتند شعله ور تر میساخت وازجانب دیگر ازمشاهدهٔاستقبال مردم از میوندوال رعب

واندیشه بر آنها مستولی میگردید. برخی از احزاب سیاسی مخالف نیز دیده میشدند که ازمشاهدهء این منظره چون مار درخود می پیچند.

میوندوال فقید بعد ازختم مراسم جانب احزاب سیاسی رفت که سایر اعضای کمیته نیز همراهی کردند، موقعیکه به جمعیت پرچم نزدیك میشد، احساس خصمانهءخاصی نسبت به میوندوال وحزب مترقی دموکرات درآنها مشهود بود،که نشان میداد درپس پرده علیه او وحزب مترقی دموکرات بازی خاصی دارند.

مشاهدهء این حالت ، صحنهء یك حادثهء ٥٤ سال قبل را در خاطر م زنده نمود، بیاد دارم درخزان سال ١٣٠٨هـ .ش ، بعد ازآنکه نادرشاه براریکهءسلطنت تکیه زد، وما که بافامیل گردیز را ترك وبه جاجی پناهنده شده بودیم دوباره بسوی گردیز سرازیر گردیدیم، همینکه دربازگشت خود به «اسکندرخیل» جاجی رسیدیم، حرکات غیر طبیعی را دردوروکنار خود ازمردم منطقه احساس نمودیم، چنانچه درعرض راه پسری درحدود ١٢ سالهء را دیدم که کاسهء حلبی دردست داشت وپهلوپهلوی اسپی که من سوار آن بودم می آمد واشارات استهزا آمیزی بمن مینمود. وگاه گاهی هم کاسه اش را به پایم تماس میداد، این عمل او مرا برانگیخت ودرحالیکه سوار اسپ بودم بالگد به کاسهء که دردست داشت زدم وکاسه دو،سه متر دورتر ازدستش برزمین افتاد. پسر مذکور کاسه اش را دوباره برداشت و تند تند بسویم نگاه کرد وچیزی نگفت، درزیرآن کاسه نیم کاسهء هم داشت ، هنوز یك کیلومتر پیش نرفته بودیم که از عقب تپه های خاکی تعداد زیاد ازاهل آن قبیله که همه مسلح بودند جلو مارا گرفتند، بعد ازیك زد وخورد مختصر

عده‌ءازخانم های آن قبیله پیدا شدند که قرآن عظیم الشان بسر داشتند ودرمیان هردو طرف قرار گرفتند وبدین ترتیب به زد وخورد خاتمه دادند.

لهذا نگاهای خصمانهء پرچم دراینجا هم درزیر کاسهء خود نیم کاسه داشت.

بعدازختم مراسم یوم پشتونستان اقدامات پولیسی علیه میوندوال شدیدتر گردید تاجائیکه میوندوال یك روز بعد از آنکه این فعالیت های دسیسه سازانهء دستگاه داودی او را به ستوه آورده بود گفت: کارهای این مخترعین دولت ساز بدان سگی می ماند که استخوانی را ربوده ودرگوشهء قرار میگیرد هر رهگذریکه ولو ازفاصلهء دور هم عبورکند، سگ می غرد به فکر اینکه مبادا استخوان ربوده را ازوی بگیرد، درحالیکه او رهگذری بیش نیست.

همچنان روزی هم رفت ومحمد نعیم برادر محمد داود رئیس دوم خود ساخته‌ءدولت را درمنزلش دید وگفت: مراد شما ازاین تعقیبات من چیست؟ محمد نعیم خود رابی خبر انداخت ولی بازهم میوندوال گفت: من منظور شخصی ندارم وهم هرگز عمل اختفائی انجام نمی دهم، واگر من خواسته باشم کاری بکنم میروم درپارك زرنگار ودر محضر عام بیانیهء مطلوبه‌ءخودم را ایراد میکنم، آنوقت شما بیائید تانك تانرا ازسرم عبور بدهید: محمدنعیم جواب داد وگفت: من به گل آغایم می گویم: (مرادش محمد داود بود).

همان بود که محمدنعیم چند روز بعد جانب ماسکو عزیمت نمود ویك روز بعد ازآنکه ازماسکو برگشت میوندوال را گرفتار نمودند.

تفصیل گرفتاری ازاین قرار بود:

ساعت ۲ بعد ازظهر روز پنجشنبه ۲ میزان ۱۳۵۲هـ.ش یك نفر صاحب منصب منزل میوندوال آمد وگفت: میوندوال را رئیس دولت خواسته است، این خبر را به میوندوال گفتند هدایت داد او را داخل منزل بیاورند، صاحب منصب دراطاقی منتظر نشست ویك گیلاس شربت هم نوشید، میوندوال که لباس خواب بتن داشت ومیخواست ساعتی بخوابد، صرف نظر کرد ولباس پوشید وبدیدن صاحب منصب آمد وگفت بفرمائید.

وقتی ازمنزل خارج شدند صاحب منصب به یك عراده موتریکه قریب درب منزل قرار داشت اشاره نموده گفت: توسط آن موتر میرویم ولی میوندوال اظهار داشت باموتر خودم میروم، بدون آنکه منتظر جواب صاحب منصب شود سوار موتر شد، وچون مقر رئیس دولت معلوم بود یکراست جانب ارگ سلطنتی حرکت نمود، وموتر صاحب منصب درحالیکه تفنگداران دیگر نیز درآن قرار داشتند موتر میوندوال را دنبال میکردند، همینکه وارد ارگ شد دوطرفه عسکر وصاحب منصب ایستاده بودند، شوفر میوندوال بعد ازآنکه میوندوال را ازموتر پیاده نمود درکنار ی توقف کرد ولی صاحب منصبی جلو آمد وباو گفت شما رخصت هستید بروید، شوفر گفت: من منتظرم تا میوندوال بیاید واورا ببرم، صاحب منصب گفت شما بروید ما اورا میرسانیم . شوفر از ارگ خارج شد وبه منزل خودت نمود.

میگویند این وقت میوندوال رامانند یك اسیر نزد رئیس دولت بردند، داود که این وقت برکرسی پسر عمش ظاهر شاه قرار داشت میوندوال راخائن خطاب نمود واین کلمه را چندین بارتکرار کرد، تا

اینکه بالاخره میوندوال هم سکوتی را که بالاجبار سالها قبول کرده بود شکست وبرای نخستین بار پرده، حقیقت را درید و واقعیت رابی پرده جواب داده گفت: خائن تو وخائن گذشتگانت که درطول تاریخ، مملکت راگاهی بغرب وگاهی بشرق فروخته اند، من خائن نیستم ولی خائنین را به مردم مملکت معرفی کرده ام ، اینجا نخستین قنداغ تفنگ توسط یکی از صاحب منصبان مزدور اجنبی ازعقب حواله اش گردید که بر روی بر زمین افتاد.

میوندوال فهمیده بود که توطئه، درکار است ومصممند او را نابود کنند. چنانچه قبل ازگرفتاری نیز درك كرده بود که بازی خطرناکی درحال تکوین است وفرستادگان بیگانه در کشور به مشاهده میرسند که روش برخی ازآنها مبهم ومشکوك بود. این فرستادگان با عناصر داخلی که به نفع اجنبی کار میکردند فضای سیاسی کشور را مکدر ساخته بودند، اینها اغلب باکنایه ودربرخی موارد بصراحت اظهار میداشتند که کشتن چندتن از سیاستمداران افغان تنها چاره، رفع موانع ازسر راه غرض آنها است. آنها ازجنبش ملی که ازطریق میوندوال درکشور راه انداخته شده بود ناقرار بودند لهذا پیوسته شنیده میشد که میگفتند نا بودی میوندوال کار را تمام واین همه جنبش هارا متلاشی خواهد کرد.

میوندوال ازاین مذاکرات وتوطئه های پشت پرده بی اطلاع نمی ماند ولی موضوع جالب توجه این بود که عکس العمل او در برابر این همه تهدید ها بغیر ازمقاومت چیزی دیگری نبود.

و وقتی که اورا به بیرون رفتن ازکشور توصیه میکردند میگفت:

کشورم مرا تا پای دار همراهی خواهد کرد، او میگفت: من میدانم که آنها میتوانند مرا بکشند زیرا هیچ نوع وسیلهء دفاع ندارم ولی بازهم تا پای دار بیرون نخواهم رفت.

شام روز گرفتاری، اعلامیهءرسمی بدین شرح انتشار یافت:

یك عده خائنین به کمك یك کشور اجنبی میخواستند نظام جمهوری را ازبین ببرند، با اسناد وشواهد بالفعل گرفتار شدند، این اشخاص عبارت اند از: میوندوال، دگر جنرال عبدالرزاق، خان محمد مرستیال ویك عدهء دیگر.

انتشار این خبر چون بمب در مملکت منفلق شد ودرسراسر جهان منعکس گردید، زیرا مردم دراول کار فهمیده بودند که دسیسهء درکار است، نه سندی وجود دارد ونه شاهدی ، وتا امروز که ده سال ازآن میگذرد بازهم سندی ویا شاهدی ندارند.زیرا میوندوال را وقتی ازمنزلش بردند که میخواست بخوابد وقرار معلوم برخی را دراثنای غذا خوردن ازمنزل شان بردند وعدهء را که مصروف شکار دراطراف مملکت بودند گرفتار ساختند، نه فعلی وجود داشت ونه عملی و اینها به هدایت ارباب ومعلم خود چنین فکر کرده بودند که نخست خبری بدین مضمون انتشار دهند وبعد درتحت فشار وشکنجه از آنها اعترافات بگیرند وآنرا بحیث سند خویش تبلیغ کنند. زیرا آنها درطول مدت حاکمیت خود این تجربه را اندوخته اند که مردم افغانستان راگاهی هم میشود از راه گوش، بدون آنکه عقل شان بکار بیفتد قناعت داد.

چون مطلب شان ازکشور خارجی پاکستان بود وپاکستان هم فوری وجدی این ادعای آنها را رد واتهام محض خواند،لهذا

باسراسیمگی تمام وخوف ازعکس العمل مردم بسرعت هرچه تمامتر شروع نمودند تا بضرب شلاق وسایر شکنجه ها وعملیات وارتکابات ننگینی که قلم ازبیانش شرم دارد آنها را به تهیهء اسناد مورد نظر مجبور سازند. ومحمد نعیم برادر محمدداود بطور فجائی جانب هندوستان عزیمت کرد.

میوندوال مریض بود وتازه بعد ازمعالجه ازخارج بوطن برگشته بود. هشت شب وهشت روز او راشکنجه دادند، او را ازمحبس بوزارت داخله انتقال میدادند ودر شکنجه گاهی که ساخته بودند انواع زجر وشکنجه میدادند. واصرار می ورزیدند که خواهی نخواهی مطالب مورد نظر آنها را قبول وبه زبان اظهار کند تا آنها توانسته باشند آنرا بنام سند به پیشگاه مردم ارائه دارند. ولی این قهرمان که آغاز وانجام کار را فهمیده بود پیوسته آنچه را ابراز میداشت که برآن عقیده داشت. آنچه میگفت که پیوسته گفته بود، واین گفتارها همه حقایقی را محتوی بود وافشا می نمود که دستگاه آدم کشان داودی نمی توانستند آنرا به حیث سند درپیشگاه مردم وجامعه ارائه بدارند ویا آنرا به نفع خود تثبیت کنند.

اورا دراین هشت شب و روز گرسنه نگهداشتند تا اینکه درروزهای اخیر ازفرط شکنجه وجوع چشمانش به مشکل میتوانستند حرکت کنند، دست وپایش ازحرکت باز ایستاده بودند.

این آدم کشان نه تنها اورا میکشتند بلکه این عمل شان را باکینه توزی انجام میدادند. چونکه میخواستند مردم را به حق حاکمیت خویش بجبر وبزور مکلف سازند.

فصل دوم

آغاز دوره‌ء ماموریت

١

محمد هاشم پردیس درسال ۱۳۲۱ هجری شمسی ازمدرسه‌ء حبیبیه فارغ گشت. وچون درآنزمان فارغان مکاتب را بلااستثنا جهت فراگیری تحصیلات عالی به کشورهای اروپا وامریکا ارسال میداشتند، محمد هاشم پردیس باسائرفارغان آندوره ازرفتن بخارج وکسب تحصیلات عالی محروم شد. زیرا مسافرت به اروپا وامریکا درآنزمان که جنگ دوم جهانی درکمال شدت جریان داشت مطمئن نمی نمود. لهذا برای جذب فارغان مکاتب فاکولته‌ء سیاینس درپهلوی یگانه فاکولته‌ء طب تاسیس گشت. محمد هاشم پردیس که در ریاستش از آخرین کنفرانس مدرسه جلب دقت کرده بود واین استعداد معنوی او عناصر حاکمه‌ء دولت را که درمحفل حاضر بودند بر حذر میداشت لهذا غیر محسوس از ادامه‌ء تحصیلات عالی محروم گردانیده شد وبحیث نگارنده‌ء روزنامه‌ء اتفاق اسلام پیشنهاد گردید تا بدین طریق از پرورش عالی استعداد نهفته‌ءاو جلوگیری کنند.

او که ازیکطرف زندگانی بحرانی اقتصادی داشت واز جانب دیگر شانس اکتساب تحصیلات مزید عالی تری را ازدست داده بود،

درنخستین روزهای گرفتاری، یك روز پولیس او را مجبور ساخته است خطی به خانم خود بنویسد ودرآن یکدست لباس ویك عدد چپرکت بخواهد.

منظور ازاین خط آن بود تا ازیك طرف خانمش را اغفال نمایند وبوسیلهء او سائر اذهان نگران را ازنگرانی جدی وارهانند وازجانب دیگر خودش را به زنده ماندن بفریبند.

ولی میوندوال دراین خط علاوتاً نوشته بود: بیست هزار افغانی دربانك دارم، چون میدانم چیزی ندارید صلاحیت اجرای چك را عبدالجبار پیژندوال دارد. عبدالجبار پیژندوال برادر خانم میوندوال بود.

میوندوال بدین ترتیب خواسته بود بخانم بفهماند که کار من دیگرتمام است وامید بیش ازاین باونداشته باشد.

این خط را سرمامور پولیس به خانم میوندوال آورده بود. هنگام ارائه خط خانم میوندوال که ازجریان امر ناآگاه بود ازسرمامور پرسید، دراطاق میوندوال چیست؟

سرمامور جواب داد که بجز یك عدد چوکی آهنی دیگر چیزی وجود ندارد، خانم میوندوال یك دست لباس به سرمامور داد ولی چنین چپرکتی درمنزل نداشتند، گفت سعی میکنم تهیه نمایم، ولي این چپرکت تا اخیر تهیه نشد که شام روز نهم میزان دومین اعلامیهء رسمی رابدین شرح انتشار دادند: محمدهاشم میوندوال که چند روز قبل بنا برخیانت ضد نظام جمهوری گرفتار شده بود ومقرر بودامشب به کردارش اعتراف کند ساعت ٤ صبح امروز نهم میزان خود را دراطاقش توسط یك کمربند و یك عدد نکتائی ویك پارچه ازپیرهن نایلون که برپای چپرکت بسته

شده بود دارزد وبدین ترتیب چون صدها جاسوس دیگر جهان به زندگی خود خاتمه داد.

میگویند دروغگو حافظه ندارد، کشوریکه ازسالیان متمادی سیاست و روشش دردست اجانب راه میرود ومطابق نظر وپالیسی اجنبی اداره میگردد، چه چیزی ازاجنبی پنهان دارد که آنرا بایستی شخصیت هائی بدان پیمانه جاسوسی کنند؟. اوجاسوس نبود اما جاسوسان ودسیسه سازان ونوکران اجنبی را که پیوسته با سازش وجاسوسی وبه موافقت اجنبی حکمروائی داشته اند ودارند معرفی مینمود. او خود را درپای چپرکتی که اصلاً وجود نداشت درسطح اطاق دارنزده بود. چون فرط شکنجه وعذاب توانش را از او سلب کرده بود، با تاب دادن وشکستن گردنش توسط نصرالله نام پولیس وبالگد مال سازی شکمش بامرحاکمان رجیم رژیم مستبد، وبالاخره باآخرین لگدیکه ازیك افسر معلوم الحال حواله،بطنش گردید، خون ازدهنش سرازیر گشت رچرز همه، قهرمانان مبارز ووطن پرستان جهان جان داد.

ولی ما دیدیم که این اشخاص را طبیعت وحقیقت نیز به کیفر کردارشان رسانید که بعضی را کشت وبرخی راکور وعده،را دیوانه نمود. وامیدوار ومنتظریم آنهائیکه باقیمانده اند نیز بکیفر اعمال شان برسند.

اینها همه را صرف بخاطر گرفتن یك اعتراف کاذب ازمیوندوال مینمودند، درحالیکه این آرزو را خود این آدم کشان با خود بگور بردند، ونام میوندوال درصف بزرگان وقهرمانان جهان زنده وجاوید باقی مانـــد.

خبر قتل اویك بار دیگر مردم را درداخل وخارج کشور لرزاند

وآنهائیکه اورا ازنزدیك دیده بودند، آنهائیکه به فلسفه وعقیدهٔ وی آشنا بودند، آنهائیکه آثار او را خوانده بودند وآنهائیکه از اوشنیده بودند همه گریه سر دادند وماتم کردند، بجز یك نفر نطاق درباری وسرکاری محمد اکرم عثمان پسر غلام فاروق عثمان که از علاقمندان ونزدیکان خانوادهٔ داود ومربوط به گروه پرچم بود ودرنهایت دست و باچگی ودرکمال اضطراب از ورای امواج رادیوی سرکاری داد میزد ونعره میکشید ومیگفت: ای مردم آگاهی تانرا ازدست ندهید چرا آگاهی تانرا حفظ نمی کنید، ولی این نطاق نمی فهمید که مردم اصلاً آگاهی شانرا حفظ کرده اند وازآنچه صورت دادید کاملاً آگاهند وشما سعی نکنید آنهارا جبراً بخاموشی وبی خبری سوق دهید.

منابع خبررسانی ومطبوعات ورادیو های جهان آنرا پخش نمود، ازجمله رادیوی بی بی سی لندن گفت: ازقول رادیوکابل،میوندوال سابق صدراعظم افغانستان خود را درسلول محبس دار زده است، ولی این خبر درحلقه های مردم افغانستان باشك وتردید فراوانی تلقی شده است، واگر او خود را دارزده است نمی دانیم با نگه بان وی چه معاملهٔصورت گرفته است؟.

جواب این پرسش رادیو بی بی سی رادولت داودی نداد، اینك ما آنرا دراین کتاب جواب میگوهیم اینکه:

نگه بان میوندوال فقید که قبلاً مامور ترافیك روی جاده بود بعد ازاین واقعه بحیث قوماندان وسرافسرعمومی محبس ولایت کابل ارتقا جست، او هم ازعناصر پرچم بود وپرچمی ها ازوزیر تادربان درقضیهٔ میوندوال شهید وظایف را درید اختیار خود گرفته بودند.

شام روز نهم میزان درست قبل از آنکه خبر مرگ میوندوال از ورای امواج رادیو شنیده شود یك افسر پولیس منزل میوندوال آمد وبه خانمش گفت: شما را به ولایت کابل خواسته اند. خانم میوندوال که برای دومین بار قلبش تکان خورده بود هنگام لباس پوشیدن بیکی ازخویشاوندانش که قریب او ایستاده بود گفت: اینها ازمن چه میپرسند، درحالیکه هیچ چیزی وجود ندارد من چه میتوانم بگویم.

بهر حال خانم مذکور باهمراهی خویشاوندش توسط پولیس بولایت کابل برده شد. (ولایت کابل اسم اداره ومرکزیست که در آن ادارات پولیس، امور عدلی ومالی درشهر کابل قراردارد) او را باطاق سرمامور پولیس بردند، دراطاق مذکور عدهء از ماموران پولیس نشسته بودند، یکی میگفت، شما بفرمائید بگوئید ودیگری میگفت: شمابگوئید، تا اینکه سرمامور پولیس روبه خانم میوندوال نموده گفت: شوهر شما بیك عمل خائنانه دست زده بود که ازطرف پولیس گرفتار گردید واینك امروز ساعت ٤ صبح خودرا درسلول خودش ازپای چپرکت بدار آویخته است.

خانم میوندوال بلند پرید وگفت: ای خائنان!! او را کشتید وکنون چنین میگوئید. منکه خانم اوهستم وشب و روز ناظر زندگی او بودم هیچ یك حرکتی چنین از وی ندیده ام.

سرمامور گفت: شاید بشما نگفته است، منهم که با محمدداود کودتا میکردم، به خانمم نگفته بودم.

خانم میوندوال گفت: اگر کودتا خیانت بود، پس این خیانت را قرار اعترافیکه خود میکنید خود شما با داود یکجا مرتکب شده

بودید، نه میوندوال ، چونکه میوندوال به کودتا و حرکات نظیر آن مبادرت نکرده بود. خانم میوندوال علاوه نموده گفت:آیا شما قبلاً بمن نگفته بودید که دراطاق میوندوال بغیر ازیك عدد چوکی آهنی چیزی دیگری وجود ندارد ؟.

سرمامور گفت: بلی گفته بودم.

خانم میوندوال گفت: پس این چپرکت که بقول شما میوندوال حالا بپایش خود را دار زده است ازکجا شد ؟؟. سرمامور پولیس سر به زیر انداخت وچیزی نگفت.

بعد پپا خاست وگفت: بیائید اگر خواسته باشید میتوانید شوهر تانرا ببینید. بیرون عمارت، مقابل یك عراده موتر دربستهء کهنه قرار گرفتند، سرمامور پولیس دروازهء موتر را باز نمود، جسد میوندوال شهید، آن قهرمانیکه حرفش درٌ میسفت و عقلش مشعل راه زندگی بود روی صحن ... یف موتر سیاه منحوس پولیس افتاده بود.

پولیس باچراغیکه دردست داشت داخل موتر را روشن کرد. خانم دست شوهر قهرمان وشهیدش را که یگانه مایهء زندگی خود میدانست بدست گرفت ودریافت که جسدش گرم وانگشتانش دردست او باز شد.

خانم میوندوال رویه پولیس کرد وگفت: شما گفتید ساعت٤ صبح امروز خود راکشته است، درحالیکه ازساعت ٤صبح تاکنون شانزده ساعت میگذرد. آیا جسد میت شانزده ساعت بعد ازمرگش گرم می ماند؟؟ وانگشتان واعضای بدنش اینچنین نرم وبسهولت باز وبسته میشوند؟؟. چرا نمی گوئید که همین الان اورا کشته اید. حقیقت نیز همان بود که تاآخرین لگدیکه دریك ساعت قبل حوالهءبطن او گردید

خون ازدهنش سرازیر گردید وبه کوما رفت ودیگر برنگشت، ولی هیئت آدم کشان و جلادان کثیف دریك تلاش وسراسیمگی دنبال داکتر فرستادند تا اورا ازین کوما بکشند، این تلاش و سراسیمگی شان نیز بخاطر آن نبود که میوندوال را ازمرگ نجات دهند بلکه بخاطر آن بود که اعتراف کاذب جبری مطلوب ومورد نظر شانرا نتوانسته بودند حاصل کنند تا فاتحین بتوانند صله بگیرند.

خانم میوندوال ضمناً دست خود را دراز کرد ویخهء یگانه زیر پیرهنی پاره پارهء راکه بتن میوندوال شهید باقیمانده بود پائین کشید ودید که زخمهای متعددی روی سینه ودزناحیهء گردن نیز دارد وفهمید که این دشمنان ملك وملت بزندگی آن یگانه فرزند ارزشمندیکه شما با افکار وانظار، فلسفه و عقیده، شخصیت وظرفیت علمی وسیاسی اودراین کتاب آشنا شدید چگونه خاتمه داده اند.

پولیس چون فهمید خانم کنجکاویست ودر کوتاه ترین فرصت پرده را ازروی فجایع مزید شان خواهد درید، چراغ را خاموش کرد وخانم میوندوال را کنار زد و دروازهء موتر را بست وجسد میوندوال فقید را بردند که تا امروز بجز همان آدم کشان عفریت صفت دیگر هیچکس ندانسته است کجا بردند ویا جسد او چه کردند. چونکه بیم داشتند ازاینکه مبادا مردم از یکطرف فجیعت وازجانبی هم ستم گری، ساخته کاری ودسیسهء شانرا بچشم سر ببینند.

ازطرفی هم اینها ازمعلوم بودن تربت میوندوال وحشت دارند چونکه فکر میکنند این بیت درمورد وی صادق خواهد بود که میگوید:

بر سرتربت من چون گذری همت خواه
که زیارتگهء ارباب نظر خواهد بود

اینها به فکرخود شان میخواستند وهم میخواهند ماجرای قتل میوندوال فقید را طوری بامهارت طرح وتوجیهه نمایند که برای همیشه مختوم تلقي شود. درحالیکه بنظر مردم افغانستان وبنظر اهل خبره مرگ او سرآغاز تاریخ مبارزات آنها گردید.

داود و وزیران وهمکارانش براي حفظ قدرت وفرمانروائی نقشه هائی طرح کرده بودند که باایجاد صحنه های گوناگون درصدد منحرف ساختن افکار مردم بودند که پیوسته بدسیسهءآنها پي مي بردند. این دار ودسته میخواستند خیانتی را که بدست خود شان انجام شده بود پرده پوشي کنند وازطرفی هم دربرابر عکس العمل شدید مردم قرار گرفته بودند. لهذا یك روز اعلام داشتند که فردا اسناد واعترافات میوندوال درجرائد به چاپ میرسد. مردم همه درکمال بی صبری منتظر بودند هرچه زود تراین اعترافات را ببینند،تا اینکه بالاخره وبا صطلاح «این کوه زائید» ولی پسر حرامی بدنیا آورد، زیرا اسناد طوری تقلبی وجعلی ترتیب گردیده بودند که حتی ساده ترین فردی هم که درمملکت مشکوك ومتردد باقی مانده بود نیز بدرستی پی برد که این همه دسیسهءخطر ناکی بود که با سرنوشت فرزند ارزندهء مملکت بازی شده است.

قاتلین هرقدر سعی مینمودند باقناع مردم بپردازند و شب وروز از ورای امواج رادیوی حکومتی واز طریق جرائد سرکاری تبلیغ میکردند مردم بر انگیخته تر میشدند وچهرهء توطئهء گرانهءهیئت آدم کشان

برملاتر میگزدید. لهذا پروگرامی طرح نمودند که درسرتاسر مملکت ازطریق گماشتگان ومامواران نماینده‌ء شان مراسمی درست کنند و درآن میوندوال فقید راتقبیح نمایند وبعد آنرا ازطریق رادیو وجرائد شان پخش کنند وبدین ترتیب می خواستند نشان بدهند که مردم قتل وآدم کشی آنها را تائید میکنند، ولی این عمل شان هم بالاخره بجائی رسید که دیگر مردم رادیو های شانرا هنگام پخش این اخبار روشن نمی کردند نمی خواستند بیش ازاین اراجیف بشنوند.

چون خود را بازهم دراقناع مردم ناکام یافتند بنا برآن برای اینکه مردم را یکبار دیگر به تائید عمل خود قمچین کرده باشند اعلام داشتند که فردا شب اعترافات متهمین ازطریق رادیو پخش میشود.

این بار باانتباهیکه ازگذشته گرفته بودند اعلامیه‌ء مذکور را مختص بنام میوندوال منتشر نکردند، چونکه میدانستند از او حتی یك حرف هم گفتنی ندارند ومردم با آواز میوندوال آشنائی کامل دارند. لهذا کلمه‌ء «متهمین »را بکار بردند.

ولی مردم که به دسیسه‌ء شان بانشر نوشته های قبلی بنام اعترافات پی برده بودند واز جعل کاری شان آگاهی کامل داشتند این اعلامیه‌ء شانرا نیز تبلیغ واهی بیش ندانستند. ولی با وجود آنهم این برنامه شنیده شد که باشنیدن آن دیگر کوچکترین شبهه‌ء هم درمورد دسیسه‌ء شان نزد مردم باقی نماند وهمه دانستند که یك گروپ جاسوس پرورده‌ء اجنبی با قدرت پسندان سفاك وستمگر دست بدست هم داده شخصیت ملی ودانشمند ومبارزیراکه درسر راه مقاصد شوم شان قرار گرفته بود واجانب دروجود ،سیاست وکیاست او نمیتوانستند درامه های

مورد نظر شانرا دست آزاد درافغانستان به نفع خود بازی کنند ازبین ببرند، وبرای انجام این عمل بایستی یك تعداد اشخاص دیگر را نیز مرتکب عمل نشان داده قربانی کنند تا ادعای شان شکل قابل قبولی بخود گرفته باشد.

برای اینکه چه اشخاص دیگر را دراین پرتگاه پرتاب کنند، دار ودستهء آدم کشان هریك بصورت مجرد ویا بشکل دسته جمعی یك عده افراد واشخاص دیگری را یارقیب ومعاند خود تلقی می نمودند ویا اینکه روی منافع ومعاملات شخصی با آنها حس مخاصمت پیدا نموده بودند ویا اینکه با معرفت قبلی وجود آنهارا تهدیدی برای وجود ومقام خود میدانستد، بنا برآن درتنوریکه برای میوندوال گرم کرده بودند، هریك سعی نمود نان خودش رانیز بپزد وشخص مورد نظرش را دراین دسیسه شامل شناخته بکشد ویا باسرنوشت تباه کنندهء مواجه سازد.

ازاشخاصیکه شامل این ماجرا شناخته میشدند باجبر و بزور ویا دادن زجر وشکنجه درحالیکه آنها را دربرابر شوك های الکتریکی قرار میدادند ولت وکوب می نمودند وباسیخ داغ جسم آنهارا می سوزانیدند وحتی درمواضع حساس جسم شان سیخ های داغ میگذاشتند اعتراف مورد نظر خود شانرا می گرفتند، زیرا چیزی نداشتند که اعتراف میکردند لهذا پولیس میگفت: آنچه ما میگوهیم آنرا بگوئید. متهمین فکر میکردند شاید باین ترتیب ازشر این آدم کشان نجات یابند بنا برآن میگفتند آنچه راکه آنها میخواستند ومردم هم می شنیدند همه را وقضاوت میکردند.

آنچه مردم این بار از ورای رادیو شنیدند به مراتب مضحکتر

ومسخره تر ازآن بود که دولت داودی قبلاً درجرائد منتشر ساخته بود. زیرا همه گوش فرا دادند که حرفی ویا آوازی ازمیوندوال بشنوند، ولی نه حرفی ونه آوازی ازمیوندوال دراختیار داشتند. ولی برعکس، پولیس (هیئت مستنطق) پیوسته سعی می نمود نام میوندوال رابرزبان بیاورد ودرذهن وزبان متهمین بسپارد.

مثلاً ازیك شخص می پرسند، شما درخانهء میوندوال اجتماعی نموده بودید؟؟

میگفت: بلی درخانهء میوندوال، ولی نه موقعیت خانهء میوندوال را میدانست ونه تفصیلی ازمنزل وی میتوانست ارائه کند.

ازدیگری می پرسیدند: شما تحت رهبری میوندوال می خواستید کودتا کنید؟ میگفت: بلی تحت رهبری میوندوال، می پرسیدند، کدام شخص شما را با میوندوال درتماس آورده بود؟

میگفت: جنرال عبدالسلام. (جنرال عبدالسلام برادر خانم میوندوال فقید بود) که سعی داشتند برای ارتباط باافراد نظامی را درقرب وجوار میوندوال نام ببرند، تامردم قبول کنند. ولی این جنرال عبدالسلام را که برغم آنها ازافراد کودتا کننده بود ازمنطقهء بین مقر وغزنی که مصروف شکار بود گرفتار کردند، نه مصروف کودتا، زیرا اوبرای شکار به غزنی رفته بود.

بازمی پرسیدند:چگونه بامیوندوال درتماس آمدید وتحت رهبری او کودتا میکردید؛

میگفت: من ازجنرال عبدالسلام پرسیدم، میوندوال درکجاست؟ گفت: مریض بود خارج رفته وهنوز نیامده است، ممکن درهمین روزها

نگارندگی روزنامه را پذیرفت. ولی چون سایه که انسانرا درهمه جا تعقیب میکند علم واستعداد او نیز در همه جا با او بود ودرنگارندگی روزنامه هم ثابت نمود که درهمین مرحلهٔ زندگی صاحب معلومات وافریست که اورا درانجام امور بزرگتر ومهمتری یاری خواهندکرد.

بافهم این حقیقت درسال ۱۳۲٤ هجری شمسی در اداره ئی بنام دائرة المعارف بحیث مدیر عمومی موظف گشت. این اداره حیثیت یك مرکز علمی تحقیقاتی را داشت ومقرر بود انسای کلوپیدی پشتو ودری نیز دراین مرکز ترتیب شود.

این زمان دو روزنامهٔ مهم درمرکز کشور وجود داشت، اصلاح روزنامه صبح وانیس روزنامهٔ عصر بود، هردوی این روزنامه ها ازطرف دولت تمویل میگردیدند.

اینجانب (نویسنده ٔ این کتاب) دراین زمان در روزنامهٔ انیس بحیث مامور نشرات کار میکردم.

روزنامه ها وجراید که عموماً نظریات وکارهای حکومت را منعکس میساختند کمتر میتوانستند عملی را مورد خرده گیری قرار دهند. واگر احیاناً چنین کاری کرده بودند خیلی مهم جلوه میکرد واگر اداره ویاشخصی که مورد انتقاد قرار گرفته بود پرقدرت ومتنفذ بود سعی مینمود با وسایل ممکنه از انتشار موضوعیکه متوجه او ویا ادارهٔ لو باشد جلوگیری کند.

چنانچه مقالهٔ را که میرغلام محمد غبار تحت عنوان اقتصادما، نوشت ودرآن روش اقتصادی آنزمان را محکوم وبه ضرر کشور میدانست عبدالمجید زابلی راکه یکی از سرمایه داران بزرگ افغانستان

بیاید، (این یك پرسشی است که معمولاً یك شناسا ازشناسای دیگر درمواجه شدن عرض راه میکند وعادتاًازنزدیکان وعلاقمندان او می پرسد ولی این پرسش دلیل کودتا نمیتواند بشود. این چگونه میتواند دلیل کودتاگردد که خود کودتا کننده از رهبر کودتای مورد نظر خود اصلاً خبر ندارد درکجا است وقرار توضیحات خود پولیس احوال ووجود ویا عدم وجود او را ازیك خویشاوندش جویا میشود.)

پس از دسیسهء کودتا درکجا ودرکدام وقت بدین پیمانه مرتب گردید؟؟.

ازدیگری می پرسند: شما چه گفته شامل این کودتا شده بودید؟

میگوید: به من دالر داده بودند.

میگویند: این دالرها را میوندوال برایت داده بود؟

میگوید: بلی.

میگویند: چه مقدار بود؟

میگوید: دوهزار.

میگویند: شما این کودتا راصرف بخاطر دالر میکردید؟

میگوید: بلی.

ولی تا امروز معلوم نشد این دوهزار دالر درکدام حساب تحویل شد ودرکجا هست؟

وقتی مردم مملکت این سوالها را میکردند متعاقب آن اظهار داشتند دالر هاتقلبی وساختگی بودند.

اگر این دالر ها تقلبی بودند بهتر بود میوندوال فقید واین شخص رابخاطر دالر های تقلبی محاکمه میکردند، ضرابخانهء میوندوال ومرکز

چاپ دالر ها رانشان میدادند وثابت میکردند که میوندوال دالر های تقلبی چاپ کرده است. واین دالر های تقلبی را نیز طوریکه اسناد تقلبی رامنتشر نمودند به نشر می سپردند. اگر چنین بود بهتر آن بود میوندوال نخست برای خودش مقدار کافی دالر چاپ میکرد، زیرا هنگام مرگ خود بیش ازبیست هزار افغانی نداشت.

ازآنجائیکه باز هم میگویند، دروغگو حافظه ندارد، دستگاه توطئه گر داودی،پاکستان را بصورت واضح محرك كودتا اعلام داشت. پس اگر پاکستان عامل کودتا بود می بایست کلدار پاکستانی به شخص مذکور داده میشد نه دالر امریکائی.

اینها ازاین فعالیت های توطئه‌گرانه بسیار داشتند، چنانچه هنگامیکه اینجانب(نویسنده این کتاب) را بعد ازقتل میوندوال فقید توسط پولیس تحت الحفظ به وزارت داخله بردند گفتند میوندوال درخارج ازچوکات حزب کودتا میکرد، ودرهیئت کابینه‌ء که ترتیب نموده بود اسم شما را شامل نه ساخته بود، بدین ترتیب سعی داشتند مرا تحریك كنند میوندوال فقید را تقبیح نمایم.

من گفتم: میوندوال را که من می شناسم هرگز نمی توانم قبول کنم عمل خلاف عقیده اش را مرتکب شود.

گفتند: ما خطی را داریم که به سفیر لبنان نوشته بود.

گفتم: ببخشید، آیا لبنان کدام سفیری درافغانستان دارد؟

پولیس مذکور بخود آمد ودرحالیکه رخسارش ازخجالت سرخ شده بود گفت:ببخشید سفیر پاکستان.

گفتم: کدام سفیر پاکستان؟؟

گفت: یك سفیر سابقهء پاکستان.

گفتم: نام ندارد ؟؟

گفت: اگرخواسته باشید خطش را بشما نشان میدهم.

گفتم: بهتر ازاین چیست.

چون میدانستم وکاملاً مطمئن بودم اگر خطی باشد هم جعلی وتقلبی ترتیب شده است. زیرا چنین سندی ازمیوندوال داشتن وچنین عملی ازمیوندوال بروز کردن بعید ازهر نوع ممکنات بود.

پولیس مذکور دوباره ازمن پرسیده گفت: شما باخط میوندوال آشنا هستید؟؟

گفتم: بلی کاملاً آشنا هستم.

این وقت فهمید که خط جعلی را اگر ترتیب کرده اند بمن بیاورد پردهء فساد وخیانت ودسیسه وکذب شان یکسر دریده خواهد شد. لهذا ازآنچه گفته بود منصرف گردید وگفت: بعضی چیزها ایجاب نمی نماید افشا شوند، ولی شما بایستی اورا تقبیح نمائید.

گفتم: من تا حقیقت راندانم نمی توانم مردی راکه من می شناسم بی مورد تقبیح کنم.

دیدم روی حرفش ایستاده است واصرار می ورزد، بنا برآن گفتم اگر کسی پانزده پایه دار را دراین محوطه برایم ایستاده کند من ازحقیقت منحرف نخواهم شد.

بمن گفت: شما لحظهء اینجا باشید. خود ازاطاق بیرون رفت وبرگشت. این وقت طرز ادای کلام ولحنش تغییر نمود وتهدید آمیز گفت: شما رخصت هستید بروید، ولی متوجه حال تان باشید این بار

شمارا باین شکل آوردیم، باردوم بر خورد ما باشما این جور نخواهد بود.

پولیس مذکور علاوه نموده گفت: پسران شما درپوهنتون ودرمکاتب به طرفداری میوندوال تحریك نموده سخن میگویند، به آنها بگوئید خاموش باشند والاباسرنوشت بدی مواجه خواهندشد.

خلاصه اینها یك عده مردم را ازگرفتاری تاشکنجه وعذاب وازشکنجه وعذاب تا پای مرگ کشانیدند ودراخیر چند ورق کاغذ جعلی وتقلبی یك عده پولیس خاین ووطن فروش را به حیث سند قتل آنان وتمسك خود شان ارائه داشتند وبس، نه محاکمهء وجود داشت ونه محکمهء ونه یك حرفی محال یافتند کسی از آنها بشنود، وبعد ازآنکه همه را کشتند بازهم ازطریق یك محکمهءجعلی وتقلبی وحکمی نظامی شان یك حکم ساختگی بعدالموت توسط یك عده خائنین وگماشتگان وچاکران خاص شان که درراس این محکمهءنظامی گماشتند صادر نمودند.

میوندوال فقید دراوائل ماه اسد ۱۳۵۲ هـ. ش از خارج به وطن برگشت واورا دراوائل ماه میزان همان سال به اتهامیکه توضیح شد گرفتار کردند. که بدین ترتیب تمام این مدت بیش از دو ماه نیست، پس درطول مدت دو ماه، این کودتای تیار وآمادهءفوری وضروری کجا بود که یك تعداد عناصر مختلف العقیده ومختلف المسلك غیرمتناسبی را باهم یکجا نمود واوج گرفت؟ درحالیکه داود قرار اعتراف وادعای خودش ده سال منتظر بود تاکودتای خودش را ببرد.

بازهم میوندوال دراصل ذاتش کودتا را علماً رد میکرد وآنرا یك

دزدی سیاسی میخواند که چند نفر گرد هم جمع میشوند ویك نظام ویا یك حکومت را از پا در میآورند.

او میگفت: کودتا گران کسانی می باشند که ازحمایت وپشتیبانی ملت برخوردار نمی باشند وهیچ وقت هم برخوردار نمیشوند آنها با ملت نبوده ویا ملت بوده هم نمیتوانند ، صرف چندتن منحصربخود میباشند که هم ازخودمیترسند وهم ازمردم بیم دارند، نه آنها برمردم اعتماد دارند ونه مردم بر آنها. وبالاخره هم آنها را نزدیك ترین عناصر مربوط بخود شان ازپا در می آورند، نه مردم.

* * *

میوندوال فقید که پیوسته باروحیهء دموکراسی بسر میبرد یك روز چند سطری تحت عنوان(مرگ امام شهرکیپ تاون در زندان) نوشت وآنرا درشمارهء۹۰ سوم میزان ۱۳٤۸ هـ.ش جریدهءمساوات منتشر ساخت، او نوشته بود که : امام شهر کیپ تاون درافریقای جنوبی روز ۲۷ سپتمبر بس ازچار ماه حبس درحالیکه میگویند وضع صحی وجسمی او خوب بود، درمحبس حکومت تبعیض پسند افریقای جنوبی وفات یافت ومقامات مربوط مرگ او رابه ملت توضیح نکردند.

او نوشته است: امام عبدالله هارون درتمام مدت حبس تحت قیود شدید بود وکسی اجازه نداشت با او تماس داشته باشد، میگویند موصوف احساسات شدیدی برضد سیاست تبعیض نژادی حکومت افریقای جنوبی داشت، واین احساسات خود را ازمنبر با الفاظ آتشین بیان میکرد ومردم زیادی برای شنیدن خطبه های او حاضر می شدند. وی دراخیر ماه می بروز مولود محبوس گردیده بود وحبس او پیش بینی

برای جلو گیری ازتاثیرات او درانتخاباتی بودکه دوهفته قبل ازمرگ او برای مردمان غیر سفید پوست تخصیص داده شده بود ودرآن یك ملیون وهفتصد وپنجاه هزار مردم سیاست تبعیض نژادی حکومت را رد کردند.

میوندوال فقید نوشته بود، این است نمونهء از رویهءحکومت افریقای جنوبی، ولی اگر دور نرویم اعمال دولت های افغانستان پیوسته بالاتر از رویهءحکومت افریقای جنوبی در مورد مردم افغانستان بوده است. میوندوال فقید ملتفت نبود که حکومتی هم درکشورش عرض وجود خواهد کرد که برای جلوگیری از تاثیرات خودش درانتشار دموکراسی درمملکت وانقراض نظام مطلقه وخودسر وتامین حاکمیت مردم، مرگ او را حتی در نهایت کینه توزی وزجر وشکنجه، بدون وجود جرم ومحاکمه پیش بینی نموده جسدش را نیز یکسر نابود خواهد ساخت.

میوندوال فقید پارچهء کوچك دیگری درهمین شماره تحت عنوان کبوتر وگرگ دارد.

او دراین پارچه اش میگوید، علمای حیوان شناسی میگویند کبوتر درمقابل جنس خود ازگرگ ظالم تر است وازاین جهت است که جنس گرگ ازخود گرگ مصئون می باشد.

اگر یك گرگ بالای گرگ دیگر حمله کند،نمی تواند او را بدرد، زیرا به مجردیکه گردن گرگ دیگر را بدندان بگیرد، او را ادرار میگیرد وگرگ ضعیف میتواند موقع فرار پیدا کند. ولی یك کبوتر عاجز اگر بر یك کبوتر دیگر حمله کند، حملهء او نهایت بیرحمانه می باشد وتاکبوتر مظلوم را بکلی اززندگی محروم نکند گذاشتنی نمی باشد.

میوندوال فقید ازاین نظر حیوان شناسان نتیجه گرفته می نویسد: درجامعهء خود اگر یك طبقه راکه اکثریت عاجز و ضعیف جامعه اند کبوتر ویك قشر اقلیت راکه چپاولگران جامعه اند گرگ فرض کنیم می بنییم که دراجتماع نیز این گرگان جامعه بریکدیگر اگر دست بیابند سبب محو همدیگر نمیشوند واز شر باهمی خویش مصئون میباشند. ولی برعکس درکبوتران اجتماع اگر یکی بردیگری حمله میکند تا اورا بکلی محونکند باز نمی نشیند، او علاوه کرده مینویسد. علمای حیوان شناسی درجامعهءحیوانات هنوز عادت کبوتران وگرگان را اصلاح نکرده اند ولی درجامعهء انسانها ومثلاًدرجامعهءما آیا این امید هست که کبوتران جامعه ازاین عادت خانه برانداز فنای یکدیگر وحمله برهمدگر دست بردارند تا تعداد آنها کمتر گردد وتعداد گرگان زیاد تر نشود ؟؟.

ما این سوال میوندوال فقید را بعد ازمرگ خودش چنین پاسخ میدهیم که : ما ازشیوه ئیکه شما را به قتل رسانیدند وازستمگری هائیکه درحق شما روا داشتند وازاینکه این «کبوتران اجتماع» عین عمل را علیه شما انجام دادند چنین نتیجه گرفتیم که تا دست این اقلیت گرگان ازجامعهء ما کوتاه نشود از تعداد کبوتران، اجتماع کاسته نخواهد شد.

میوندوال فقید دریك پارچهء کوچگ دیگری ازقول «کلونل موبوتو» نوشته است که : کلونل موبوتو رئیس جمهور کانگو به دوستان خود میگویدکه :او هروقتی که گیلاس مشروب خود را بلند میکند دربیخ گیلاس قیافهء«ایورست کمبا» را می بیند، موبوتو، «ایورست کمبا» را درچارسوق عام غرغره کرده بود.

این پارچه‌مختصر را میوندوال فقید نوشته بود. ولی ما اینجا درافغانستان هم دیدیم هیئت آدمکشانیکه میوندوال فقید را بجرم مبارزه اش درراه سعادت مردم عذاب کش کردند خود نیز با دست دوستان شان قتل عام گردیدند.

****

****

****

*****

***

**

*

فهرست

کتابخانه سبا
دمکی نعلبندی، بازار قصه خوانی، پشاور
تیلفون: ۲۵۶۵۵۲۰ و ۴۳۸۶۱

است وبیشتر درخارج ازکشور بسر میبرد ودرآن زمان بحیث وزیر اقتصاد افغانستان کار میکرد بر انگیخت ودر پی آن ساخت تا جلو انتشار مقاله را بگیرد . او جلو انتشار آنرا در روزنامهء انیس گرفت ولی روزنامهء اصلاح مقالهءمتذکره را منتشر ساخت. نگارندهء روزنامهء انیس که ماموریتی در نیویارك پیدا نمود رهسپار امریکا شد وروزنامه بی نگارنده ماند. ریاست مستقل مطبوعات میرغلام محمدغبار را که دراداره‌ء انجمن تاریخ وظیفه داشت طور موقت بروزنامهء انیس فرستاد.

میرغلام محمد غبار یکی از نویسندگان ومؤرخ وطن بود که عمری درمبارزهء سیاسی بخاطر تأمین آزادی وتثبیت حق حاکمیت مردم سپری نموده ودراین راه حبس ورنج بیشماری هم دیده است وبالصراحه علیه قشر ممتاز وحاکمه درافغانستان فعالیت مینمود وتا اخیر عمر بعقیدهءخود باقی مانده وبه هیچ وجه از عقیدتش منحرف ومنصرف نشده است.

وظیفهء مؤقت میرغلام محمد غبار درروزنامهءانیس پایان پذیرفت. او دوباره بوظیفه اش در ریاست مستقل مطبوعات برگشت ودر عوض محمد هاشم پردیس درسال ۱۳۲۶ هـ.ش به نگارندگی روزنامهء انیس آمد.

محمد هاشم که تا اینوقت، پردیس، تخلص مینمود آنرا به میوندوال، تبدیل کرد.

میوندوال سیاست نشراتی روزنامه رایکسر تغییر داد، زیرا عقیده داشت جراید نباید تنها وسیلهء انتشار اخبار مربوط به جهان و وقایع داخل کشور باشد بلکه رهنمود اصلاحات لازم نیز بوده جامعه را

به زندگانی حقوقی اجتماعی آشنا سازد، وخودش روی این اصل برای نخستین بار در رد آثار فیودالیزم علیه استعمال کلمه، خان ، که درذیل هر نام حتمی بود قیام نمود واسمای اشخاص راکه برای نشر بروزنامه میرسید بدون کلمهء ، خان چاپ میکرد.

این اصل بار اول درمورد نام شاه محمود که عم پادشاه وخود صدراعظم بود تصادف کرد وسبب بر افروختگی مقامات ریاست مستقل مطبوعات گردید. ولی دراثر پایداری روزنامه درتطبیق این اصل وتائید حلقه های مطبوعاتی بالاخره این رواج بطور قطع حذف گردید واسماء بدون کلمه، خان ، چاپ میشد، هکذا میوندوال برای نخستین بار مبارزه را برای بلدیهء انتخابی از طریق روزنامه آغاز کرد. تا جائیکه حکومت وقت را که رئیسش شاه محمود عم پادشاه بود متوجه گردانید وآمرین ریاست مطبوعات را با میوندوال که نگارندهء روزنامهء انیس بود احضارکرد وگفت: در روزنامهء انیس مطالبی پیرامون بلدیهء انتخاباتی بنظر میرسد حکومت با این نظر موافق است وفکر دارد یك روز مردم را درمسجد عیدگاه جمع کند تا رئیس شهر را درحضور خویش (حضور رئیس حکومت) انتخاب نمایند. میوندوال که نگارندهء روزنامه انیس بود مداخله نمود وبا استقبال از آمادگی حکومت پیشنهاد کرد تا این امر توسط انتخابات قانونی که در اصولنامه ذکر است ازطریق صندوق آراء انجام شود، رئیس حکومت موافقه نمود. لهذا مطبوعات کشور رویهمرفته راهنمائی اصول جدید انتخابات وکاندیدها را طی مقالاتی منتشر مینمودند، روزنامهء انیس تا وقتی که بلدیهء انتخابی بوجود می آمد خود را کاملاًدراین راه وقف کامیابی این

تجربه‌ء جدید گردانید. وبعد ازموفقیت این تجربه بازهم میوندوال پیشنهاد کرد انتخابات شورا که دوره‌ء ششم آن رو به ختم شدن بود بجای وثیقه‌ء مجلاتی ازطریق صندوق آراء اجرا شود. این پیشنهاد نیز طرف قبول حکومت وقت قرار گرفت و روزنامه‌ء انیس در رهنمائی وتشویق مردم درآن تجربه‌ء جدید نیز سهم زیاد گرفت وحتی نگارنده‌ء روزنامه که خود میوندوال بود بحیث شخص مورد اعتماد مردم درهیئت شمار آراء درشهر کابل انتخاب گردید. چنانچه موصوف درختم شمار آراء موفقیت وکلای کابل را که از شخصیت های مترقی کشور بودند درعمارت بلدیه در محضر آنها اعلام نمود.

خلاصه میوندوال دراین مبارزه‌ء نشراتی خویش سعی مینمود جامعه را با مقتضیات زندگی نوین آشنائی بخشد طوریکه ارتجاع نیز نتواند درگرایش ارتجاعی مطلقش مصر بماند. چنانچه ذوق ترقی خواهی درعناصر مسؤل مقتدر بوجود آمد وهوسی برای تشکیلات سیاسی وگرایشی به مطبوعات آزاد درآنها خلق شد.

روی این اصل رئیس حکومت که شاه محمود عم پادشاه بود وفکر میکرد دموکراسی از بالابه مردم اعطا میگردد درپی آنشد تا اورا صدراعظم دموکرات خوانند. لهذا میخواست از تاثیر بخشی روش دیگران به نفع خود استفاده ببرد. پس میوندوال راکه حائز مؤثریت دراین راه میشناخت درسال ۱۳۲۸ هجری شمسی به حیث رئیس مستقل مطبوعات گماشت. ولی بنابرنفوذ برخی از افرادی در دور وبرش که بد بین میوندوال بودند بدون در نظر گرفتن هوس دموکرات شناخته شدن صدراعظم ومضحك معلوم شدن عملش صدراعظم را تحریك کردند یك

هفته بعد دوباره فرمان بدهد ومیوندوال را بحیث معاون ریاست مطبوعات بگمارد واز عضویت کابینه بکشد.

پادشاه که عمل را چنین دید وعنواني را که شاه محمود برای خود درصدد تهیه بود شایسته ندید با استفاده ازاین موقع یك بازی سیاسی دوطرفه راه انداخت.

ازیکسو گذاشت سخافت عمل وسادگی نظر شاه محمود درکنار کشیدن میوندوال ازپست ریاست مستقل مطبوعات معلوم شود، چونکه نمی خواست بیش از این اورا به حیث صدراعظم حفظ کند، واز جانب دیگر برای اینکه خود را دموکرات تر ازعمش نشان بدهد میوندوال را بحیث مشاور مطبوعاتی نزد خود برد وضمناً به میوندوال خواست بفهماند که پادشاه از وی حمایت دارد.

میوندوال که میخواست بهر وسیلهء ممکن یك جنبش مترقی سیاسی به نفع مردم ومملکت راه بیفتد این وظیفه را پذیرفت وآرزو داشت درنتیجهء قربت ومصاحبتش با شاه زمینهء یك جنبش انقلابی ازطرف خود شاه به نفع مردم مهیا شود، اگرچه او میدانستکه این تکتیك جنبهء عملی ندارد، واگر احیاناً ممکن هم شود پایدار واستوار نمی ماند، چونکه طبقهءحاکم که میخواهد حاکمیت را نزد خود نگهداره صرف وقتی باین اصل تن درمیدهد که می بیند دیگر نمیتواند عطش اقتضای اجتماعی را فرونشاند ودربرابر جهش های مترقی اجتماعی مقاومت ومداخلت ومخالفت کند، لهذا خود را مجبور می بیند برای اینکه جامعه را از انقلاب وانفجار برضد ستم جاریه باز دارد به قسمتی از تغییرات اصلاحی آنهم درنهایت اکراه وتنك نظری تن در دهد. ولی

تقریظ

این اثر تصویریست ازانسانی بزرگ، باآرمانها وافکار چند بعدی که درتابلوی نسبتاً کوچکی، خوب واقعی وگویا ترسیم شده است.

نگارش چنین اثر درشرایط و اوضاع متشنج، مختنق ونا آرام سالهای بعد ازشهادت اندیوال میوندوال، با وجود محدودیت امکانات کاریست پر زحمت ودرخور تحسین که اندیوال آریا به شایستگی وبا چیره دستی ادبی ازعهدهء آن برآمده است.

این اثر ازجهات مختلف حاوی مظاهر قابل وصفی است، زیرا همچنانیکه درباز شناسی یك مرد متفکر، آزاد، هدفمند، متعهد، متقی، وطنخواه ومردم دوست کمك شایان میکند، کسیکه با صراحت وبیدریغ میتوان ادعا نمود درتاریخ کشور ما انسانی بوده موج ساز وموج شکن، موج سازازآنکه وی قادر وتوانا بود براینکه یك موج عظیم ملی را خصوصاً دراوضاع وشرایط کنونی کشور ما تنظیم، بسیج ودرجهت مطلوب واصولی رهبری کند.

موج شکن بخاطر آنکه بخوبی میتوانست اهداف نامیمون اجانب ودشمنان ملت مارا درك وموجهای پیهم توسعه طلبانهء بیگانه ومردم دشمنانهءحکمداران افغانستان را به اتکاء به نیروی بازو وقوت دماغ

این موهبت طبقهء حاکم یك موهبت اجباری بوده واقعی ودائمی وبراساس آرزو وامیال آنها نمی باشد. زیرا همینکه دریافت ازخطر انقلاب وانفجار وارسته است برمیگردد وکماکان به کردار نخستینش ادامه میدهد. ولی جامعه وزندگی اجتماعی که ناگزیر است رو به تکامل برود نمی تواند با پسمانی وارتجاع ازیکطرف وبا عدم سازش های اجتماعی ازجانب دیگر بسازد. لهذا با تلاش خود تحولاتی بوجود می آورد تا بتواند بر اساس آن بر پسمانی وارتجاع چیره شده مترقی و متکامل گردد.

با فهم این اصل بازهم میوندوال عقیده داشت درجامعهء که حاکمیت افراد میتواند با استفاده ازعدم خبرت اکثریت جامعه به حاکمیتش ادامه بدهد استفاده ازکرسی خود اقتدار به نفع اجتماع به هراندازه ایکه ممکن باشد جائز است.

این طرح ممد ثمری هم شد وزمینهء یك دموکراسی قسمی مهیا گردید. این دموکراسی اگرچه زود گذر بود بازهم محرك ذهن جامعه در راه افهام یك نهضت مترقی وجنبش ملی ومردمی میتوانست به حساب آید.

میوندوال درفروغ این نهضت مؤقتی پدید آمده درسال ۱۳۲۹ دوباره به مطبوعات آمد وبه حیث رئیس مستقل آن موسسه مصروف کار شد و رول مترقی تری را در دادن اجازه به نشر جریان داخل پارلمان در روزنامهء انیس بازی کرد. (این زمان اینجانب نویسندهء این کتاب سمت نگارندگی روزنامهء انیس را داشتم).

روزنامهء انیس مجاری پارلمان وگفتار وکلای دورهءهفتم را بدون کم وکاست منتشر میساخت ومردم به گرمی و دلچسپی از آن استقبال

می نمودند. مخصوصاً که دراین دوره شخصیت های انقلابی مترقی نیز مجال عضویت یافته بودند.

درزمرهء این شخصیت های مترقی انقلابی یکی هم فقید دکتور عبدالرحمن محمودی بود که عضویت دورهء هفتم شورا را داشت. این مرد قهرمان که دارای مفکورهءآزادی خواهی وطرفدار حاکمیت مردم وحکومت مردم بود امتیازات قشری را سخت محکوم می نمود.

این مرد مبارز با مفکورهء مترقی وانقلابی که داشت علاوه بر آنکه از تالار شورا مردانه واستوار مبارزه مینمود جریدهء بنام «ندای خلق» هم داشت که با عدهء از هم عهدان وهم فکران مترقی وانقلابی خودش بالوسیلهء آن به مبارزهء خود ادامه میداد.

ولی از آنجائیکه قدرت در افغانستان پیوسته شخصیت های ملی ومترقی ومردمی را میکوبد پای این مرد قهرمان افغانستان را هم با حیل ودسایس در سال ۱۳۳۱ بزنجیر بست ودر محبس انداخت.

حکومت درسال ۱۳۳۲ درافغانستان تجدید شد وبجای شاه محمود عم پادشاه ، محمد داود پسر عم پادشاه رئیس حکومت گردید. وچون حکومت های قشری پیوسته دارای وجوه ومنافع مشترك میباشند که درحفظ آن مشترکاً سعی بخرج میدهند و در جلوگیری از انتقال آن بدست مردم مشترکاً عمل میکنند وسیاست یگانهء همیشگی در برابر مردم دارند بنابرآن دکتور موصوف همچنان در محبس باقی ماند. منتها اینکه سلولش این زمان درزندان پر شکنجه تر و رنج آورتر گردید. تا اینکه تمام اعضای بدنش را فرسود. ووقتی که اورا از محبس بیرون پرتاب کردند دیگر چیزی از زندگی دروی باقی نمانده آخرین روزهای از

وجود وهستی خودش را درجهان سپری نمود وجان داد، بلی جان داد ولی مردانه جان داد وتا اخیر ازعقیدت ونظرش منحرف نبود وازمبارزه اش دست نکشید.

دکتور محمودی کشته شد، ولی یقین داریم مرگ او وامثال او بزندگی ارتجاع نیز خاتمه خواهد داد.

میوندوال درسلسلهء اندیشه های مترقی خود از هر ستارهء که درآسمان سیاست کشور می تابید نیک استقبال می نمود.

بخاطر دارم موقعیکه جراید مترقی انقلابی اجازهء نشر می یافتند خبر آنها را شخصاً مینوشت وبه من جهت نشر میفرستاد.

چنانچه اخبار مربوط به جراید انقلابی، وطن، ندای خلق، ولس، وانگار، ازقلم او بمن رسیده بود اگرچه بعضی از مخالفین او درطول زمان سعی کردند سنگ به شیشهء مفکورهء مترقی او بزنند ومصادرهء برخی از جراید مترقی را در دورهء ریاست او وانمود سازند، درحالیکه همین جراید مترقی دردوره ریاست او بوجود آمدند، ولی من خود شاهد حال بودم که او درهمان تاریکی سیاست وقت ودر اوج قدرت ارتجاع چگونه ماهرانه و موفقانه مبارزه میکرد و رول خودش را بسوی تأمین ترقی و دموکراسی بازی می نمود. میوندوال در مجلس وزیران با مصادرهء جراید تاجائی مخالفت نمود که مجلس را ترک کرد. مصادرهء جراید کار همان ارتجاع سیاهی بود که بالاخره به حیات خود میوندوال نیز بجرم مبارزه درراه ترقی و دموکراسی خاتمه داد.

فصل سوم

پست های سیاسی

حکومت شاه محمود که دانست دموکراسی گلی نیست که صرف باذکر نامش آنرا به سینهء خود زد وبرای وجود دموکراسی فداکاری وازخود گذری لازم است. وبازهم چون فهمید که خودش نمی تواند حکومت دموکرات باشد ودموکراسی ازطریق مبارزهء مردم برای خود مردم تحقق می پذیرد بنا برآن از ادعای دموکراسی فرو نشست ودرپی آن شد تا پستهای مورد نظر را ازدست کسانیکه مجاری را بسوی تامین دموکراسی سوق میدادند بکشد. وسعی نمود درعوض مرتجعین و ارتجاع پسندان را بدان پستها بگمارد.

روی این نظر خواست اول عوامل کنار کشیدن این اشخاص را ازوظایف شان فراهم سازد. وچون هوا خواهانش نیز دراین عمل اورا یاری میکردند لهذا موضوعات سخیف مخالف پالیسی نشراتی نگارندگان روزنامه ها از دارالانشای مجلس وزرا جهت نشر بروزنامه میرسید، تا بالاثر عدم انتشار چنین موضوعات زمینهء تصادم بین مطبوعات وحکومت فراهم گردد. چنانچه یك روز مضمون متحدالشکلی تحت عنوان، حکومت دموکرات ما، از دارالانشای مجلس وزرا به

نگارنده‌ء روزنامه‌ء ، اصلاح، واینجانب نگارنده‌ء روزنامه‌ء انیس، رسید. موضوع که سراپا مبتذل بود درهر دو روزنامه بدون آنکه نگارنده گان ازهمدیگر اطلاعی داشته باشند ازنشر بازماند تا اینکه یك روز حکم نشر آن ازصدارت رسید وبالاجبار نوشته‌ء متذکره را ازدوسیه‌ء حفظیه برآورده گرد وخاکش را پف کرده نشر کردیم، منتهما اینکه اینجانب درحاشیه‌ء مضمون جمله‌ء، ارسالی دارالانشای مجلس وزرا، را علاوه کردم که عصبیت خلیل الله خلیلی را که آمر دارالانشا بود فراهم نمود وبه من تیلفون کشیده گفت: چرا درحاشیه‌ء مضمون چنین جمله را علاوه نمودی؟ گفتم: بخاطر آنکه ازهمانجا آمده بود وخوانندگان بدانند که مضمون مطلوب حکمی منتشر شده است نه به میل من، چون دلیلی نداشت با عصبیت گفت: روزی نزدم خواهی آمد .

گفتم: همانطوریکه نزدت می آیم، میتوانم ازنزدت هم بروم.

چندی بعد میوندوال را ازپست ریاست مستقل مطبوعات و عضویت کابینه کشیدند وبه مستشاریت سفارت افغانستان در واشنگتن فرستادند ودرعوض خلیل الله خلیلی بحیث رئیس مستقل مطبوعات اشغال وظیفه نمود.

اودرنخستین روزهای وظیفه داری مطابق نظر مرتبه اش درپی تعویض من ازنگارندگی روزنامه‌ء انیس شد وشخصی را سراغ کرده بود که باسیاست ارتجاعی دستگاه وخود او سازگار باشد. بنابرآن در روز رخصتی مرا به منزل شخصی خود خواست واز پالیسی نشراتی خودش تذکر داد، ولی برای منکه تغبیر روش نشراتی مشکل بود معذرت خواستم، لهذا درعوض من محمد خالد روشان را به نگارندگی روزنامه‌ء

انیس تعین نمود.

محمد هاشم میوندوال بعد ازآنکه مدتی بحیث مستشار سفارت افغانی در واشنگتن ایفای وظیفه نمود دوباره بافغانستان آمد وبحیث معین وزارت خارجه مصروف کار شد. وچندی بعد به حیث سفیرکبیر افغانستان به لندن رفت.

بعد ازتغییرحکومت درسال ۱۳۳۳ هـ.ش هنگامیکه محمد داود بحیث صدراعظم آمد میوندوال را مجدداً درکابینه به حیث رئیس مستقل مطبوعات آورد. زیرا اوفکر میکرد میوندوال دراثر عدم سازش با شاه محمود ازعضویت کابینه رفته بود درحالیکه میوندوال را عقیدتش ناشی از عدم سازش با روش ارتجاعی حکومت شاه محمود ازکابینه کشیده بود، وچون هر دوی آنها رویهمرفته چه شاه محمود وچه داود درحفظ منافع وقدرت شخصی غیر دموکراتیك سبك مشابهی داشتند ودراختناق حق وصلاحیت زندگی مردم درنفع خود یکرنگ ویك راه بودند باآمدن داود هم نه تنها تغییر مثبتی در زندگی سیاسی واجتماعی مردم وارد نگردید بلکه خفیف ترین جنبشی هم که نبود مختنق گردید واز بین رفت ومملکت به کشور جنبندگان بیروح مبدل گردیـــد.

میوندوال دراین وظیفه نتوانست عقیدتش را تحت فشار قرار بدهد وباروش روندگان بسازد، چنانچه دریکی از روزها موقعیکه میخواستند یکی ازموضوعات ارتجاعی را به تصویب مجلس وزرا برسانند. میوندوال نه تنها با آن مخالفت نمود بلکه دست ازکارکشید ومنزل نشست. ولی ارتجاع که ازافشای اسرار خود واز اعتبار افراد

متعلق به مردم همیشه بیم دارد، سعی نمود ازوی استمالت کند، چنانچه محمد نعیم برادرمحمد داود که معاون صدراعظم و وزیر خارجه بود به میوندوال تیلفون کشید وخواست ازوی بشنود که بگوید مریض است. ولی برعکس میوندوال از ادامه کار معذرت خواست.

حکومت داود که آنوقت سفارش وفرمایش اجانب را چون دورهٔ ریاست دولتش نمیتوانست دراختیار کامل انجام دهد وهنوز کمربند تاری اجنبی را هم درست بکمر نبسته بود میوندوال را درحالیکه ازیکطرف ازعضویت کابینه کشید ازجانب دیگر مجبور کرد بکار ادامه دهد وبرای اینکه عکس العمل ارتجاع محسوس نباشد او را بحیث سفیر کبیر افغانستان به واشنگتن فرستاد.

تا اینکه بازهم حکومت درافغانستان تبدیل شد، محمدداود استعفی داد وجایش را دکتور محمد یوسف گرفت. وچون دراین زمان قانون اساسی جدید درحال تسوید وتدوین بود لهذا دورهٔحکومت دکتور محمد یوسف بنام دورهٔ حکومت انتقالی یاد میشد.

جاه طلبان وکرسی پرستان درداخل کشور بزرگترین جبههٔ متخاصم دربرابر فهم وفضلیت میوندوال بودند ومخوف ترین باند تبه کاری را دربرابر او تشکیل میدادند، خاصه که ازطرف یك عده عناصر آپرچونست تائید وتقویت هم میگردیدند.

این گروه استفاده جو پیوسته سعی داشتند درپناه اقتدار بکرسی برسند واز موقف وشخصیت علمی میوندوال غبطه میخوردند وزبان شان درتخریب کاری وتحریك سؤ علیه میوندوال بحد کافی دراز ورسا بود. غافل ازاینکه بین نظر آنان ونظر میوندوال فرق بود، میوندوال سعی

مینمود تا اگر ممکن شود درپناه کرسی وحفظ نزدیکی بتواند اقتدار را بقبول دموکراسی وارائه حق به مردم تشویق کند درحالیکه بداندیشانش نظری بالاتر از داشتن یك کرسی برای خود نداشتند.

پهنای نظر او درسیاست وعمق نگاهش درارزشهای مفهوم ملیت بازار مخالفت بیگانگان ذی مدعا را درخارج ازکشور و تلاشهای مردم دشمنانه نمایندگان آنها را درداخل کشور نیز علیه میوندوال گرم ساخته بود. زیرا بیگانگان وبیگانه پرستان نمیتوانستند قبول کنند عناصری وجود داشته باشند که تیشهء دانش وکیاست آنان بتواند پای مداخلت اجانب را باضربه های متوالی قطع واز نفوذ درکشور کوتاه نگهدارد.

آنها که میوندوال را شناخته بودند میفهمیدند درجائیکه پای منافع ملی درمیان باشد میوندوال به هیچ نوع دیپلوماسی ارزشی قایل نبوده صریحاً ازکشور خود ومنافع آن دفاع مینماید. اوزیربار نمیرفت ورشتهءصلاحیت را ازکف وی کشیدن دشوار به نظر میرسید.

بنابران بیگا نگان جهت تطبیق مأمول مشئوم شان درنابودی ومغلوبیت چنین وطن پرستان مجاهد گماشتن یك قدرت نماینده ودنباله رو خود شانرا لازم شناختند تا بالوسیلهء آن برای تحقق مقاصد مورد نظر خود شان راه صاف کرده باشند.

مداخلت اجانب دراضمحلال ونابودی میوندوال امریست انکارناپذیر و ما درتثبیت چنین مداخلات کشورها درزندگانی وسرنوشت کشورها ومردم آنها اکنون مجبور نمیشویم برای مثال زنی ونمونه نگاری دراعماق تاریخ جهان وسرنوشت مردم آن سرگردان شویم واوراق منظم یا پراگندهء آنرا زیر ورو کنیم، زیرا درزندگی یومیه

سیاسی جهان ومردم آن پیوسته نمونه های معلوم ومکتومی ازاین قبیل موجود است.

برخی ازمخالفین میوندوال درداخل کشور دارای چنان نظر کوتاه وساحهء دید محدودی بودند که حتی لزوم ذکر آنها دراین کتاب دیده نمیشود. ولی بازهم برای اینکه بدانیم این عناصر برای چه متاع بی ارزش بکدام وسعت وبا چه سلاح مخرب وارد پیکار بودند وبرای خاطر یك لب نان نامشروع وگوشهء یك کرسی ناپایدار چگونه با سرنوشت انسانها بازی مکردند لازم میدانم نمونه های مختصر آنرا توضیح کنم.

مثلاً هنگامیکه ظاهرشاه تصمیم داشت به امریکا مسافرت کند عده ئی ازاین عناصر بابی صبری تمام درپی تبدیلی میوندوال ازامریکا شدند واین محض بخاطر آن بود که بیم داشتند مبادا نزدیکی میوندوال با شاه کرسی آنان را بخطر مواجه گرداند، درحالیکه وجود وعدم وجود کرسی درقاموس زندگانی میوندوال اصلاً مطرح بحث نبود، واگر آنها ازمیوندوال خواسته بودند کرسی های خودش را برای آنها واگذارد به یقین کامل میوندوال طوریکه همه دارائی های خود را درزندگی ودر اوج قدرت خویش به جامعه ومملکت سپرد کرسی های خود را نیز برای اینکه مخالفین را از سرگردانی وتلاش بی مورد نجات داده باشد بکمال خوشی به آن ها واگذار میگردید.

این حرکات خصمانه علیه میوندوال پیوسته محسوس بود چنانچه درسال -۱۳٤۳ هـ. ش موقعیکه میوندوال برای سومین بار در راس مطبوعات کشور بحیث وزیر آمد درنخستین روزهای اشغال ماموریتش به تکلیف بطنی فجائی مواجه گردید. وگفته میشد این التصاق آنی

اورده ناشی از خوراندن چیزی بود که از طرف وبوسیله، یکی از این معاندین صورت گرفته بود.

میوندوال اگرچه شخص مرتکب این فعل را میشناخت ولی بنا برعقیدت از خود گذرانه، که داشت از افشای اسم این شخص خود داری ورزید، گرچه تا پای زندگی ازاین ناحیه رنج هم برد واین رنج را هنگام شکنجه، آدم کشان وگرفتن جانش نیز با خود داشت.

میوندوال در دوره، سوم تصدی مطبوعاتی خود قانون مطبوعات را که تازه تدوین گردیده بود وازنگاه مردم بیشتر شکل یك قانون جزا را داشت تا قانون مطبوعات را که متضمن سلامت مطبوعات آزاد درمملکت باشد جهت اخذ نظر نویسندگان واهل خبره منتشر نمود. وصاحبنظران موقع یافتند ابراز نظر کنند وبراساس آن تعدیلاتی درقانون وارد گردید.

این درست وقتی بود که عمر حکومت انتقالی به پایان میرسید وپارلمان انتقالی جای خود را بر اساس قانون اساسی جدید برای پارلمان انتخابی خالی میکرد ورئیس حکومت که ازطرف شاه مامور به تشکیل کابینه میگردید میبایست رای اعتماد نمایندگان ملت را براساس قانون اساسی حاصل مینمود.

همچنین که ازیکطرف تمرینات جدیدی درساحه،نیروهای تقنینیه واجرائیه به نظر میرسید دراین موقع جنبش روشن فکری ونهضت آزادی خواهی نیز پدیدار گشته وفعالیت های سرگشاده ئی دراین ساحات عرض وجود کرده بود. مظاهرات مترقی جوانان وطن خواه[1] درکمال

۱- این جوانان ازعناصر وطنفروش پرچم وخلق مستثنی میباشند.

خود مردان وزنان افغانستان بشکند.

ازطرف دیگر این کتاب تنها به ارزیابی زندگی وافکار اندیوال میوندوال بصورت مجرد نپرداخته بلکه اوضاع وشرایط اجتماعی وسیاسی مسلط بر جامعه رادرطول حیات میوندوال شهید بر رسی وتحلیل کرده که وجود حجم خورد کتاب یك صفحهء گویا وروشن را دربرابر خواننده می کشاید.

وصف دیگر این ویا چنین آثاری درآنست که برغنای فکری وبه آگاهی سیاسی واجتماعی وتاریخی هموطنان ما ازوجود افکار وزندگی چنین شخصیت ها درانتخاب یك زندگی باهدف درمسیر یك جهاد مقدس مقاوم ومداوم می افزاید.

وآنچه بیشتر دراین اثر در درجهء اهمیت است آنستکه اندیوال آریا ازکودکی تامرگ اندیوال میوندوال شهید با وی هم صنف، دوست ، هم عقیده، اندیوال وهم سنگر بوده است که این امر برصحت وسلامت واقعیت اثرکنونی درتوضیح وتشریح حوادث زندگی، خصوصیات وتقوای فردی، استعداد فطری، مبنای افکار وعقاید سیاسی، آرزوها ، گفتار وکردار وبالاخره موضع وپایگاه اجتماعی اندیوال شهید بخوبی صحه میگذارد.

لذا انتشار این اثر راکه صفحهء دیگری بر تاریخ زرین افکار سیاسی در کشور ما باز میکند برکلیه هموطنان و اندیوالان مومن، مجاهد، مردم دوست ، آزاده سرشت، متعهد، آگاه وانقلابی تبریك

شدت خود جریان داشت و درآن از شخصیت های ارتجاعی وکسانیکه درجامعه سابقهء خوبی نداشتند اظهار نفرت میگردید.

درسلسلهء این مظاهرات مظاهره سوم عقرب ۱۳۴۴ هـ.ش در تاریخ مملکت به حیث نخستین روز جنبش دسته جمعی مترقی جوانان و روشنفکران شناخته شده است، ولی مدعیان دموکراسی باوجودیکه وثیقهءقانون اساسی را خود امضا نموده بودند ومردم براساس آن حق اجتماعات وتظاهرات را داشتند این مظاهرات سالم جوانان را که بغیر از کتاب وسنگ وکفش کهنه چیزی با خود نداشتند با تفنگ و ماشیندار وتانك وزره پوش جواب گفتند که درنتیجهء آن عده ء از جوانان کشته وزخمی شدند وخود سبیل های خویش را چرب کردند وفاتح سوم عقرب لقب یافتند چونکه خاصیت رژیم های دیکتاتور و خود سر همین است که هرکاری را از روی تظاهر انجام میدهند و درواقعیت بغیر از حفظ منافع خود وتثبیت حق حاکمیت شخصی وفردی بر مردم کاری ندارند، این گونه رژیم ها همینکه پی بردند مردم دارند به پای خود می ایستند وصلاحیت کار را درید اختیار خود می گیرند، بر میگردند وآنچه را که بظاهر واز روی فریب به مردم داده بودند پس میگیرند واین وقت و دراین عمل از هیچ نوع شدت وخشونت هم دریغ نمی نمایند.

ولی این نهضت وجنبش روشنفکری از پا ننشست وبحران سیاسی را در مملکت جدی تر ساخت، پلیس به گرفتاری وتعقیب آزادی خواهان پرداخت عکس العمل مردم دربرابر این عمل حکومت شدیدتر گردید و حکومت انتقالی را که مجدداً از طرف شاه مامور تشکیل کابینه بعد از قانون اساسی گردیده بود به مشکلات مواجه نمود.

این بحران هم درداخل پارلمان وهم درخارج از پارلمان کسب شدت نمود. تا جائیکه صدر اعظم موظف نمیتوانست جهت اخذ رای اعتماد به پارلمان برود.

این وقت پادشاه با ماهیت توتلیته که داشت درپارلمان نفوذ کرد و راه را برای حکومت موظف باز نمود ولی با وجود آنهم صدای اعتراضات درپارلمان بلند بود که میگفتند.

درلست اعضای کابینه بجز یك نفر وزیر که از هرحیث طرف قبول ومورد اعتماد پارلمان میباشد دیگران بازهم طرف تائید نمایندگان ملت نیستند. این یك نفر وزیر عبارت از میوندوال بود که درکابینهء مجدد دکتور محمد یوسف بحیث وزیر مطبوعات معرفی گردیده بود.

اگر چه حکومت مجدد داکتر محمد یوسف از پارلمان رای اعتماد گرفت ولی بازهم درحلقه های خارج از پارلمان عکس العمل های وکریتیك وجود داشت تا جائیکه پادشاه مجبور شد سه روز بعد ازتشکیل حکومت جدید استعفایش را بگیرد و درپی آن شود تا شخصی راکه بتواند از تائید ملت ونمایندگان مردم برخوردار باشد مامور تشکیل کابینه کند.

اوضاع سیاسی کشور دراین وقت بحرانی بود وخلای کامل سیاسی احساس میگردید بحدیکه پادشاه مجبور شد در روز جمعه که روز رخصتی بود میوندوال را مامور تشکیل کابینه سازد.

توظیف میوندوال به تشکیل کابینه شامل موهبت پادشاه نبود بلکه ناشی از انتباه والهامی بود که پادشاه از تمایل وحسن نظر نمایندگان ملت درپارلمان گرفته بود، ومتیقین بود میوندوال قادر خواهد شد بدون

سر وصدا از کسب آراء نمایندگان برخوردار شود. واین عمل عیناً انجام شد ومیوندوال با آراء مطلق کسب اعتماد کرد. آنچه پادشاه دراین جریان نمود آن بود که فعالیت ضد میوندوال را درپارلمان توصیه ننمود، وموضوع را درجریان طبیعی گذاشت. چونکه تا اینوقت پادشاه میخواست میوندوال درراس حکومت بیاید.

درنخستین روزهای حکومت میوندوال بازهم ناقراری وتشنج ناشی از حوادث روزهای اخیر حکومت گذشته میان مردم وجود داشت محصلین به مظاهرات واعتصابات شان ادامه دادند، میوندوال که محصلین را داغدیده ومظلوم تشخیص داده بود تصمیم گرفت شخصاً نزد آنها برود ویا این جمعیتی که سینه‌ٔدانش ودماغ بینش شانرا لوله های گرم بی عدالتی شگافته بود اظهار همدردی کند.

رفتن میوندوال به پوهنتون درحلقه های سلطنتی طرف تائید نبود واز رفتن میوندوال ممانعت میشد. ولی میوندوال ازتصمیم خود منصرف نشد. منتها اینکه از نیروی پولیس وعسکر که قدرت های حاکمه همیشه روی آن استواری دارند ویا نیروی آنان حاکمیت وحکومت میکنند میکشند و میبندند استفاده ننمود، یکه وتنها به پوهنتون رفت تا سلطنت وصاحبان قدرت نگویند درحفاظت نیروی دولتی نزد محصلین رفت. زیرا وی عقیده داشت که حکومت بایستی از مردم باشد ومردم این حق واین قدرت را داشته باشند که هم حکومت را بدارند وهم ازبین ببرند.

محصلین که ساختمان جامعه را مطابق شرایط زندگی آینده‌ٔ خود شان وبر اساس اصل دموکراسی و تشکل سازمانهای متضمن

صلاح وفلاح ملك ومردم مطالعه مینمودند همینکه دیدند میوندوال بدون حشم ودشم نزد شان آمده است نه تنها از او استقبال شایانی به عمل آوردند بلکه برق امیدواری درچشمان آرزومند ونگران شان درخشیدن گرفت. لهذا خواسته های شانرا توسط نمایندگان شان بیان کردند.

خواسته های محصلین دراین موقع سه چیز بود.

محبوسین حادثه سوم عقرب که قبل از حکومت میوندوال محبوس شده بودند رها گردند . واقعه سوم عقرب تحقیق شود واتحادیهء محصلین بوجود آید.

میوندوال در برابر سه خواسته سه وعده داد. بدین ترتیب که محبوسین واقعهء سوم عقرب راکه از طرف حکومت قبل از او محبوس شده بودند رها میسازد، این کار را به مجردیکه از پوهنتون برگشت انجام داد ومحبوسین را رها نمود.

وعده داد بعد از آنکه انتخابات پوهنتون صورت گرفت تشکیل اتحادیهء محصلین درقانون پوهنتون شامل ساخته میشود، این کار را هم کرد وتشکیل اتحادیهء محصلین درقانون پوهنتون شامل ساخته شد وجهت طی مراتب به ولسی جرگه ارسال گردید. چون قانون پوهنتون بعداً درنتیجهء مداخلت ارباب قدرت درولسی جرگه ملتوی گذاشته شد اتحادیهء محصلین هم شامل آن قانون ملتوی ماند. (این وقت میوندوال صدراعظم نبود).

گفت: واقعهء سوم عقرب را تحقیق میکند. تحقیق آغاز شد ودوسیهءآن در وزارت داخلهءوقت مرتب گردید. در دوسیهء مذکور مطالبی موجود بود که به ارباب قدرت وصاحبان صلاحیت تکیه میکرد



این نخستین بار است در تاریخ کشورما که رئیس حکومتی بدین شکل مورد استقبال اهل دانش قرار میگیرد.
آنهائیکه میوندوال شهید را بدوش کشیده اند همه محصلان دانشمند و وطن دوستی هستند که یك فرد خدمتگار راستین شانرا قدر میکنند و این صحنه هم یکی از عواملی بود که حسادت ومخاصمت هیئت اقتدار زمانرا در افغانستان علیه میوندوال برانگیخت.

وسنگ اندازی علیه آنها گناه بزرگ تلقی میگردید وحکم خود کشی را داشت. بنابرآن هیئت اقتدار رویهمرفته مشترکاً به دشمنی علیه میوندوال پرداختند وتا قدرت داشتند مستقیم وغیرمستقیم علیه او دسیسه ساختند وسیه کاری کردند، و عصبانی بودند از اینکه چه گفته میوندوال بخود جرئت داده است قضیهٔ را تحقیق کند که درآن ارادهٔ والای هیئت اقتدار رفته بود.

دراین مجلس دستمال سیاهیکه میوندوال را در داغدیدگی و ماتمداری با محصلین سهیم میشناخت ازطرف محصلین بگردن وی بسته شد، ومیوندوال را درختم این اجتماع بدوش کشیدند وغرق گل ساختند.

این نخستین اسقبالی ازطرف مردم بود که تاریخ مملکت ازیك مردی ازمیان مردم را سپرد خاطر مینمود. و روی همین احساس بود که میوندوال از استقبال وتشریفات رسمی خوشش نمی آمد وامر داده بود درمسافرتها وآمد وشد های رسمی گارد تشریفاتی از وی استقبال نکنند.

از این ببعد میوندوال با وجودیکه صدراعظم بود ولی بازهم مجبور بود درچندین جبهه بجنگد، جبههٔ قوی مقتدر جبههٔ هیئت اقتدار بود که با مربوطین وکاسه لیسان وطفیلیها وحتی ملازمینش مشترکاً علیه میوندوال فعالیت میکردند. این فعالیت ازمشکل تراشی ها گرفته تا دسیسه سازی های بسویهٔ ملی و بین المللی وایجاد موانع وتحریکات سؤ را دربر داشت . و این بزرگترین اشتباهی بود که اقتدار وقت درچوکات تحریکات ارباب غرض مرتکب شد. زیرا وجود شخصیت های دانشمند حقوقی وقانونی دریك جامعه و وجود آپوزیشن مثبت

وملی ومساعد بودن زمینهء انتقاد واحترام قانون وتقاضای مردم دراجتماع سبب بزرگی کشور، استحکام وپایداری نظام میگردد ودست و نظر مداخلهء مداخله چیان را که همیشه درپی برانداختن رژیم ها میباشند کوتاه میسازد.

اگر میوندوال به پوهنتون رفت ویا محصلین داغدیده تماس گرفت که یك هفته قبل هدف گلوله های گرم قرار گرفته بودند و آنها با سنگ وبوت کهنه مقابله نمودند گفتند: میوندوال دستمال سیاه بگردن انداخت وبرای خاموش ساختن واقعهء سوم عقرب به پوهنتون رفت. شاید هدف شان دراین قسمت این بوده است که چرا با توپ وتفنگ وپولیس ضربه وعسکر مسلح که خاصهء دکتاتوران کشور ما بوده است به پوهنتون نرفت ویك عدهء دیگر را او قربانی نکرد.

اگر میوندوال به مسجد رفت ونماز خواند گفتند: این هم یکی ازطرق زعیم شدن است.

اگر در ولایات مملکت نزد مردم رفت ویا مردم ازنزدیك تماس گرفت واز حال شان باخبر شد گفتند: برای مشق فصاحت که لازمهء زعیم شدن است باینجا وآنجا میرود. درحالیکه میوندوال به فصاحت آموزی وتمرینش احتیاجی نداشت. زیرا فصاحت وبلاغت او حتی در دوران مدرسه اش مشهود بود. اقتدار وبستگانش این را ازیکطرف به علتی که نمی خواستند او مردم ومردم اورا ازنزدیك بشناسند وقدرت را درافغانستان برای ابد شخصی ومختص بخود تثبیت کرده بودند اظهار میداشتند. و ازجانب دیگر بخاطرعقدهء که درخود احساس مینمودند چنین میگفتند. زیرا خود شان این کار را نمی کردند، واگر میکردند نمی

توانستند بکنند.

اگر میوندوال پلانهای اقتصاد ی طرح نمود آنرا درداخل و خارج شورا نکوهش کردند، درحالیکه بعد از او پلانهایش را حکومتهای بعدی هریك بنام خودقسماً مورد استفاده قرار دادند. حتی دستگاه قاتل میوندوال خود سعی مینمود پروژه های اقتصادی او را بنام خود دنبال نماید، که موضوع کوپراتیفها وانکشاف صنایع کوچك وامثالهم نمونه های برازنده‌ء این اصل بوده است. این دستگاه قاتل دررفتار وگفتارش مساعی بخرج میداد تا اگربتواند طابق النعل بالنعل دنبال رفتار وگفتار میوندوال برود وآنرا از ابتکارات خود بخواند.

اگر میوندوال ازسیاست حرف زد ونام حزب برزبان آورد ودرمملکت حق فعالیت سیاسی را برای مردم مملکت بر اساس قانونیکه ارتجاع خود توشیح نموده بود تثبیت کرد گفتند: فعالیت سیاسی معلوم الحالی را دست آزاد وعده کرد.

بدبینی ارباب منافع دررژیم سلطنتی علیه میوندوال نه تنها محدود ومنحصر بیکی دوامر بود، آتش این مخالفت هر روز فروزانتر میگردید وعوامل آن هم فزونتر.

اگر محصلین مظاهره کنان به قصر صدارت روی می آوردند ومانعی درسرراه خود نمی دیدند ومیتوانستند داخل قصر شوند وصدراعظم را از اطاق کارش بیرون بکشند وسه ساعت استجواب کنند آتش عصبیت ارباب اقتدار زبانه می کشید که چرا به محصلین چنین موقع داده میشود که میتوانند از پرده های آهنین بگذرند وپشت پرده‌ء آنانرا بی پرده به بینند ومی ترسیدند از اینکه شاید درنتیجه‌ء این حق

بخشی ها روزی هم فراه برسد که مردم بتوانند پرده‌ءمطلقیت را نیز بدرند.

میوندوال که پارلمانرا یکی ازطرق مبارزه دربرابر ارتجاع و وسیله‌ء تامین حاکمیت وحکومت مردم میشناخت پیوسته میکوشید در دوره‌ء حکومتش صلاحیت پارلمانی محترم شناخته شود و پارلمان را این قدرت حاصل باشد که مطابق ارزشهای مندرج قانون از صلاحیت وحقوق خود درمجاری امور استفاده کند. چنانچه هر سه شنبه حکومت درپارلمان میبرد وبه سوالات نمایندگان جواب فوری حضوری میداد، این روش حکومت میوندوال بحدی پیش رفته ومترقی بود که حکومتهای بعد از میوندوال که همه حکومتهای ضعیف وبی اراده وفاقد دانش وصلاحیت وقدرت برای ادامه‌ء روش پارلمانی بودند دربرابر مراجعات پارلمان نه تنها ابراز عجز میکردند بلکه پیوسته از میوندوال نکوهش نیز مینمودند ومی گفتند که چرا سنت استیضاح واستجواب پارلمانی را از خود باقی گذاشت.

میوندوال نه تنها صلاحیتهای حقوقی وتصامیم عمومی پارلمان را واجب الرعایه وقابل احترام میشناخت بلکه بهر یك از اعضای پارلمان بصورت مجرد نیز موقف درخور مقام قانونی شانرا قایل بود.

میوندوال عادت داشت اشخاص را تبارز میداد وبزرگ میکرد تا اینکه آنهارا افسرده وپژمرده کند. زیرا عقیده داشت هر قدر بسوی دموکراسی وآزادی مثبت برویم به همان اندازه بسوی ارزش وتکامل وبزرگی رفته ایم.

میوندوال دربیانیه‌ء روز استقلال درسال ۱۳۴۵ هـ.ش. یك

پروگرام کار که متضمن بهبود وفلاح وپیشرفت کشور بود ومردم را بیشتر صاحب صلاح کار کشور میشناخت ارائه نمود ، ولی متاسفانه بعد از ایراد این بیانیه دیر نپائید ویك بار دیگر مورد حمله‌ءتکلیف بطنی قرار گرفت وتحت عمل جراحی رفت. این سومین عملی بود که درطول مدت یکنیم سال صرف دریك ناحیه‌ء جسم او صورت میگرفت. چون عمل سوم نیز شکل یك عمل نهایی را نداشته مستلزم عمل اساسی چارم بود که بنا برمعلومات اطبا صرف درامریکا صورت گرفته میتوانست لهذا صائب شناخت استعفایش را بدهد وجهت انجام عمل نهایی بامریکا برود . زیرا نمی خواست کارهای مملکت را صرف بنام خود نگهدارد. واز جانب دیگر به ماهیت اصلی هیئت اقتدار نیز پی برده بود که قول وعملش باهم تطابق نداشته آنچه در زبان از دموکراسی حرف میزد درعمل مخالف دموکراسی درمملکت بوده حاضرنمی شد حاکمیت مردم تامین شود زیرا پیوسته سعی مینمود حکومتها را به نفع خود نگهدارد.

بافهم این حقیقت و روی همین اصل بود که دراخیر استعفا نامه‌ء خود جمله‌ء (خادم اعلیحضرت) را آورده بود. اگر چه عده‌ء ازمخالفین و ارباب مدعا مخصوصاً دار ودسته‌ء سلطنت در پی استفاده‌ء سؤ از اظهار این جمله شدند وپیوسته تبلیغ میکردند که خود را خدمتگذار اعلیحضرت خوانده است. ولی میوندوال این جمله را عمداً اظهار داشته بود ومیخواست به مردم بفهماند که حکومت کردن در افغانستان جز خدمتگذاری برای سلطنت چیزی دیگری نیست. ونشان بدهد که حکومتها صرف وقتی میتوانند مقبول ومستدام باشند که منافع هیئت

میگویم. وآرزومند هستم کنون ویا درآینده‌ءنزدیك کسانی چنین باشایستگی قلم به کف گیرند وپرده های تاریکی راکه دشمنان میهن ومردم ما بررخ بزرگمردان وآزاده زنان تاریخ ما کشیده اند کنار زنند وصفحات دیگری برغنای فرهنگی ما بیفزایند، و این ضرورت درشرایط کنونی که ملت غیور ما دستخوش یك جنگ تحمیلی نا برابر است مخصوصاً جدی است زیرا ملت ما حماسهء پر افتخار نوی می آفرینند که باید آنرا ثبت ودرج تاریخ زرین حماسهء جهاد ومقاومت کبیر ملی نمود.

«دهـــزاد»

اقتدار وخاطر هواخواهان و بستگان وطفیلی های آنها را درنظر داشته باشند. چنانچه این مفهوم را دربیانیه اش دریکی از مظاهراتیکه درشهر کابل ازطرف حزب مترقی دموکرات بتاریخ سوم عقرب ۱۳۵۰ هـ.ش درمحضر هزاران نفر برگذار شده بود افاده نموده گفت: **اگر شما درچوکات ماموریت به مقام صدارت هم برسید موقف شما ازیک پیش خدمت بیش نخواهد بود** دراین گفته اش یکی از ملازمان پادشاه را تمثیل نموده بود که بردن وآوردن صدراعظمان ومردود ومقبول ساختن حکومتها را درید اختیار خود داشت.

غریوی از مردم برخاست وتقاضا نمودند این جمله را تکرار بگوید. ولی میوندوال این بارگفت: اگر درافغانستان جنرال سه ستاره شوید بازهم مقام شما ازیک اردلی بیش نیست. مرادش ازین گفته همانا تمثیل وضع وزیر دفاع وقت در برابر داماد شاه برتبهء دگرمنی بود که جنرال موصوف موقفی بیش از یک اردلی درمقابل وی نداشت.

باز هم مردم با گرمی وحرارت وباشور وهیجان خواهش کردند این جمله را تکرار بگوید، ولی میوندوال گفت: اگر درچوکات پارلمان شما کرسی ریاست را داشته باشید ارزش شما بیش از یک بوقچه بردار نیست.

او دراین گفته اش وضع رئیس آنوقت پارلمان را دربرابر افراد خانواده، سلطنتی تمثیل مینمود که هر وقتی یکی از افراد خانواده، مذکور بنام پایدردی، سردردی ویا کمر دردی عزم سفر به اروپا وامریکا میکرد رئیس مذکور همرکاب شان بود.

این عملیات عنودانه اقتدار وپیروانش علیه میوندوال تا حدی

جدی وشدید بود که حتی بعد از استعفای میوندوال نیز جهت گره کشائی دل پر درد شان پروگرامی طرح وبه نوراحمد اعتمادی که اوهم از بستگان سلطنت بود وبعد ازمیوندوال تشکیل حکومت نمود هدایت دادند تا ترتیبی اتخاذ نماید که هنگام گرفتن رای اعتماد برای خودش اعضای پارلمان بتوانند میوندوال را بباد دشنام گیرند ونکوهش کنند. پالیسی سلطنت دراین قسمت آن بود که میخواست بدین وسیله ازیکطرف بزرگی وشخصیت میوندوال را لطمه زند واز جانب دیگر دست او را که سنگ شیشهء مطلقیت ودیکتاتوری اشخاص تصور مینمود با انواع حیل کوتاه سازد وموقف او را درمیان مردم پائین آورد. و این یگانه اشتباه دیگری بود که بازهم سلطنت مرتکب میگردید زیرا وضع اجتماعی وشعور سیاسی درآنوقت در افغانستان در مرحلهء قرار داشت که چنین احساس وعمل جز اینکه از موقف خودسلطنت کاست وسلطنت را رو به افول آورد ارزش اصلی و شخصیت معنوی و واقعی میوندوال را نتوانست صدمه زند.

نور احمد اعتمادی بعد از موظف شدن به تشکیل حکومت بامر وباحسن نظر پادشاه بیکی از شکارگاهای سلطنتی در درهء اشرف که تقریباً ۲۵۰ کیلو مترازکابل فاصله دارد رفت تا مقالات ونوشته های را که قرار بود به نمایندگان گماشته شان درپارلمان بدهند ودرآن میوندوال را نکوهش کرده باشند تهیه وتکمیل نموده با اسمای کابینه خود برگردد.

این عمل انجام شد وعدهء ازنمایندگان پارلمان هم هریك بنوبت دشنام نامه های شانرا که نمایندگی از اندازه، اهلیت، شخصیت، دانش وموقف خودشان داشت هنگام دادن رای اعتماد به حکومت اعتمادی

علیه میوندوال قرائت کردند. این عده نمایندگان که درحقیقت یک گروه پیرو وآلهء دست بودند ازبینش وسواد هم بهرهء نداشتند، چنانچه هنگام قرائت هجونامه ها متوقف میشدند وچون نوشته ها را خوانده نمی توانستند لهذا گاهی خود وگاهی هم نویسندهء مقاله را دشنام میدادند ومردم آنرا ازطریق رادیو می شنیدند.

این قشر ممتاز همیشه وقتی میغرند که برفراز کرسی می باشند. این وقت آوازشان بلند وحنجرهء شان غر بوده چپ و راست اوامر صادر میکنند ونوکران شان آنها را انجام میدهند. ولی همینکه از کرسی فرو میریزند آنوقت جبونتر قشری چون آنها کسی نمی بینند.

نور احمد اعتمادی که بقوت سلطنت عدهء از وکلا را تطمیع وتشجیع نمود تا میوندوال را نکوهش کنند خودش هنگام گرفتن رای اعتماد دربرابر بلند شدن صرف یك صدای وکیل خوست که گفت: «اعتراض قانونی» قبل از آنکه مطلب مزید وکیل موصوف افاده گردد نزدیك بود غش کند ونقش زمین شود. چونکه از قدرت قشری او کاهشی به عمل آمده بود ودرمقامی قرار داشت که غرش صدا واوامر بگیر وببند و بزن وبکوشش مدار عمل قرار گرفته نمیتوانست.

خلاصه میوندوال هرچه نمود سلطنت ودار ودسته اش آنرا با منافع خود متبائن ومتناقض دانست وتا قدرت داشت علیه او فعالیت کرد ، تا جائیکه حتی دوستان میوندوال را با قدرتیکه در اختیار داشت اذیت نمود واگر وظایفی داشتند به تجویز حکومت وفرمان سلطنت از وظایف شان برکنار ساخت.

طوریکه نوشتم میوندوال فقید پروگرامی را بنام پروگرام کار

درسال۱۳٤۵هـ.ش ترتیب وآنرا به تقریب چهل وهشتمین سالگرد آزادی مملکت بخش کرد. ترتیب وبخش این پروگرام برای کسانیکه وجود صلاحیت مردم را یك امر غیر قابل برداشت برای خود میدانستند گران تمام شد. زیرا تطبیق این پروگرام تثبیت کننده، مسیر مملکت درساحات ثلاثه سیاسی، اقتصادی واجتماعی بوده ثقل مطلقیت ودیکتاتوری اشخاص را ازدوش جامعه کم میکرد.

میوندوال دراین پروگرام حیات ملی افغانستان را مطابق به واقعیات تاریخ وفرهنگ ملی ومقتضیات عصر میپنداشت که بر شالوده، تساند ملی وحرمت کرامت انسانی وسلطه، قانون وتامین مساوات وتعاون اجتماعی وترقی متوازن همه امور حیاتی استوار باشد، میوندوال درقسمت سیاست خارجی این پروگرام حق تعین سرنوشت را ازحقوق مسلمه، ملل ومردمان میدانست و وجود قوای امنیتی را درامور داخلی کشور وسیله تامین حقوق و آزادی افراد میشناخت.

میوندوال درقسمت امور عدلی عقیده داشت که بنیان گذاری یك جامعه، مسعود افغانی در پرتو دموکراسی ازطریق تامین حقوق وتطبیق عدالت صورت پذیر میباشد.

میوندوال درقسمت امور اقتصادی عقیده داشت که هدف اصلی ما بایستی بر اساس دموکراسی اقتصادی، بلند بردن سطح زندگی طبقات محروم و نجات مردم تحت فشار استوار باشد .

میوندوال امور زراعت را متکی بر اصل ازدیاد قدرت تولیدی دهقان و هر واحد زمین میدانست . وتقلیل واردات اموال صنعتی استهلاکی خارجی وتقویت وانکشاف صنایع در کشور میشناخت . او

استفاده از مواد معدنی را در هر مرحله آن بمنظور صادرات چه بشکل طبیعی باشد و یا نیمه دست خورده و یا تصفیه شده مطابق شرایط اقتصادی و امکانات تخنیکی توصیه کرده بود . و انکشاف دهات را با ساس پروگرام انکشاف جمعیت تایید مینمود . او موید پیشرفت حیات اجتماعی مردم کشور در شهرها ودهات بصورت موازی بود وجلوگیری از قاچاق و جلوگیری از فرار سرمایه را از کشور وسیله حفظ ارزش پول افغانی میدانست .

میوندوال سیاست مالی مملکت را متکی بر اساس توازن بودجه و استقرار مالی و پولی با حفظ سرعت و پیشرفت در حیات اقتصادی میدانست واخذ مالیات را مستلزم طرح قوانینی می خواند که متکی بر پرنسیب های عدالت اجتماعی باشد .

میوندوال در قسمت امور اجتماعی و فرهنگی کار را حق و فریضه هر فرد افغان که قدرت اجرای آنرا داشته باشد می دانست و حمایت خانواده را رکن طبیعی و اساسی جامعه و کانون اصلی تربیت کودکان میشناخت .

میوندوال تعلیم مجانی را در معارف کشور حق همه افراد کشور میشناخت و تاسیس وازدیاد تعداد مکاتب و پوهنتون ها را به تناسب نفوس کشور لازم میدانست . او در قسمت اطلاعات به داشتن حق آزادی بیان قایل بود و میخواست جامعه باید بیش از پیش بسوی دموکراسی حقیقی رهنمونی شود .

او عقیده داشت که برای مردمان چادرنشین کشور مساعدت های لازمه میسر ساخته شود ودر راه اسکان ایشان در ساحات مساعد کشور

امکانات و تسهیلات فراهم گردد. اومیگفت که بمنظور صحت و سلامت مردم طب و قابوی و معا لجوی با و سایل ثابت و سیار با استفاده از همه مدارك ممكنه پیشرفت کند.

این بود آغاز و انجام حکومت میوندوال و عکس العمل هائی که در حیات ماموریت خود در دوره سلطنت ظاهرشاه دیده بود .

میوندوال که با آنهمه دانش ودرایتش در حلقه ارتجاع افغانستان با تنگ نظری هیئت اقتدار و نیرو ی ارتجا عی کشور مواجه بود و جامعه را مجال بهره برداری از گنجینه صلاحیت و نیروی معنوی ارزشمند او میسرنبود در جهان دیگر - جهانیکه یك حرف بالاتر از سطح دانش خود را چون اکسیر میپندارد مقام ارجمندی داشت .

فراموش نمی کنم شامی را که در دعوت آقای تاپر سفیر کبیر هند شرکت کرده بودم و بر سر میز نان پهلوی او قرار داشتم . آ قای سفیر رو به من نمود و گفت - آیا میدانید که جلالتماب صدراعظم هنگام تشبع جنازه شاستری چه کرد ؟

گفتم ...نه چونکه آنوقت در ماسکو بودم .

گفت ... میدان هوایی پالم را در دهلی جدید دیده اید ؟

گفتم ....بلی در سال ۱۹٤۹ .

گفت حالا خیلی بزرگتر از آنست . و هنگام انتقال جنازه شاستری از تاشکند مملو از مردم هند گردیده بود . صدراعظمان و وزرای خارجه اکثر کشورهای جهان در این مراسم شرکت کرده بودند و میوندوال از افغانستان نمایندگی مینمود .

گفتم -. آنچه میوندوال نمود چه بود ؟

گفت -. کلیه نمایندگان انگلیسی زبان پارچه های کاغذ از جیب در آوردند و به انگلیسی قرائت کردند ولی میوندوا ل که انگلیسی زبان او هم نبود دستهایش را به پشت بست و از عقب مکروفون به زبان انگلیسی چنان بیانیه یی بدون کاغذ ایراد نمود که همه را بحیرت اندر ساخته شور وهیجانی درمیان مردم ایجاد کرد، تا جائیکه این بیانیهٔ او برای مدتی مطرح بحث مردم بود وشخصیت علمی وسیاسی اورا می ستودند و اورا جمله باف مقتدر لقب دادند.

نمی دانم امروز آقای تاپر کجاست که با ویگویم، همان شخصبکه آنوقت دستهای خود را به پشت بست وملیون هندوستان را به شخصیت علمی وسیاسی خود قناعت داد وجمله باف مقتدر لقب یافت امروز هیئت بی دانش ارتجاع مستبد وجاه طلب افغانستان باتحریك اجانب دستهایش را به پشت بست وبگناه علم ودانش آنقدر زد تاجان داد.

آنچه مزیداً دراین قسمت شنیده شده است آن بود که میوندوال فقید قبل از ایراد بیانیه اش درمراسم جنازهٔ شاستری از کاسیگین صدراعظم شوروی تقاضای ملاقات کرد، کاسیگین درجواب گفته بود، اگر وقت داشتم باهم میبینیم.

ولی بعد ازآنکه میوندوال فقید بیانیه اش را ایراد کرد واز طرف مردم وشخصیت های مهم سیاسی موجود، بزرگ استقبال شد، کاسیگین از میوندوال تقاضای ملاقات کرد، ولی این بار میوندوال بدو گفت: اگر وقت داشتم باهم میبینیم.

فصل چهارم

مبارزهء صریح ومستقیم

میوندوال که دنبال عقیدتش میرفت وپخش روحیهءدموکراسی درکشور از اهداف یگانهء اودرتثبیت صلاحیت مردم برای رسیدن به ترقی وآزادی وحاکمیت به حساب میرفت همینکه از قید ماموریت آزاد شد حزب مترقی دموکرات هم از انحصار عناصریکه محض بخاطر داشتن کرسی ومقام وبرای حفظ قربت با حکومت شامل آن گردیده بودند خارج گردید، لهذا دوستان دیروز حزب دشمنان امروزش گردیدند وآواز این عناصر درمخالفت با حزب ازهمه بلندتر گردید. چنانچه میوندوال نوشتهء مختصری هم تحت عنوان «نا دموکراتان مترقی»دراین باره درجریدهء مساوات داد و درآن روش این گروه را «آپرچونزم اشخاص» خوانده است.

اما برعکس عدهء دیگریکه مترصد بودند حزب مترقی دموکرات بتواند بامردم مترقی خویش درصف مردم واز صف مردم به مبارزه بپردازد این زمان با حزب پیوستند وبه مبارزهءصریح ومستقیم پرداختند، که اینجانب نویسندهء این کتاب نیز یکی از این جمله بودم.

میوندوال درقطار مبارزین علاوه برآنکه عملاً بار مبارزه را

بدوش داشت از ابراز نظر علمی وحقوقی جهت تفهیم وبیداری مردم نیز دریغ نداشت، او معتقد بود که حقوق و وجایب مردم را نباید محض درقالب الفاظ دید ومردم را مجال تطبیق وبهره کشی از آن نداد.

او روی همین نظر موقعیکه از انقیاد ماموریت دولت فارغ شد موضوع مفصلی تحت عنوان « راه تطبیق قانون اساسی» نوشت و درآن توضیح نمود، قوانین اساسی روی چه منظوری بوجود میآیند و راه تطبیقی آنها چه وچگونه است.

پارلمنترزم وانتقال اداره را از طرز اقتدار فردی وسلطهٔ خانواده گی باقتدار پارلمانی وسیلهٔ میشناخت که توسط آن کشور میتواند راه خود را بسوی جریان طبیعی سیاست باز کند ولی میگفت: اگربازهم مسیرش واضح نباشد درحقیقت برسرچار راهی قرار خواهد داشت که درآن مخلوطی از اقتدار فردی اقتدار مردم اقتدار پارلمانی وانارشی درجریان سیاسی راه یابد ، نمی گذارد جریان مذکور به سمت معین برود. میوندوال اصول دموکراسی را تنها بداشتن قانون اساسی و تفکیك قوا قایم نمی شناخت. او میگفت همانطوریکه یك کشور تنها از اعلان استقلال آزاد نمی شود تا آنرا بدست نیاورد وقدرت حفظ آنرا نداشته باشد، همان طورهم داشتن قانون اساسی وتفکیك قوا که کشور را بطرف دموکراسی سوق نمی کند تا وسایل برای تطبیق نظم وجریان دموکراسی موجود نداشته باشد.

او این وسایل را وجود یك «قوهٔ قوی پشتیبان» میدانست و ازقشر چیز فهم مملکت وقشر عالم ودانشمند ومنور تشکیل گردیده اراده، رهنمائی ورهبری وحفظ اساسات عالیهٔ یك اجتماع را بدوش

میگیرد وبنام «قوه‌ٔسیاسی» یاد میشود که توسط احزاب سیاسی تنظیم وتمثیل میگردد.

روی این اصل میوندوال داشتن احزاب سیاسی را دریک کشور ضروری میشناخت تا تمام قوهٔ کسانیراکه دریك جامعهٔ بزرگ و مجاری امور کشور علاقمندی تمام گرفته میتوانند تجمع نموده ودموکراسی را بجریان طبیعی آن راه اندازد، زیرا درغیرآن حکومت ها معمولاً از اشخاص فاقد سابقهٔ سیاسی واز روی سابقهٔ بیروکراسی ویا از طریق ارتباط به حلقه های خصوصی ویا محض ازنگاه قد واندام ظاهری ویا بنا بر خوشبینی محض وبیك امید احتمالی تشکیل میشوند.

میوندوال وجود قانون اساسی را دریک سیستمی که درآن حکومتها به امر وبه فرمایش یك قدرت بوجود آیند ونمایندهٔ یك قشر حاکمه باشند یك اصل بیمورد میخواند. او این نوع قوانین اساسی را قوانین اساسی ودموکراسی اعطا شده میخواند که پیوسته بحالت رکود باقی میماند ومملکت جز نام استفادهٔ دیگری ازآن کرده نمی تواند. او عقیده داشت پارلمان هم اگر دراین چنین یك حالت موجود میباشد دارای تاثیر محدودی خواهد بود.

پس وجود قانون اساسی وپارلمان ویا دموکراسی را مستلزم وجود عامل محرکه آن که عبارت از احزاب سیاسی می باشد میدانست وعقیده داشت که بدون وجود عامل محرکه حکومتها معمولاً شکل غیر ملی را داشته پیوسته به حفظ ستاتسکو میپردازند وسیستم اداری بیروکراتیك را درپیش میگیرند.

میوندوال موجود بودن احزاب سیاسی را زنده بودن حالت

پیشگفتار

این کتاب آئینهء افکار وگفتار مردی وانعکاس دهندهء زندگی ومرگ شخصیست که درگرم وسرد روزگار پیوسته وپیگیرانه دنبال یك عقیده سرگردان بوده ودرجهت تحقق این عقیده ناامیدی را هرگز درقاموس زندگانی خودش راه نداده بود. او درسال ۱۲۹۹ هجری شمسی درخانهء مرد فقیری چشم بدنیا گشود.

این مرد همینکه دربند زندگی اجتماعی قرار گرفت آشکارا دربرابر دستبردهائیکه سرنوشت جامعه را واژگون میساخت قد علم کرد وناروائیها ونابرابریهای سیاسی واجتماعی را محکوم شناخت.

او شکوهمندی را در رستگاری مردم ازقید زنجیر سیاهیکه درطی دهور وقرون متمادی حلقه های زهر آلودش پیکرستمکش ومضمحل اجتماع را درشکنجهءهول انگیزش قرار داده بود مشاهده میکرد.

او دشمن طبقه وامتیاز بود وبرای تامین حاکمیت مردم صریح ولاقید به مبارزه برخاست، او ازاعمال نفوذ اجنبی درکشور سخت بر حذر بود واز تاثیر بخشی های منافی شؤن ملی این نفوذ پیوسته مردم را آگاه مینمود. او طرفدار افغانستان متحد بود که دور ازهرنوع انقیاد استعماری بسر برد. او ازمطلقیت وفردیت متنفر بود وجامعهء را میخواست که درآن اسباب زندگی درمنفعت مردم تأمین گردیده باشد. او ازاهل مردم بود وطعم فقر را چشیده بود بنابرآن هرقدرپیش رفت با

سیاسی دریك کشور میخواند وتطبیق دموکراسی وپارلمانتریزم را بوجود احزاب سیاسی محتاج میشناخت.

میوندوال دراین نوشته اش گفته است: درکشوریکه دعوی دموکراسی میداشته باشند ویا یك کشوریکه صاحب سازمان حکومتی ودولتی میباشد از موجود بودن دو قدرت حاکمه چاره، نیست، یکی قدرت حاکمه وعناصر موافق وهمکاران ویکی قدرت ضد ویا مخالف و یا ناموافق به قدرت حاکمه، تا قدرت حاکمه نتواند یك اقتدار مطلق ویك دیکتاتور غیر قابل بازخواست وفعال مایشا ویا یك قدرت غیر قابل زوال باشد. بلکه قابل آن باشد که محدودیتهائی بر اقتدار آن گذاشته شود. از آن بازخواست شده بتواند، یعنی یك قدرت مسؤل باشد ونتواند که هر چه بخواهد بکند،وهم قابل تعویض باشد.

میوندوال نظرش را طی مقاله،(راه تطبیق قانون اساسی) باین جمله خاتمه داده است که : راه تطبیق قانون اساسی،آنست که حکومتها از طرف مردم بوجود بیایند وحکومت وپارلمان هر دو زاده، اراده، مردم باشد، واین عملی نمی شود مگر با بودن احزاب سیاسی.

****

****

***

**

فصل پنجم

سلطنت وسیاست درافغانستان

نظر فوق را میوندوال وقتی ابراز داشته بود که ظاهرشاه پادشاه افغانستان بود ومردم تازه میخواستند پر وبال کشایند و درصحرای سیاست دیده بدیدار دموکراسی باز کنند. ولی متاسفانه که خواب مردم مجال تعبیر نیافت وپولیسی بنام «ضربه» بااسلحه وآلات کشنده مجهز گردید ودرکشتن شعور سیاسی وامحای غرور ملی مردم وخنثی نمودن بیداریهای اجتماعی جوانان ودر جلوگیری از انکشاف فعالیت های مترقی روشنفکران مملکت بکار رفت که درنتیجهء آن دشمنان مملکت که مترصد جلوگیری رشد سیاسی درافغانستان بودند مقاصد واهداف شوم شانرا با استفاده از ضعف نیروی سیاسی ودولتی درافغانستان پیاده نمودند.

این فعالیت ضد مردمی وضد روشنفکری دربهار سال ۱۳٤۸ مصؤنیت حریم پوهنتون را ازبین برد وقوای ژاندارم که حافظ مصالح ومنافع دولت وحکومت وقت بود محصلین ومحصلات را نه تنها توهین نمود ومورد تجاوز ولت وکوب قرار داد بلکه بی سبرتی وبی حرمتی را درمورد آنها واستادان آنها نیز روا داشت.

دستگاه دولت که دریك دست وثیقهء دموکراسی وقانون اساسی را محکم گرفته واز آن راه برای خود تثبیت موقف مترقی می نمود با دست دیگر اوراق این قانونرا متلاشی میکرد وریشهء دموکراسی را درآتش میسوخت، زیرا احزاب ملی وراستین سیاسی را که یگانه ضامن سلامت حیات سیاسی، اجتماعی واقتصادی جامعه ها میتوان شناخت وتنها دروجود وپیمانه تکامل آن میشود رشد واقعی سیاسی را درجوامع اندازه گیری کرد وحدود قناعت و اطمینان را درفلاح کشور معین نمود محکوم ساخت ومجال فعالیت قانونی نداد، چونکه قانون آنرا که مدتها بین دروازه های شورای دواطاقه آمد وشد داشت بالاخره ویتوکرد وبطاق نسیان گذاشت. ولی برعکس احزاب غیرملی درسایهء قدرت اجنبی که درکشور نفوذ وسیع نموده بود توانستند بلامانع ودست آزاد فعالیت کنند.

دولت وقت که با درهم کوبی ومخالفت با احزاب ملی از ملت نیرو نمی گرفت از انگشت گذاری بر فعالیت احزاب سیاسی رهبری شده اجنبی بیم داشت. لهذا احزاب ملی ضعیف ماندند واحزاب اجنبی تا جائی قوت گرفتند که سلطنت وملت هر دو را بباد فنا دادند.

جراید ملی که درپرتو قانون اساسی ودراتکای قانون مطبوعات عرض اندام نموده بودند پیوسته مورد تعقیب غیر قانونی قرار داشتند وجریده نگاران علاوه برآنکه نیمهء از وقت شان در حارنوالی ومحاکم ومحابس میگذشت مطمئن نبودند جراید شان مخصوصاً که چیزی را نقد کرده بودند از دروازه های مطابع خارج گردد چونکه پولیس مترصد بود همینکه نسخ جریدهء مطبوع از دروازه خارج شده بود از گوشه وکنار

بیرون میریختند ونسخ مطبوع جریده را به یغما می بردند. درحالیکه میباید آزادی قلم وگفتار مبنای تصمیمات اجتماعی بوده وصحنهءجامعه یك صحنهء شور آزاد باشد. تا هرکس بصلاح قوم خود فکری ومطلبی داشته باشد درمیان گذارد ودیگران را به همفکری دیاری بخواند . فکر وی مورد بحث و انتقاد قرار گیرد تصحیح وتعدیل شود ودیگران راهم بـه فکر کردن تشویق وحتی مجبور سازد. تا بالاخره یك فکر تعدیل وتصحیح شده کاملاً صیقلی ودرخشان بوجود آید وصحت ومعقولیت آن انظار را بخود جلب کند وهمه یکدل ویك جهت بآن متمایل شوندودر پی عملی ساختن آن برآیند وجامعه از برکات آن مستفیض شود.

درجوامعیکه آزادی قلم وگفتار محترم نباشد فساد بوسیلهء نزدیکان به مراکز قدرت وشخصیتهای با نفوذ وبوسیلهء جاسوسان افتخاری مغرض وخودنگر توسعه یافته هر کسی کوشش خواهد کرد باتملق و دروغگوئی از این مراکز وشخصیتها منفعتی هرچه بیشتر بدست آورد وکلیه هوش وحواس وقوای خود را منحصراً مصروف تامین منافع شخصی بسازد ویا مسایل ومشکلات جامعه وحل ورفع آن ها کاری نداشته باشد.

خودسریها وحاکمیت هائیکه درتقرب به دستگاه های قدرت ناشی میشود و به مراتب خطرناکتر وفاسدتر وارتجاعی تر از خود سری ها وحاکمیت های مالکان بزرگ وصاحبان سرمایه میباشد در دستگاه دولت زمانی باوج کمال خود رسیده بود.

مردم افغانستان که درطول تاریخ مجال نیافته اند از آزادی بیان

وقلم برخوردار باشند وآزادانه از سیاست حرف بزنند دردوره‌ء حکومات سلطنتی نیز از رشد سیاسی که لازمه‌ءوجود وبقای یك کشور بوده وسیله‌ء زنده ماندن یك ملك به حساب می آید کاملاً محروم بودند. چونکه هیئت اقتدار همیشه سعی ورزیده است جهت حفظ وبقای خود وتطبیق حاکمیت خویش بر مردم از سیاست اختفا پیروی نموده اجتماع کشور را ازفهم سیاسی ودانش انسانی بدور نگهدارد ونگذارد شعور سیاسی درجامعه ریشه بگیرد ومردم ازحقوق اجتماعی واقتصادی برخوردار شوند ودرمواقع خطیر بتوانند بافهم سیاسی که دارند ازنفوذ اجنبی جلوگیری نموده کشتی شکسته‌ءسیاست مملکت را از بحر متلاطم حوادث گیتی نجات دهند.

کشور بطور عموم به « مالتوسیانیسم » اقتصادی مواجه گردیده بود که درآن بیکاری و درماندگی همه کس وهمه جارا فراه گرفته بود. بیروکراسی درسیستم اداری مملکت چنان ریشه‌ء عمیق داشتکه حتی خود بیروکراتان هم درموارد مختلفه به مشکلات ناشی از بیروکراسی بیروکراتان مقتدرتر مواجه میگردیدند. این اندیشه ونگرانی شان ناشی از آن بود که دریك سیستم فاقد قانون قرار داشتند وحس مسؤلیت درآن نمو نکرده وحدود صلاحیت قانونی معین نشده بود. آنانیکه درقربت ودرحمایت ارباب اقتدار قرار داشتند بی باکانه با سرنوشت وحیات مردم بازی میکردند وهرکه قویتر بود مصئون تر میزیست وبیروکراتان ضعیف نیز زیر سم ستور بیروکراتان قوی ومصئون خورد میشدند. زیرا درسیستمی که نظام متعلق به اشخاص برقرار گردد نظام متعلق بجامعه ومملکت ماهیت خودش را ازدست میدهد وظلم وتجاوز وحق تلفی

ورشوت و دزدی وحتی بی ناموسی از ضمایم آن قرار میگیرد.
قوه‌ءامنیه وپولیس که درجهان یگانه وسیله حفظ منافع مردم وحامی حیات شریفانه‌ءمادی ومعنوی افراد شناخته میشود وآنرا حرمت میکنند درافغانستان طرف نفرت مردم قرار داشت چونکه ازاین نیروی صاحب صلاحیت درتامین اهداف شخصی قدرت حاکمه استفاده شده با سازشهای خفیه‌ء غیر مردمی علیه مردم وعلیه منافع مردم بکار برده میشد. واکثریت این نیرو به جای حمایت شریفانه‌ء حیات مادی ومعنوی مردم خود گرگان درنده‌ء بودند که جامعه را از نواحی مختلف تهدید مینمود ومقدرات مردم رامطابق آرزوی خود شان دراختیار گرفته بودند.
«آتوکراسی» که بر مبنای زور استوار بود بقانون اجازه نمی داد جائی را درمجاری امورکشور برای خود خالی کند. کشور روبهمرفته ازیکطرف به اقلیت واکثریت منقسم گردیده و ازجانب دیگر تبعیض طلبان وامتیاز پسندان حیات مادی ومعنوی اقشار مختلفه‌ء مردم را به ملعبه گرفته با تنگ ساختن عرصه‌ء زندگانی بر آنها به حکمروائی وحاکمیت خویش ادامه میدادند. تجارت در کشور بحدی سقوط کرده بودکه صدور صرف چند کیلو گرام گندوشیرخشت اقلام عمده‌ءصادراتی بشمار میرفت که درجراید ورادیوی حکومتی منتشر میگردید. جای تجارت را قاچاق اشغال کرده بود.
وضع اقتصادی یك کشور که معمولاً از فیصدی تعداد کارگر درسکتور تنظیم شده‌ءاقتصادی آن ملك معلوم میگردد درکشور ما سکتور تنظیم شده‌ء اقتصادی اصلاً وجود نداشته وضع اقتصادی افغانستان بدان بیماری می ماند که درنتیجه‌ءتشخیص وتداوی های

غلط اطبا در بستر مرگ حتمی قرارگرفته ولی از طبیب تا پرستار همه سعی میکردند رفع مسؤلیت کنند وبرای مرگ مریض علت بتراشند.

جراید ورادیوی حکومتی تا جائی از دموکراسی سخن میگفتند که بالاخره مردم اصل دموکراسی را با مجاری نقیض دموکراسی درمملکت مغالطه میکردند.

برای نشان دادن این دموکراسی بازهم نمونهء بهتری عبارت میباشد ازتشریح جریانیکه میوندوال خود را درسال ۱۳۴۸ هـ.ش از زادگاهش «مقر» به عضویت پارلمان کاندید نموده بود، حکومت وقت که مخالف شخصیت میوندوال بود درجریان حاکمیتش سعی نمود اقتدار را باین نظر بیاورد که گوئی میوندوال یگانه خطری برای بقای اقتدار تلقی میگردد لهذا دست بدست هم دادند وبا تمام نیرو وتوان شان درخنثی نمودن انتخاب میوندوال بحیث نمایندهء مردم مقر درپارلمان متوجه گردیدند. نخست آن همه کسانی را که به نفع میوندوال رای داده بودند زندانی کردند وبپای یك عده هم زولانه انداخته دربازار مقر پائین وبالا میبردند ویکنفر جارچی بآواز بلند میگفت: «هرکه به نفع میوندوال رای بدهد حالش ازین بدتر.»

قوای امنیتی دهل هائیراکه برسم منطقه به نفع میوندوال نواخته میشد پاره کردند وموترهائیراکه ازطرف میوندوال جهت آوردن وبردن رای دهندگان بکرایه گرفته شده بود متوقف ساختند ومحافظینی برآنها گماشتند تا حرکت نکنند.

دردهن خیمه هائیکه درآنها صندوق آرا گذاشته شده بود مسلسل ها(ماشیندارها) نصب کردند وبه مردم تلقین نمودند، هر که به صندوق

میوندوال نزدیك شود مورد فیر گلوله قرار خواهد گرفت وهم توسط کمره که درعقب صندوق گذاشته شده است تصویر رای دهندگان آتوماتیك اخذ ودرختم رای گیری به ده سال حبس محکوم میگردد.

والی ولایت غزنی که موظف گردیده بود انتخاب میوندوال را درمقر خنثی سازد درجریان رای گیری غزنی را ترك گفته به مقر آمده بود تانگذارد میوندوال برنده شود.

میوندوال که خواست طرفدارانش را از حبس برهاند نزد والی ولایت رفت. اماوالی که با قوماندان عسکری محل خود را دریکی از اطاقهای عمارت مسکن حکومت پنهان ساخته بود حاضر نگردید با میوندوال به بیند. ملازمین دربار والی به میوندوال گفتند: والی درمقر نیست به غزنی رفته است. ولی میوندوال که میدانست والی خود را پنهان کرده است گفت: من،خواه نخواهی اورا میبینم چونکه حرکات او خلاف قانون است.

اما والی که تحت هدایت حرکت میکرد وازخود نظری وفیصلهٔ نداشت نمی توانست با میوندوال مواجه گردد. لهذا همچنان خودرا غایب نشان داد ومیوندوال هم بامید ملاقات دهن درب والی نشست. این عمل ساعت ها ادامه پیدا کرد وبدین ترتیب گوئی میوندوال والی وقوماندان نظامی را دربدل حبس طرفدارانش درعمارت حکومتی محبوس نگهداشته بود.

والی وقوماندان نظامی که چاره را حصر دیدند تجویز کردند تا ازیکی ازکلکین های عقبی عمارت فرار کنند، لهذا به ملازمین امر دادند آنهارا به ریسمان به بندند وازکلکین عمارت بپاویزند ملازمین

همچنان کردند والی وقوماندان موصوف را ازکلکین عقبی طبقه‌دوم عمارت باریسمان بسته فرود آوردند.

میگویند والی درطول راه تا غزنی هر موتریراکه درعقب میدید فریاد میکشید که : «میوندوال آمد» وبه موتر ران امر میداد تیز تر براند.

میوندوال با وجودیکه تکلیف بطنی داشت ازآنجا دور نشد و۲٤ ساعت را دراعتصاب غذا بسر برد.

درختم رای گیری معلوم گردید میوندوال باوجود این همه موانع بازهم آرای بیشتری کسب کرده بود، ولی چون نمی خواستند میوندوال برنده باشد امر دادند ترتیبی اتخاذ کنند تا بتوانند از آرای میوندوال بکاهند. لهذا هیئت شمار آرا نماینده‌ء میوندوال را که بایستی شمار آرا درحضور او صورت میگرفت به بهانه‌اینکه تیلفونی برایش رسیده است باطاق دیگری فرستادند ودروازه‌ء اطاق را ازعقب قفل زدند. نماینده‌ء میوندوال تاختم رای شماری دراطاق محصور ماند ووقتی اورا بیرون آوردند که اعلام داشتند محمداکرم(کاندیدای حکومتی) که پیشه اش سماوارچی گری بود وازسواد هم بی بهره مانده بود باکسب چندرای بیشتر ازمیوندوال برنده شناخته شد.

این عمل هیئت اقتدار که جلوگیری ازکسب قدرت وشخصیت شناخته میشد درحقیقت سبب ضعف وسقوط خود اقتدار گردید. زیرا جلوگیری ازحق وقانون همیشه مرتکبین را به قانون شکنی وحق تلفی معروف میسازد. وهمیشه آن حاکمیت ها وقدرت ها درجوامع رو به افول وزوال رفته اندکه خود پای برگلوی عدالت وقانون گذاشته اند.

درجوامعیکه عدالت وقانون حکمروا است هم حاکمیت ها ثابت واستوار مانده اند وهم ملت ها آسوده ومطمئن زیسته اند، که مثالهای زنده‌ء آن همین اکنون درجهان وجود دارد. احترام به دموکراسی وعدالت واحترام به حق وحاکمیت مردم ازطرف اقتدار پیوسته افتخاری برای اقتدار کمائی نموده است نه بدنظری وکوته بینی.

ولی حکمروایان افغانستان هنگامیکه با کلماتی ازقبیل دموکراسی وآزادی وامثالهم آشنا نبودند پیوسته دم ازعدل وانصاف زده اند، ولی موقعیکه اززبان سخن گویان معاصر سخن گفته اند واصطلاحات عصر وزمان تازه را بکار بسته اند کلمات دموکراسی وآزادی را بیش از هر فرد دیگر برزبان آورده اند. درحالیکه دموکراتان وآزادی خواهان را اولتر ازهمه بدار آویخته اند واثری از آزادی ودموکراسی درقلمروشان وجود نداشته است.

آنها بنام وطن پرستی کلیه وطن پرستان ومردان اصیل مملکت وفرزندان واقعی ملك واولاد فهیم مردم راکشته، زجر داده ویا بیچاره نموده اند، آنها بنام قانون ومنافع ملت هر استبدادیکه خواستند برملت روا داشتند. آنها سعی کرده اند خود را ازهوا خواهان علم ومعرفت بگویند، ولی بسا دیده شده است که دروازه های دانش ومعرفت ازطرف وتوسط خود آنها بسته شده است. غافل از آنکه با بستن دروازه‌ء دانش دست وپای خود شانرا می بندند، جامعه‌ء فاقد علم بدان کوری میماند که پیوسته دستش بدست دیگران راه میرود، اگر چه ظاهرشاه درحلقه‌ء زمامداران افغانستان نگاهی بسوی ترقی هم داشت. من بخاطر دارم موقعی راکه بحیث نگارنده‌ء روزنامه‌ء ملی انیس درسال

مردم فقیر وتوده‌ء ستمکش مملکت علاقمندتر شد و ازمال ومنال زندگی دوری گزید وهمه را وقف ملك ومردم کرد.

اسم این مرد، محمدهاشم میوندوال بود که سرانجام داود ودستگاه نابکارش جان ازتن او گرفتند، اینها فکر میکردند که با مرگ وی شاهد کامیابی را درآغوش خواهند داشت وپیوسته مأمون خواهند ماند وچرخش روزگار را یکسر درکام خود خواهند دید. ولی ندانسته بودند که مرگ مردان مبارز آتش مبارزه را دریك سکوتیکه طوفان بدنبال میداشته باشد فروزان تر میسازد.

مردان جهان اکثر که زندگی شان در دام لاقیدی وبی بند وباری یك مشت عناصر عفریت صفت افتاده است مغلوب شده اند ولی بازهم ناکام نبوده موفقیت شان بعد ازمرگ شان زیب صفحات تاریخ قهرمانان وبزرگان جهان شده است.

محمد هاشم میوندوال تنها مردی نیست که قربانی راه راستین مبارزه اش میگردد.رسم جهان براین است که مردان بزرگ رانده وکشته‌ء دست کوته نظران بی درایت شوند.

چنانچه سید جمال الدین افغان دراثر مخالفت عناصر جاه طلب ازکشور بیرون رفت. لوممبای فقید کشته‌ء دست چومبه‌ء کثیف شد وکسی نفهمید با جسد او چه کردند.

همچنان جهان شاهد وجود مردان دیگری هم خواهد بود که درراه عقیدت پاك شان جان بسپارند ولی مرگ شان کشاینده‌ء نجات مردم وتأمین حاکمیت ملت های شان باشد.

مردانیکه در راه پدید آوری دگرگونیها وتغییر پذیر ساختن جامعه ها مجاهدت میکنند همیشه جای پای فراتر ازحدود معمول مقتضیات زندگی عصر خود داشته اند وطرق تأمین فلاح ونیك بختی را

۱۳۳۰هـ.ش با شخص شاه ملاقات کردم. درصحبتی که دو ساعت بطول انجامید وبیشتر روی مسایل سیاسی واجتماعی صورت گرفت معلوم بود پادشاه خودش میخواست مشروطیت درمملکت بیاید ودراین مورد اظهار داشت که :من بر اساس یاد داشتهای پدرم که ازخود باقی گذاشته است میخواهم مشروطیت درافغانستان پیاده شود وبرای تطبیق این مامول با عدهء از جوانان صحبت کردم وازآنها خواستم دراین راه همکاری کنند(بسوی چند کرسی که درتالار سلطنتی وجود داشت اشاره نموده گفت: آنجا نشسته بودند). آنها موافقت کردندولی چون بیرون رفتند عمل شان مخالف قول شان از آب درآمد. شاه دراین گفتارش میخواست ازجوانان گله کند وهم نشان بدهد که جوانان بجای آنکه در آوردن یك سلطنت مشروطه در افغانستان همکاری کنند برعکس درامر برانداختن سلطنت در افغانستان مصروف شدند، ولی جوانان وروشنفکران سند ثابتی دال برصدق گفتار پادشاه نداشتند، لهذا نتوانستند قبول کنند این مدعیات شاه موقتی وبر گشتنی نباشد.

اما پادشاه انتباه نا مساعدی ازاین حالت گرفته از خوشبینی دربرابر جوانان رو برتافت وسعی نمود جلو نهضت مترقی را درمملکت بگیرد **وبرای بقای سلطنت بجای آنکه** جوانان **وروشنفکران را ازصادق بودن درگفتار وکردارش** مطمئن سازد بیشتر به قدرت های خارجی متکی ماند تا باپیوستن با نیروی ملی ومترقی داخل کشور، چنانچه حکومتش که تا آنوقت خود را پدر دموکراسی میخواند عدهء از جوانان مظاهره کننده را بازداشت کرد **وتعدادی ازجراید مربوط به گروه های** سیاسی وقت را مصادره نمود، این تشدید ها با آمدن حکومت بعدی

یعنی حکومت محمد داود جدی تر وبیشتر گردید وتمایل حکومت بسوی شوروی کاملاً مشهود بود.

اگرچه پادشاه با تعدیل قانون اساسی درسال ۱۳۴۳ هـ.ش خواست نشان بدهد که ازگرایشش بسوی دموکراسی واحقاق حقوق مردم درجهت تحقق آرمانهای ثلاثهء سیاسی، اجتماعی و اقتصادی متضمن تثبیت صلاحیت وحاکمیت مردم رو برنتافته است. ولی چون قانون اساسی مدونه حاوی یك سلسله نواقص مشهود وضد ونقیض هم بود که نمیتوانست قناعت جامعهٔ مملکت را حاصل کند بنابرآن طرف تائید مردم واقع نگردید.

مثلاً فعالیت احزاب سیاسی درقانون مجاز شناخته شده بود وپارلمان میتوانست ازاحزاب سیاسی تشکیل شود، ولی رئیس حکومت را پادشاه مامور به تشکیل کابینه مینمود.

پارلمانرا دراصل قانون مظهر ارادهء مردم شناخته پادشاه راممثل آن وانمود کرده بودند، درحالیکه با معرفی رئیس حکومت ازطرف شاه پارلمان نمیتوانست مظهر ارادهء مردم باشد.

طی هفده ماده درقانون اساسی صلاحیت هائی به شاه سپرده شده بود که همه حاوی مسؤلیت واز وظایف حکومت به حساب میرفتند ولی بازهم پادشاه مصئون خوانده شده ازتمام مسؤلیت ها بری شناخته شده بودکه اساساً یك شخص هم مسؤل وهم مصئون بوده نمی توانست. اینها ونظیر اینها که فهمیده نمی شد ازکجا برهیئت اقتدار تحمیل میشد همه عواملی بودند که روی آن اهل خبره با اصول وروش سیاسی درکشور تباین وتناقض نظر پیدا نمودند وهیئت اقتدار هم بجای کنار آئی

بااجتماع مملکت واصلاح نواقص دربرابر اهل دانش وخبرت جبهه گرفت وبدین ترتیب بین مردم وارباب قدرت فاصله ایجاد شد، واین فاصله بجای ازاله واصلاح عمیق شده گرفت تا جائیکه اقتدار نتوانست دیگر جامعهء افغانستان را بدور خود جمع نماید. شخصیت های سیاسی دانشمند، اهل خبره وافراد صاحب درك ودرد واحساس همه کنار رفتند، وبدین ترتیب اقتدار تجرید شد ودربرابر جنبش های واقعی مترقی ومثبت مردم قرار گرفت، تا جائیکه حتی دست عدهء را به عنوان ضد خود ازوظایف دولت نیز کشید و بی سرنوشت ساخت وفکر میکرد این یگانه وسیله وچاره ایست که میشود ازطریق آن جامعه را منقاد ومطیع خود نمود.

قدرت های خارجی که اوضاع را چنین یافتند سعی کردند خود را به ارباب قدرت درداخل افغانستان نزدیکتر وصمیمی تر سازند تا زمینهء مساعد تری برای جولان اهداف وفعالیت های شان درافغانستان داشته باشند.

هیئت اقتدار که اندیشهء بغیر از مجاری داخل کشور نداشت وپیوسته ارباب صاحب نظر داخل ملك را خطری برای خود میدانست وجلو میگرفت، دست اجانب را بگرمی فشرد وبدون درنظر گرفتن عواقب امر قربت ونزدیکی آنهارا کریمانه پذیرفت. به احزاب ساخت اجنبی وعناصر مزدور خارجی زمینهء فعالیت سیاسی مهیا نمود ودست احزاب سیاسی ملی ومترقی را که میتوانستند هم نظام را قانونی ساخته برقرار نگهدارند وهم اصلاحات سیاسی، اجتماعی واقتصادی درجامعه پدید آورده افغانستان را یك کشور آگاه واستوار ومصئون ازآفات وگزند

ازآب درآورند ازفعالیت سیاسی کوتاه ساخت، که این را درحقیقت یك اشتباه بزرگ سیاسی میتوان خواند.

ولی چون قضاوت مردم ناظر بر اوضاع یك اصل اساسی قابل قبول درتمیز صحت وغلط شناخته شده است لهذا چهرهٔ احزاب مختلفهٔ سیاسی درقبال مردم وتعلقاتیکه بامور مملکت داشتند آشکار گردید ومردم دانستند کدام یك ازاین احزاب سر ازگریبان دیگران کشیده حرکات سازشکارانه دارد وکدام یك بخاطر منافع ملك ومردم عرض وجود کرده است، کدام یك درعقیدت خود استواری دارد وکدام یك درنقاب عقیده، مردم معصوم مملکت را دردام صید ناجایز ونامشروع خود واجانب میکشد، کدام یك ماهیت واقعی ملی ومردمی دارد وکدام یك منافع اجنبی را درمملکت وارد کردن میخواهد وبخاطر آن سر وصدائی راه انداخته است.

میوندوال فقید که بارهبری ازحزب مترقی دموکرات سعی داشت یك نهضت ملی مترقی دراجتماع مملکت راه افتد وحاکم و محکوم هر دو مسیر قانون را دنبال کرده جنبش های سیاسی مثبت که جامعه ناگزیر از آن بود پدید آید وافغانستان بسوی تکامل و استواری واستحکام پیش برود در ذیل سایر افراد مملکت طرف تائید هیئت اقتدار قرار نگرفت، بنا برآن مردم نیز هیئت حاکم را مخالف حاکمیت خود یافتند واز دور وبرش دور شدند وبسوی خود شان بسیج گردیدند. وبدین ترتیب اقتدار خود را منزوی یافت ودیگر ازملت نیرو نمیگرفت. تا جائیکه حتی از تجدید انتخابات شورا بیم داشت وفکر میشد اگر انتخابات صورت بگیرد شخصیت های خواهد آمد که به صلاح اقتدار نخواهد بود ، بنا

برآن فعالیت های انتخاباتی دوره، چاردهم شورا به تعویق انداخته شد تا اگر ممکن شود اعضای دوره سیزدهم بتوانند برای یك دوره، دیگر نیز نمایندگی کنند.

این عمل که ازیکطرف تیشه بریشه، خود اقتدار بود از جانب دیگر از اعتماد ملت براینکه دولت حق حاکمیت مردم را محترم خواهد شمرد میکاست.

پادشاه دراین موقع بنابر دعوتیکه قبلاً ازطرف دولت انگلستان ازوی به عمل آمده بود بصورت فجائی جانب لندن عزیمت کرد و دراین سفر داماد خود عبدالولی رانیز با خودبرد.

شاه بعد ازختم این مسافرت رسمی ازلندن بصورت غیر رسمی به ایطالیا رفت وبه وطن برنگشت، ولی داماد خود عبدالولی را به افغانستان فرستاد. این وقت بود که محمد داود فرصت کافی بدست داشته باتضمین وپشتیبانی شوروی وهمکاری وهمراهی حزب پرچم وعده، محدود ازصاحب منصبان خورد رتبه،اردو که دراتحاد شوروی تحصیل نموده بودند درنیمه، شب ۲٦ سرطان ۱۳۵۲ هـ.ش با سه فیر توپ ازیك تانك منزل عبدالولی داماد شاه را هدف قرار دادند وصدای فیرهای مسلسلها نیز بگوش رسید.

فردای آن احمدشاه پسر ارشد شاه را که درغیابت پدر وکالت سلطنت را به عهده داشت ولقب ولیعهد نیز یافته بود با مارشال شاه ولی عم پادشاه، عبدالولی داماد پادشاه ومحمد موسی شفیق صدراعظم وقت جمع کردند وتحت نظارت گرفتند. ارگ سلطنتی که درآن سایر افراد خانواده، سلطنتی قرار داشت ازطرف عده،محدودی ازنظامیان

درمحاصره قرار گرفت. وچند عدد تانك را اینطرف وآنطرف درجاده های شهر بگردش درآورده بودند.

این گروه دربدایت امر عمل شانرا بنام کودتا یاد میکردند وبدان افتخار داشتند، ولی بعد فهمانده شدند که کودتا دراصل معنی وماهیت خود بیش ازیك دزدی سیاسی چیزی نیست واز پشتیبانی مردم برخور داری ندارد بنا برآن نام کودتا را به انقلاب تعدیل کردند وانقلاب را هم جاویدان خواندند. البته انقلابیکه درآن ازمیان شانزده ملیون مردم افغانستان منافع صرف سی نفر ویك بادار خودسر و«فعال مایرید» بنام محمد داود در نظر گرفته شده بود.

محمد داود که درنخستین بیانیهء نخستین روز کودتایش ذکری ازدموکراسی واقعی به میان آورد ودموکراسی ظاهرشاهی را قلابی خواند مردم خوش باور مملکت حکومت ده سال قبل اورا که هنگام عزلش ازکرسی صدارت خیراتها دادند وحلوا تقسیم نموده بودند یکسر فراموش کردند. وبازهم فراموش نمودند که عین بیانیه درحالیکه ازیکطرف مدعی دموکراسی واقعی درکشور میباشد ازجانب دیگر تمام مبارزات ومظاهرات وجنبش های مترقی را درجهت تحقق دمرکراسی وتامین عدالت ثلاثه سیاسی، اجتماعی واقتصادی در مملکت محکوم شناخته آنرا جز یك نوع انارشی چیز دیگری نمی داند. درحالیکه انارشی گرایان

تبصره - لومبای فقید که درکانگو بعین سرنوشت میوندوال فقید مواجه گردید میگفت، کسانیکه ازکاخها و درهای سربستهء مجهز با دستگاه های تهویه مبارزه میکنند فرزند ونمایندهء مردم نیستند وجان شانرا ازهمه چیز وهمه کس دوست دارند وگاهی هم جرئت ظاهر شدن درمحضر مردم را ندارند نمیتوانند رهبر ورهنما ومبارز وقائد وملت خواه باشند وکاری به نفع مردم ومملکت جز نفع خود انجام دهند.

این مظاهرات همانا گروه پرچم بود که به ساز وهدایت اجنبی درمیان گروه های اصیل ومترقی کشور راه میرفت و داود را دراین کودتای ساخت اجنبی یاری داد.

محمد داود که دموکراسی قبلی را قلابی خوانده وخود را حامی دموکراسی واقعی درکشور معرفی نمود مردم هم منتظر بودند ازتعدیل قانون اساسی بشنوند تا بر اساس آن فعالیت های آزاد سیاسی مردم ومترقی راه اندازند، ولی دفعتاً شنیدند، کمیته، مرکزی جلسه نمود وداود را رئیس دولت وصدراعظم و وزیر خارجه و وزیر دفاع انتخاب کرد. معلوم نبود این کمیته،مرکزی ازکجا آمد؟ واین کمیته کمیته، کدام حزب یا سازمان ویا.گروه سیاسی است. درحالیکه داود دربیانیه اش فعالیت احزاب سیاسی را یك نوع انارشي خوانده بود، پس این حزبی که کمیته، مرکزی آن داود را رئیس دولت ساخت کدام حزب سیاسی بود؟ وفعالیت او چگونه از انارشی مستثنی شناخته شد؟

هیچکس درمملکت این کمیته رانشناخت وهم ازسابقه، چنین کمیته اطلاع نداشت تا اینکه فوتوی برخی از اعضای این کمیته در جراید چاپ شد ومردم تازه فهمیدند که همان چند عنصر خورد رتبه، نظامی هستند که سرنوشت مملکت را به ملعبه گرفته اند.

میگویند وحوشی چند درجنگل شکاری بدست آورده بودند.شیر که ازدگران قوی تر بود شروع به تقسیم نمود، یك قسمت ازشکار را برداشت وگفت: «این بخاطر آنکه من پادشاه جنگلم »قسمت دوم را بر داشت وگفت: «این بخاطر آنکه من شیرم» قسمت سوم را که مقدار متباقي شکار بود برداشت وگفت: این بخاطر آنکه من ازشما قوی ترم.

افغانستان نیز همچنان درمیان این عناصر تقسیم شد وآنکه بزرگتر بود قسمت بزرگتر برداشت ونام سلطنت به جمهوریت خود ساخته مبدل گشت. جمهوریتی که مدعی تامین دموکراسی واقعی بود ولی چنان مردم مملکت را پوزبند زد وچنان فعالیت هائی برای تهدید وتخویف مردم آغاز شد که مردم دربرابر صرف کلمهء جمهوریت داودی درهر جائیکه دیده یاشنیده میشد مجبور بودند سرتعظیم فرود آورند چه رسد باینکه خود را هم صاحب این حق شناسند.

جمهوریتی که درآن سرنوشت ملك و مردم بصورت کل در اختیار دو برادریکه هر دو غیر قانونی وغیر حقوقی قرار داشتند بوده است.

قانون اساسی که بعد از دوسال انتظار بوجود آمد بازهم یك قانون مطلقهء شخصی پولیسی یك حزبی بود که بغیر ازیك جمعیت دیگر هیچ جمعیتی حق فعالیت سیاسی نداشت. ولي بزعم جمهوریت داودي بازهم دموکراسی وعدالت اجتماعی وجود داشت زیرا داود عدالت اجتماعی را عبارت ازفیصلهء دعاوی مردم درمحاکم میدانست وپیوسته دربیاناتش همچنین توضیح مینمود.

جمهوریتی که درآن مجلسی مرکب از نمایندگان مردم ازطریق احزاب سیاسی مختلف وجود نداشت. جمهوریتی که درآن مردم نمیتوانستند رئیس جمهور را انتخاب کنند. جمهوریتی که درآن نمي توانست سوالی از آزادی بیان وقلم وجرائد آزاد بمیان آید. جمهوریتی که بجای یك رژیم دموکراتیك-یك رژیم توتلیتهء یعنی یك رژیم خود سرپولیسی میلیترستی و تروریستی وجود داشت. جمهوریتی که درآن اوصاف از اصل نظام جمهوریت ازطریق مطبوعات تبلغ میشد ولي

ترکیب وساختمان وعمل آن درست درقطب مخالف اصل نظام جمهوریت بود.

نطاقان آپرچونست که ازدرك واقعیت عاجز بودند از ورای امواج رادیو گلو پاره میکردند ومداحان کوردلیل نه کرسی فلك را زیر پای داود میگذاشتند واورا رهبر محبوب میخواندند رهبریکه راه خودش معلوم نبود وملت ومردم را بسوی نابودی وبدبختی رهبری نمود. اورا زعیم ملی لقب دادند، درحالیکه هیچ یك ارتباطی به ملت نداشت ودرطول مدت زندگی جز خوش نشینان داخل منزلش ویك تعداد باصطلاح بادنجان چینان دورقاب کسی را ازملت ندیده بود.

خوانندگان وسرایندگان رادیو چیزی ازترس وچیزی هم بخاطر مداهنه روزهای تاریك گذشته، مملکت را تمام خوانده ونویدی ازسلامت وسعادت میدادند، درحالیکه هر قدر ازین روزها سپری گردید روزگار ملك ومردم تاریکتر شده رفت.

حکومت داود اعضای خانواده، سلطنتی را که درافغانستان بودند بعد از عرصه، کوتاهی نزد شاه به ایطالیا منتقل ساخت که درمحیط این عمل وبرخی اعمال دیگر ازقبیل رفتن غیر مترقبه، شاه بخارج و توقفش بعد ازختم مسافرت رسمی درایطالیا وبه تعویق انداختن انتخابات دوره، چاردهم شورا درزمان خود شاه وممانعت داود از انتقاد برشاه ونظیر اینها دلایل یك سازش بین شاه وداود پسرعم شاه خوانده میشد وکودتای مذکوریك کودتای مصلحتی دانسته میشد که به موافقه سلطنت صورت گرفته است. همچنان گفته میشد شاه میخواست قدرت را منتقل سازد ودرانتقال قدرت به داود ناگزیر بود چونکه داود

ازمدتها درهوس بدست آوری این قدرت بود که اگر به شخص دیگری منتقل میگردید بازهم درمخالفت داود قرار میگرفت ولی ازنظر نویسنده سندیکه بتواند چنین مدعیات وتصورات را جامهء حقیقت بپوشد وثابت سازد دردست نیست.بنا بر آن نمی توان چنین انظار ومطالعات را بیش ازیك تصور وخیال در این امر صائب شناخت.

همچنان نوراحمد اعتمادی سفیر کبیر دولت محمد داود در روم موقعیکه بکابل برگشت ودرمیدان هوائی اموال واجناسش ازطرف موظفین گمرك میدان بررسی گردید تحت شوك عصبی قرار گرفت وبه کوما رفت وحرف زده نمیتوانست، مقارن این بازگشت میوندوال فقید گرفتار گردید وازبین برده شد. لهذا درمحیط طوری پخش گردید که گوئی ظاهرشاه درقتل میوندوال نیز با داود توافق نظر داشته است ورابط این موضوع وحامل پیام هم نوراحمد اعتمادی خوانده میشد ودلیلی که ارائه میگردید آن بود که نوراحمد اعتمادی خود را ازهمان آغاز ورود لال ومریض واز خود رفته جا زده بود تا نگویند او توانسته است حرفی ابراز کند.

ولی ازنگاه نویسنده بازهم سند وثبوت قاطع برای این حدس محیطی دردست نیست، چونکه نوراحمد اعتمادی چند مراتبه در دورهء سلطنت ظاهرشاه موقعیکه خود صدراعظم مملکت بود مورد حملهء عصبی قرار گرفت وخود را درتشناب منزلش قید کرد و دارزد ودرکولاب قرغه انداخت.

نوراحمد اعتمادی خود مخاصمت بسیار جدی با میوندوال داشت ولی پادشاه را نمی شد درحلقهء مخاصمت شخصی اعتمادی قرار داد.

برای توده های شان وسیعتر از دگران دیده اند.

محمد هاشم میوندوال که گل زندگی گران مایه اش ناجوانمردانه دستخوش سیاست جاه طلبانهء یك مرد عفریت صفت گردید نیز ازهمین شخصیت های بود که رسای نظر وعمق نگاه او را درراه مبارزهء پایدار واستوارش آیندگان ازخاطرنخواهند کشید. او درنهایت فداکاری وانصراف ناپذیری جانش را فدای عقیدتش کرد آن عقیدتی که بدور محور خوشبختی جامعهء او میچرخید.

پس ازآنجائیکه روش طبیعت وسیر تاریخ نشان داده است هیچ مانعی سد راه ایدآل نظیر او نشده عاقبت الامر مسیر مبارزهء او نیز دنبال خواهد شد و روزی فراه خواهد رسید تا مزرعهء نیم کارهء او را نیز آفتاب جهد وحقیقت به ثمر رساند.

محمد هاشم میوندوال مردانه زندگی نمود ومردانه هم جان داد ولی مرگ او برای جامعهء افغانی بسی آموزنده بود. او نشان داد که در رستاخیز تامین حق وآزادی سربکف گیری شرط اول کامیابی است، او آموخت که برای نجات ملت از انقیاد وستمکشی وتأمین حریت وصلاحیت مردم ومملکت میباید تا پای جان فداکاری نمود. باید کشته شد تا دیگران زنده بمانند.

این رباعی را من بارها از زبان او قید خاطر نموده ام که میگفت:

درمذهب عشق جز نکورا نکشند
لاغر صفتان زشتخو را نکشند
گرعاشق صادقی زکشتن مگریز
مردار بود هر آنکه او را نکشند

گرچه ارتجاع افغانستان این مرد ارزنده را ازبوستان زندگی جامعهء افغانی ازبن برآورد ولی عکس العمل این قتل درجامعهء

او میخواست شخصیت سیاسی وموقف اجتماعی میوندوال که سبب اندیشهء ارباب قدرت قرار گرفته بود ذلیل گردد واز تبارز او درجامعهء ملي وبین المللی جلوگیری شود ، ولی عاملی وجود نداشت که پادشاه کمر به قتل میوندوال به بندد.

چانچه اعتمادی درسال ۱۳٤۸هـ.ش تصمیم داشت میوندوال را باعدهء از همراهانش بازداشت کند وعمارت گمرك کهنه را برای این منظور انتخاب کردد بود ، ولی شاد مانع امر شده گفته بود ، نخست بهتر است جای خود را اننخاب کنی بعد دیگران را به زندان اندازی، چونکه دیگری خواهد آمد وترا نیز بزندان خواهد انداخت.

اگر شاه چنین نظری میداشت میتوانست خود درزمان سلطنت وقدرت خود میوندوال را ازبین ببرد.

****

****

******

***

**

*

فصل ششم

دکتورین حزب(مترقی دموکرات)

میوندوال فقید که عضوی از اعضای حزب «مترقی دموکرات» بود ریاست کمیته، مرکزی حزب را به عهده داشت درسال ۱۳٤۷هـ. ش، پنج اصلی را که اصول پنجگانه، عقیدت حزب خوانده شده است نوشت. اگر چه حك وحذفی درآن ازطرف حزب صورت گرفته است ولی اصل نوشته متعلق به میوندوال فقید بود لهذا بی مورد نمی باشد روش مطالب این پنج اصل را نیز درذیل افکار وانظار او درج کنم.

دین واسلامیت:

میوندوال درقسمت دین واسلامیت گفته است: ما ازآن دسته مردم نیستیم که بدین تظاهر نموده آنرا بخاطر عوام فریبی احترام کنیم. ما میخواهیم به مردم بفهمانیم که درامور اجتماعی صاحب عقاید مشخص ومعین هستیم ومیخواهیم مردم را ازروی عقایدی که داریم بخود متوجه بسازیم، وآنچه را برای مردم خود میخواهیم باید خودبه آن عمل پیرا باشیم، ازبدی وگناه وخیانت وتقلب وفریب کاری بپرهیزیم، به

نیکی واز خود گذری وفداکاری وایثار بگرائیم، و همه مصالح ومنافع وهستی خود را قربان نموده ازهیچ چیزی خوف ننمائیم وهرگونه ناجوانمردی ها ،ظلم وجبر وزجر وتوبیخ وسرزنش وزنجیر و زندان ومرگ را با پیشانی باز وافتخار قبول کنیم. چونکه یك عقیده ویك مسلك ویك هدف داریم ودرراه حصول آن به هر گونه فداکاری وقربانی حاضر هستیم.

آیا اینها همه را برای آن قبول میکنیم که وطن ومردم برما حق دارند وما یك وظیفهء تاریخی داریم که برای وطن ومردم خود خدمت کنیم، و اگر این حق را ادانکنیم قرضدار خواهیم ماند وشرمنده وسرافگنده خواهیم بود.لهذا میباید وظیفهء خود را به صداقت وفداکاری، با ایثار وبصورت خستگی ناپذیر ویا یك عقیدهء راسخ انجام دهیم ؟؟ آیا پاداش ما اینستکه سرافگنده نمی باشیم؟ اینست که مردم خواهند گفت که مابه عقیده پابند بوده ایم ؟ اینست که وطن داران ازما راضی خواهند بود ؟ اینست که ملت ازما خوش خواهند بود ؟

آیا چقدر ازاشخاصیکه فکر میشود افتخارات دارند وملت ها ازآنها راضی میباشند، حقیقتاً وطن خواه وملت خواه بوده اند؟ وخود خواه وجاه طلب نبوده اند؟ آیا چقدر ازاشخاصیکه حقیقتاً بخاطر وطن وملت جان سپرده اند بخاطر وطن وملت باقی مانده اند ویا نامی از ایشان برده شده است؟.

اشخاص زیادی خادم وطن وملت ویا یك مسلك مقدس بوده وجان خود را فداکرده اند، ولی گمنام مانده اند ویا اینکه ارباب اقتدار ایشانرا مانع حرص وآز خود دانسته آنهارا ازبین برده اند.

واگر بگوهیم این همه وظایف ملی را میبباید بخاطر عزت وافتخار واولاد خود انجام دهیم، ولی چگونه میتوان اطمینان کرد که این فرزندان نام پدران را حفظ خواهندکرد وقابل آن خواهند بود که بنام پدر یاد شوند؟.

بعضی را عقیده برآنستکه میباید خدمات خود را بخاطر رضای یك نفر بزرگ یا پیشوای مسلکی خود انجام دهیم، اگر چنین باشد یا بالاخره هدف تمام جان نثاری، پرستش یك شخص مثل خود نیست؟ یا او چه حق دارد ویا چه قدرتی درچنین پیشوا نهفته است که برهمه شعور وملکات وشرائین ودل ودماغ ما حاکم بوده و ما همه چیز خود را برای او بخواهیم وبه اشارهء او ویا کسب رضایتش خود را قربان کنیم؟ نه همهء اینها اساسات نا پایداری هستند، هوگونه معبودی که برای بشریت بتراشید، خواه آن پیروی ازیك پیشوای نظامی باشد یا ازیك دیکتاتور مستبد، ویا ازیك پادشاه و مردم را بنام سرزمین اجداد ویا بنام ملت ویا مسلك مقدس بیك طرف بکشانید، همهء آن درحقیقت یك نوع اسارت وبردگی فکری وروحی است که انسان آنرا درلباس افتخار ظاهری قبول میکند.

درتاریخ گذشته و موجودهء ملل جمعیت هائی وجود داشته ودارند که روی مرام وهدف معین اجتماعی خود ایستادگی داشته وبرای آن فداکاری وقربانی را متحمل شده اند، چرا آنها چنین کرده اند؟ برای اینکه یك عقیده داشته اند.

بشریت از ابتدا تا امروز برای هر مرامیکه مجادله میکند وقربانیهائیکه تا کنون داده است، قسمت اعظم وتقریباً قسمت کلی آن

در راه حفظ دفاع ازعقیده، ویا نشر و تبلیغ یك عقیده بوده است.

پس وقتی که برای یك مبارزهء اجتماعی وملی، برای خدمت گذاری به قوم ووطن، وبرای حصول یك قناعت معنوی وجود یك عقیده ضروری است ، ضروری ترین عقیده وواقعی ترین آنها کدام است؟ بدیهی استکه واقعی ترین عقیده همان است که بفطرت بشری نزدیك باشد، وانسان همه اعمال وگفتار وپندار خود را به آن تسلیم بداند و بفهمد که دربرابر آن به چنان مکافات وپاداش رسیدنی است که همپایه ندارد. این پاداش البته پاداش معنوی است، ولی همان پاداش معنوی که لذت وافتخار آن دایمی است.

پس این کدام پاداش است که در راه قربانی مجنونانه برای هدف خود آنرا انسان حاصل میکند؟ این کدام پاداش است که در راه خدمت بوطن وملت میسر میگردد؟ این کدام پاداش است که به شهید راه قوم ووطن میرسد؟. آیا این پاداش رضائیت هموطنان است؟ نه خیر، چونکه هرکسی که برای وطن خود خدمت میکند،یك عده هموطنان به طرز وروش او ایراد داشته و آنرا جایز ومعقول ومفید نمیدانند، آیا این پاداش رضائیت یك شخص ویا یك پیشوا است؟ ولی رضایت این شخص ویا این پیشوا که تابع احساسات، تفکرات وتمایلات بشری خود او است ، وازاشتباه عاری نیست، آیا معنی پرستش او را ندارد؟ ومیتواند یك انسان عالی همت را قانع بسازد که وطن پرستی ویا ملت پرستی ویا مسلك پرستی او محض برای حصول مسرت یك انسان مثل خود او است؟

این پاداش گذاشتن نام درتاریخ است، ولی ازچقدر مردمیکه

درتاریخ نام خود را ثبت کرده اند حقیقتاً در حافظهء مردم باقی مانده اند و درجزء اوراق فراموش شده نرفته اند؟

شما ازشخصیت های بزرگی که برای یك جامعه خدمت کرده اند چند تا را میشناسید؟ واز خدمات آنها کدام یك را بیاد دارید؟ وهم آیا برای شخصیکه هستی وزندگی خود را قربان کرده است قناعت داده میتواند؟ آیا او که ازبین مارفته است میتواند بعد ازمرگ به بیند که بیاد وبودش چه مجسمه ها بر پا کرده اند که ازآن راضی وقانع گردد؟ وتحت تاثیر موافق ومخالف واقع نگردیده تابع تاثیرات زمان ومکان نباشد ودرزندگی و مرگ وبعد ازمرگ تاثیر آن برای انسان یکسان باشد. این رضای واقعی وابدی رضای مقدس ایزد آفریدگار است که بالاترین همه قناعت ها وهمه تلاشها وهمه جستجو ها است.

پس ما که میخواهیم برای وطن خود قربان شویم ، برای ملت خود خدمت کنیم، برای عدالت ومساوات جان نثاری نمائیم ازظلم وتجاوز ودستبرد به مال ملت ومردم بپرهیزیم، وبه بشر دوستی ونوع دوستی وملت دوستی وازخود گذری واعتراف به حق دیگران بپردازیم، برای آنست که ما یك عقیده داریم و اساس همه عقاید ما عقیده بخداوند است. چون عقیده بخداوند موجب دیانت است، پس ما بدین عقیده داریم، دین نه تنها عقیدهءما را دربارهءخداوند راسخ میگرداند بلکه راه و روش زندگی عادلانه ووطن خواهانه وملت پرورانه ونوع دوستانه را نیز به یاد داده دراین راه به ما قوت معنوی میدهد.

انهماك بدین عقاید اجتماعی را از بغض وتعصب مبرا میسازد و به آن یك جهان بینی و وسعت نظر می بخشد.

ازاین جهت است که ما روی یك واقعیت، دین را پشتوانهء لاینفك و لایتغیر عقاید خود قبول میکنیم ودیانت اسلامی را به حیث رهنمای خود درعقیده به خدا، درمعاملات به خلق ودراخلاق فردی واجتماعی میدانیم.

هستند کسانیکه عقیده بدین را ارتجاع میدانند، آیا عقیده به دین یك فکر ارتجاعی است یا مترقی؟؟

قبل ازدین مردم به شرك ولادینی والحاد وهمه خرافات میپرداختند. آیا اگر ما مردم را پس براه های قبل ازدین می بریم، خود ما یك حرکت ارتجاعی را سبب نمی شویم؟؟ همچنان هستند کسانیکه دین را زادهء اوهام وخرافات وترس بشری میدانند. ما دین را یك پشتوانه روحی ومعنوی میدانیم که انسانرا از هرخوف وقید آزاد میسازد.

ما بدین اسلام گرویده هستیم، دین اسلام آخرترین وکامل ترین ادیان است که پرستش خدای یگانه، خدمت بخلق خدا وراستی ودرستکاری واخلاق نیك اساس آنست.

قرآن کریم کتاب مسلمانان است. ما به فصاحت وقدرت کلام وبلاغتی که درقرآن کریم می بینیم معتقدیم که این کلام آسمانی است وکسی مثل آنرا آورده نمی تواند. پیغمبر اسلام را ازحیث وظیفه وشخصیت واخلاق وزندگی ومجاهدت او برگزیدهء خدا ویك مثال درخشان کمال آدمیت وانسانیت ومجاهدت درراه حق وعدالت می شناسیم.

یك عده مردم به تعلیمات ومقررات دین ایراد خواهند داشت که

با زندگی عصر نا مساعد است، ولی اصلاً اسلام دینی است که انسان را برای زندگانی عصری ومترقی وپیروی از عقل سلیم مساعد وآماده میسازد.

نزد ما دین اسلام دنیای ما را دنیای محبت وبرادری و مساوات میسازد.

مشروطیت :

میوندوال درسلسلهء اصول پنجگانهء حزبی راجع به مشروطیت شرحی نوشته ودرآن ازاین طرز اداره و وجود آن درکشورهای مختلف جهان ودرکشورهای پسمانده توضیحات داده وسلطنت های مشروطه را با سلطنت های مطلقه درمقایسه گذاشته ضمناً درنوشته های خود نشان داده استکه رژیم های سلطنتی که درجهان طرف قبول باقیمانده عبارتند از رژیم های سلطنتی مشروط- نه رژیم های سلطنتی مطلقه. میوندوال رژیم سلطنتی را دردنیا تنها رژیم قبول شدهء جهانی ندانسته، تغییر رژیم های بعضی کشورها را به جمهوریت ویا دیگر اداره های سیاسی تجارب جدیدی در رژیم های سیاسی میداند.

او میگوید: رژیم سلطنتی همچنانیکه اولین طرز اداره نبوده است، آخرین طرز اداره نیز نمی باشد. چنانچه درفرانسه در نتیجهء انقلاب کبیر یکسر با تاریخ خدا حافظی شد وهمه چیز بدست مردم قرار گرفت. این انقلاب درانگلستان نیز واقع شد که قدرت را به پارلمان منتقل نمود ولی رژیم حفظ گردید.

میوندوال میگوید:

درتغییر رژیم اگر اصل حقوقی آن مدار نظر نبوده وتطبیق نمی شود، دراین حالت مملکت جز آنکه درتحت ادارهء سلاطین بی تاج باقی بماند چیز دیگری بدست نخواهد آورد. مخصوصاً که این گونه رژیم ها نظامی نیز باشند.

او میگوید: این رژیم های نظامی معمولاً اصول استبدادی را بوسیلهء اردو تطبیق میکنند، ودراین نوع رژیم ها خسارهء که ملت ها می بینند آنست که ایشان همان پارلمان آزاد وحکومت انتخابی راکه در سابق داشتندنیزازدست میدهند ودرتحت یك دیکتارتوری مطلقزندگی میکنند. که درحقیقت بغیر از تغییر بادار معنی و مفهوم دیگری ندارد. چونکه بعد از اینگونه تغییر رژیم کشورها بزودی دارای قانون اساسی نمیشوند واگر شوند چنان قانون میداشته باشند که به منفعت رژیم بر سر اقتدار میباشد، ازطرف دیگر اگر در قانون جدید رژیم های جدید اصول انتخابات حکومت ویا رئیس دولت را نیز بگنجانند، آنرا عملی نمی سازند، وکوشش میکنند که اداره در دست شان تا مادام الحیات باقی بماند. چنانچه سکارنو خود را رئیس جمهور عمری ساخته بود وررژیم های آلمان هتلری یا هسپانیه فرانکو از این قرا ر بوده است. لذا دراین چنین تحولات حکومت و سخت گیری وخودسری چنین سلاطین بی تاج آزادی هائیراکه مردم بآن معتاد شده بودند نیز مقید میگرداند.

میوندوال میگوید: اصول سلطنتی که با جبر تاریخ بجا مانده اند نیز اصول سلطنت های مشروطه میباشند، نه سلطنت های مطلقه.

تبصره:

قبل از آنکه به تشریح اصل سوم دکتورین حزب که تحت عنوان «ملیت»ازطرف میوندوال فقید برشته، تحریر درآورده شده است بپردازم، لازم شمردم قسماً روحیه وموقف خود میوندوال را درچار چوب دانش اصلی ومفهوم واقعی ملیت شرح دهم تا خوانندگان قبل از آنکه به ماهیت نوشته اش پی ببرند خود اورا روشن تر شناسند:

میوندوال فقید فدای ملت شد واصل ملیت ستون فقرات زندگی سیاسی او را تشکیل میداد وسعی مینمود این اصل را درهمه‌ءوجوه زندگی معنوی مردم افغانستان آشکار سازد، وراز آن نیرو ها نیرا باز **جوید که آفریننده وپاس دارنده‌ء جوامع سیاسی درافغانستان باشد وراه تکامل آزادانه‌ءنیرو های ملی را درجامعه‌ءافغانستان هموار سازد.**

میوندوال فقید عقیده داشت که میهن دوستی وملت پرستی در زندگی مردم افغانستان بهم آمیخته است، او نیروی حاکم براین یگانگی را روح ملی مینامید وعقیده داشت که روح هر ملت ازتاریخ ودین واندازه‌ءآزادی سیاسی اش چه از لحاظ تاثیر وچه از لحاظ کیفیت جدائی پذیر نبوده سخت بهم پیوسته اند.

روی این عقیده حکمرویان افغانستان وهیت مربوط بایشان همینکه معیار ارزش سیاسی، ملی ومعنوی میوندوال را درك و احساس کردند بامساعی کاذب ویا استفاده ازعناصر همکار ویا همدستی همدستان خود درتلاش سیه کاری علیه میوندوال شدند، وسعی داشتند شخصیت ملی وحقوقی او را که یگانه خار چشم دربار واغیار وهمکاران آنها درداخل وخارج افغانستان بود لطمه بزنند.

میوندوال فقید نه پایه‌ء غربی داشت ونه پایه‌ء شرقی، استواری او جز بر پایه‌ء ملی پایه‌ء دیگری نبود، وتمام کسانیکه برپایه‌ء شرق ویاغرب استوار بودند دشمن میوندوال بودند.

افغانستان خیلی گران آمد ومردم مملکت را دربهت وحیرت انداخت وآنانیکه باارزش معنوی وشخصیت علمی این مرد آشنا بودند غرق اندوه وماتم شدند. درمحافل ومنازل مردم جز تاثر خبری نبود. درمکاتب وحلقه های علم وفرهنگ خبر این قتل انعکاس ناگوار نمود تا جائیکه با وجود حاکمیت حکومت آدمکشان بازهم از ابراز تبصره واظهار تاثر درهیچ جای خود داری نمی گردید. من ناظر یك تعداد منازل درقرب وجوار خود بودم که بااستماع این خبر رادیو های شانرا خاموش کردند وهفته ها صدای موزیك بگوش نمی رسید.

قتل میَوندوال که بخاطر برداشتن یك شخصیت مبارز گرانمایهء ملی از سر راه مقاصد شوم ارتجاع وتطبیق اهداف اجنبی صورت گرفت درحقیقت پردهء ارتجاع را بیشتر درید.

این یگانه جرم وگناه دستگاه آدمکش نبود که نمود آنها مملکت را نیز درکام اجنبی فرو بردند تاجائیکه خود هم روی سعادت ندیدند، ویا دست دوستان شان بکیفر کردار رسیدند.

اکنون روح میوندوال فقید که بحق ایمان داشت بازهم مطمئن است که مردم بحق میرسند وباطل را ازدر میرانند طوریکه پیوسته میگفت:

میرسد مردیکه زنجیر غلامان بشکند
دیده ام از روزن دیوار زندان شما

نویسندهء این کتاب

غربیها بعد ازآنکه میوندوال شهید دریکی ازبیانیه هایش درسال ۱۳٤٥هـ.ش که درمجمع ملل متحد ایرادکرد ودرآن مداخلهء امریکا را در ویتنام تقبیح نمود وتجاوز اسرائیل را بر اعراب که ازطرف امریکا تقویه میگردید نکوهش کرد واین بیانیه مغایر سیاست سازشکارانهء هیئت اقتدار افغانستان نیز بود درپی آن شدند تا ازمیوندوال انتقام بگیرند، لهذا دسیسهء را از طریق مجلهء «رامپارتس» که یك نشریهءورشکست شدهء درامریکا بود وبرای بدست آوردن پول بانشر موضوعات وسیله میجست راه انداخت.باوجود آنهم مجلهء متذکره که نمی توانست اتهام بندد و دروغ بنویسد از وجود، سی.آی.ای. تا درجهء کابینه درحکومت قبل ازحکومت میوندوال ذکر کرده بود، ولی هیئت اقتدار افغانستان وحکومت امریکا که هر دو می خواستند از آن برضد میوندوال فقید بهره برداری سیاسی نمایند واین اصل را هنگام حکومت قبل از حکومت میوندوال مسکوت گذاشته بودند، این وقت باصطلاح، بلای آرد برسرکندو زده، ازهردوجانب با جدیت وسرعت هرچه تمامتر فشار آورده سعی کردند نشریهءمجلهء رامپارتس را متوجه حکومت میوندوال که این زمان رویکار بود بسازند، چنانچه امریکا چند صد نسخه ازمجلهء رامپارتس راحاوی این نوشته بتاریخ اول اپریل ۱۹٦٦ عیسوی درظرف ٢٤ ساعت به تمام مطبوعات جهان پخش نمود ویدین وسیله میخواست اذهان مردم را علیه میوندوال مغشوش سازد. چونکه رسم ارباب مطلب همین است، هنگامیکه خواسته باشند شخصیتهای ملی ومجاهد را درجوامع مورد نظر ازجلو مقاصد خویش بر دارند، نخست آنها را به نوکری خود متهم میکنند، چنانچه انگلیس ها عین

این عمل را درمورد مرحوم سیدجمال الدین افغان انجام دادند، هنگامیکه سید میخواست ازترکیه به ایران مسافرت نموده کار ناصرالدین شاه راکه درخدمت انگلیس سلطنت میکرد تمام سازد انگلیس ها برای اینکه وجود ناصرالدین شاه را درایران لازمی وخود اورا یك عنصر مفید وملی برای ایران وانمود کنند سعی نمودند ورود سیدجمال الدین را به ایران خدمتگذاری برای انگلیس ها نشان بدهند. بنا برآن تبلیغ نمودند که کرایه کشتی سیدجمال الدین را درمسافرتش به ایران پسرداکتر ولف انگلیس پرداخته است.

هکذا گاندهی وجواهر لال نهرو را درهند شاگردان مدرسهء انتلیجنت سرویس برطانیه خوانده وتبلیغ مینمودند که ایشان هندوستان را بسوی منظور بریطانیا میکشانند. دشمنی وعداوت شوروی هم که نقشهء اشغال افغانستان را درسر داشت بامیوندوال معلوم ومشهود بود، تا جائیکه شوروی برای تطبیق نقشهء شومش که امروز درافغانستان پیاده نموده است او را توسط نوکران ونمایندگان خود به قتل رسانید.

ازداخل کشور هیئت اقتدار ودارودسته اش بشدت هرچه تمامتر کوشش کردند هنگامهء مجلهء رامپارتس راکه با میوندوال به هیچ وجه ارتباط نداشت طوری دامن زنند که مردم درپی مفهوم اصل نشریه واینکه چه گفته وچه نوشته است نشوند، فقط وفقط قبول کنند که مجلهء رامپارتس گفته است، دست سی. آی. ای. تا به سویه کابینه درافغانستان دراز بوده است.

دستگاه تبلیغاتی اقتدار درافغانستان مجال تحقیق را برای مردم نداد تا بدانند مراد ازاین کابینه کدام کابینه میباشد وبازهم این کلمه چگونه از اعضای کابینه گذشت وبرئیس کابینه پیوست.

لهذا ازیکطرف درمیان مردمی که متاسفانه همه چیز را از راه گوش میگیرند این هنگامه را برضد میوندوال فقید پخش کردند وازجانب دیگر بالوسیلهء جراندیکه درظاهر ملی و درحقیقت از دستگاه دولت تدویر وتمویل میگردیدند به جائیکه خود نرسیده بودنداین دسیسه شوم را فرستادند، ازطرفی هم کوشش کردند درپارلمان ازاین ناحیه سر وصدائی بلند کنند، ولی پارلمان با وجودیکه اعضایش تا ازچینل قبول اقتدار درافغانستان نگذشته بود عضو پارلمان شده نمی توانست وهمیشه مطابق فرمایش هیئت اقتدار رفتار مینمود، دراین قسمت نه تنها خاموش ماند و موضوع را درپارلمان مطرح ننمود بلکه واضحاً دریافت که دولت خود یك دسیسهء ضد ملی را علیه یك شخصیت ملی راه انداخته می خواهد ارزش معنوی او را لطمه بزنند، بنا برآن ازبحث دراین باره خوداری نمود.

دولت وقت برای این منظور «مکسول» نمایندء روزنامهء تایمز لندن را ازدهلی جدید دعوت نمود تا قناعت او را با سر وصدائیکه راه انداخته است حاصل وآنچه را مجلهء رامپارتس نکرده بود این روز نامه با پیوند زدن نام میوندوال صورت دهد. ولی این نماینده نیز با وجودیکه سود وسوغات زیاد هم دریافت داشته بود هنگام بازگشت نتوانست موضوع را جعل کند. بنابرآن بتاریخ ۲۱ اپریل همان سال درجریدهء تایمز نوشت که : «درکابل چنین آوازه است» ولی نگفت که چنین واقعیت است، چونکه میدانست دسیسه ایست که ازطرف هیئت اقتدار افغانستان با همدستی عناصر اجنبی براه انداخته میشود.

محمد داود، پسر عم ظاهرشاه که درمیان مردم فعال مایشاء

وپادشاه بی تاج افغانستان لقب گرفت، میوندوال را کشت، او را خائن و وطن فروش وجاسوس گفت: واین بدان می ماند که انگلیس ها سیدجمال الدین را نماینده‌ءخود خوانده بودند، درحالیکه ماهیت حقوقی وچهره‌ء سیاسی واجتماعی خود این فرمانروایانرا که عناصر صدیق وارزنده‌ء افغانستان را نا بود کرده اند قسمت های مختلف این کتاب درست توانسته است تمثیل کند. داود ونعیم دو برادر دردوره‌ء سلطنت نیم قرنه‌ء ظاهرشاه چون دو مار زنگی بودند که بر دوستی ودشمنی آنها نمی شد اعتماد نمود. این دو برادر علاوه برآنکه صاحب مقامات بزرگ دولتی بودند مدتی را کنار رفتند و در دوره‌ء بیکاری شان اکت مخالفت با سلطنت میکردند که درحقیقت برای خود جای خالی مینمودند . اگر چه در دوره بیکاری هم چون سایر اعضای ممتاز خانواده سلطنتی از اعزاز و اکرام کافی بر خوردار بودند - تا جائیکه حتی دختران و پسران خوردسال شانرا ملازمین وزارت دربار سلطنتی براسپ های قد کوتاه تبتی سوار مینمودند و سوارکاری می آموختند ولی آنها در نتیجه سازشی که با یك کشور خارجی (شوروی) نمودند سلطنت را با مملکت رویهمرفته بباد فنا دادند ویك عده شخصیت های ارزنده‌ء کشور را بخاطر ارضای خاطر اجنبی وتامین جاه وجلال برای خود شان کشتند. ولی چون دوستی اجنبی که پایه‌ء جز تامین اهداف سیاسی خودش ندارد پایدار نماند وهم خود شان وهم اطفال کوچك آنها را که جرم وقصوری نداشتند قتل عام نمود.

یکی از نویسندگان دریکی ازکتب اینگونه سیه کاریهای مبتلایان بمرض «ستروتایپ» را توضیح نموده میگوید: بمن وطن فروش

میگویند، ولی من درطول زندگی بخاطر ندارم کسی چیزیرا بنام وطن ازمن بخرد، اگر وطن چیزی باشد که فروخته شده بتواند، پس باید آنرا کسانی بفروشند که وطن را دراختیار دارند، نه منکه هیچ چیزی ازاین وطن را در دست ندارم.

لهذا اینجا نیز میتوان گفت که اگر چیزی بنام وطن فروخته شده است آنرا نیز کسانیکه صلاحیت واختیار وطن را بدست داشته فروخته اند.

بخاطر دارم میوندوال فقید دریکی ازخطابه هایش که در محضر عده، کثیری ازمردم ایراد کرده بود این رباعی را قرائت نمود.

این سرکه نشان سر پرستی است
امروز جدا زقید هستی است
با دیده، عبرتش به بینید
این عاقبت وطن پرستی است

میوندوال فقید هیچ یك فعالیت اختفائی وپس پرده نداشت مبارزه، او علیه مطلقیت وفردیت یك مبارزه،حقوقی علنی بود، میوندوال فقید کشته، دست خائنانه وطن فروشانی واقع گردیدکه پیوسته بقای خودرا درفنای مبارزین صدیق جامعه سراغ می نمودند.

میوندوال سیاست اختفا را سخت نکوهش میکرد، چنانچه در یکی ازنوشته هایش که درشماره، (٦٠) ٢ دلو ١٣٤٧ هـ.ش جریده، «ملی مساوات» منتشر گردید گفته است.

وزارت خارجه،افغانستان ازبدوتاسیس تا کنون بشکل یك اداره، محرمانه وموسسه، اسرار ورموز آمده است ومامورینش هم به نحوی

تربیه میشوند که سخنان شخصی وفامیلی خود را هم پوشیده نگهدارند او میگوید: «درست است که در وزارت خارجه باید برخی از مسایل لازمه (به نفع ملت ومملکت) تا وقتی که موقع افشای آن نرسیده باشد پوشیده بمانند، ولی این مسایل شامل صد فی صد جریانات سیاسی نمی باشند». میوندوال اینروش را دراین عصریکه شعور سیاسی بیدار گردیده ومردم را به دریافتن مقدرات زندگی خویش دلچسپ است لازم نمی دانست. او میگفت: «این سنت معمولاً از اسلاف به اخلاف انتقال میکند، وبرای مثال مسلهء پشتونستان را ازهمان آغاز آن یعنی زمان انفکاك ولایات شرقی افغانستان ازهیکل سیاسی آن، وبعد ازآن فاجعهء امضای خط تحمیلی دیورند ذکر میکند که همواره درنزد حکومت ها ورجال دربارهای افغانی پوشیده بوده است، ومردم وقتی ازمسایل آن اطلاع یافته اند که درجلو آنها یك مسلهءواقع شده وتثبیت کرده را گذاشته اند. اگر چه آن واقعه به منزلت پیغام مرگ برای مردم بوده است.

میوندوال علت این سیاست اختفا را آن دانسته است که امرا وحکمرانان افغانی مملکت را جزو مواریث شخصی خود شمرده بودند وطوریکه میخواستند با مقدرات آن بازی میکردند.

میوندوال ازفرستادن هیئتی به تهران در دورهء حکومت انتقالی تذکر داده میگوید: «این رجال دربارهء پشتونستان حرف زدند، ولی مردم خبر نداشتند این حرف های سیاسی چه بود؟ اگر به نفع ما بود چرا با حقایق آن افشا نگردید؟؟ واگر به ضرر ما بود چرا اقدام کردند؟؟ » این گفتگوهای انحصاری دور از آگاهی ملت ها پیوسته مردم دشمنی

هائی را بین ملت ها بوجود آورده است که تقصیر آن تنها وتنها بدوش حکمرانان وحکومتهائیست که بعد ها درمیان ملت های شان وجود نداشته اند.

هکذا میوندوال سیاست اختفائی ومذاکرات محرمانهء هیئت اقتدار افغانستان را با مهمانان عزیز القدر ایرانی شان دربارهء مسلهء آب هیرمند نیز تذکر داده میگوید: مردم ما نمی دانند که چه واقع شد؟؟ واین مسلهء بسیار مهم ملی وحیاتی مردم افغانستان تا کجاها رسید؟ اگر فرضاً دراین مسله هم مانند مسلهء پشتونستان خطاهائی روی دهد عواقب آن درحیات ملی ما و مناسبات آیندهء بین دوملت هم دین وهم کیش وهم زبان وبرادر ونزدیك بهم چه خواهد بود؟؟.

میوندوال وزارت خارجه را یك موسسهء حفظ منافع بسیار مهم ملی سیاسی مردم افغانستان میداند وآنرا وزارت یك شخص یا چند نفر نمی شناسد که مقدرات آنرا مطابق منافع محدود وتوان خود بسنجند. او میگوید: مردم باید از جریان امور حیاتی خود واقف باشند زیرا این خطاها درتاریخ ما تکرار شده است، امیر دوست محمدخان درقرن نزدهم دربارهء استرداد پشاور واستخلاص آن از دست سکهها بدولت هند برطانوی رجوع کرد، چون دولت هند برطانوی خود چشم آز استعماری را بدان دوخته بود مراجعهء امیر نتیجه نداد. بازبه امپراطوری روسیه وایران وغیره رجوع نمود که بازهم سودی از آن بدست نیامد. ولی درتمام این جریانها ملت بی خبر ماند وبکسی از این اسراراطلاع داده نشد. ونتیجهء آن همان بود که درسال ۱۸۳۹ میلادی لشکریان اندس بر ملت افغان مظلوم حمله آوردند وملت مارا غافلگیر کردند. درآن وقت امیر

هم که ازملت نیروی نمی گرفت تسلیم شد واورا به هندوستان فراری ساختند، ولی بار دفاع وطن وخسارات وارده آن اعمال سیاسی بدوش نیرومند مردم ما افتاد. او علاوه کرده میگوید: مردم ازخود وآزادی خود دفاع کردند وزیان آن خطاهای سیاسی را بدوش کشیدند، ولی باچه قیمت؟؟ قیمتی که بسیار گزاف وتحمل فرسابود.

میوندوال این سهو را تنها درهمین جا متوقف نمی داند. او میگوید: پیش از جنگ دوم افغان بازهم امیرشیرعلی خان این سهو راتکرار نموده ملت راغافل وبی خبر نگهداشت ، سید نورمحمد شاه صدراعظم را به راولپندی برای مذاکره فرستاد. وچون ناکام شد دستی به جنرال کوفمان حکمران روس تاشکند دراز کرد که بازهم ملت ازاین جریانات مطلع نبود، وسیاست اختفا بر دربار حکم میراند. چون درنتیجهء این طرزالعمل ها یك بار دیگر افغانستان عزیز مورد تطاول قوای برطانوی قرار گرفت، امیر با درباریان پوشیده کار خود تنها ماند واز ملت نیرو نمی گرفت، وملت هم ازمقدرات خود واقف نبود، لهذا پای تخت مملکت را به اجنبی گذاشت وخودش باحسرت واندوه وناکامی درمزارشریف جان داد.

میوندوال فقید که حافظ حقیقی این خاك رامردم آن میداند ومیگوید: زیان های خطاهای سیاسی را هم مردم میکشند وفقر وبدبختی ها هم برایشان طاری میشود لهذا می باید این مردم ازمقدرات حیاتی خود نیز آگاه نگهداشته شوند تا دراوقات خطر بتوانند باچشم باز وآگاهی از اوضاع جاریه، ازمقدرات وزندگانی وشرف ملی خود دفاع نمایند.

او میگفت: وزارت خارجه نباید یك موسسهء سر پوشیدهء مرموز باشد. باید مردم آنرا یك دستگاه عاقل وهوشیارملی خودبشناسند. این دستگاه دراوقات لازمه باید نتایج اقدامات خود را بطور واضح و روشن باطلاع مردم برساند، وحتی دربرخی مسایل بسیار مهم ملی رای مردم را بخواهد .

اومیگفت: درافغانستان بسا رجال صاحب رای وکار آگاه وتجربه کار وسرد وگرم دیدهء وجود دارند که درموارد مهمهء ملی آرای صائبی دارند، اگر وزارت خارجه یك موسسهء سربستهء پوشیدهء مورد انحصار نباشد ممکن است این گونه اشخاص درموارد لازمه آن موسسه درحفظ منافع ملی همکاریها نمایند، که نتیجهٔ آن نگهداری عاقلانهء شئون ملی ویالااقل آگاهی مامورین آن سازمان ازآرای عامه خواهد بود وهم شاید بدین وسایل ازخطاها جلوگیری شود وفردا که حتماً موقع حساب آمدنی است بارمسؤلیت مامورین مربوطه سبك باشد.

پس میوندوال که مخالف سیاست اختفا بود -دشمن جدی جاسوس و جاسوسی هم بود -چونکه جاسوسی در ذات خود یك فعالیت اختفائی و انجام یك عمل مرموز پس پرده است. این عمل مرموز پس پرده و این فعالیت اختفایی را در افغانستان معمولاً قدرت های مایشائی و حکمروایان مطلق العنان بکمك چاکران و عناصر مزدور شان رواج دادند .این خودمختاران بلا مسولیت در تاریخ افغانستان سرنوشت ملیونها افغانرا به ملعبه گرفتند ویا حکومات و نمایندگان آنان و حلقه های مطلوب خارجی مسائل مورد نظر شانرا بنام افغانستان مطرح نمودند - ولی مردم افغانستان نمی دانستند مسائل مطرح بحث

چیست و چه تصمیم و تعهد و موافقتی بنام کشور شان بعمل آورده شده اســـت.

از کشورهای مختلف بنام افغانستان قروض کمر شکن گرفتند ولی مردم افغانستان ندانستند این پولها چه شد و این قروض روی کدام ضرورت صورت گرفت و گرفتن این قروض بنام چنین مصارف اقتصادی و حسابی لازم بود یا نه؟ ؟ زیرا کشور های قرضه دهنده به هیچ وجه دست به جیب نمی برند و قرضه نمی دهند تا منافع سیاسی ویا اقتصادی برای خود در آن قرضه مضمرنداشته باشند .

یکی قرضه داد و مصارف آنرا طوری در اختیارخود گرفت که بدرد متخصصین کشور خودش خورد واز روی مصرف مجرائی گرفت . بنابران سعی نمود بجا و بیجا هر چه بیشتر مصرف کند تا بیشتر مجرائی بگیرد - چون کمپنی موریسن در پروژه ها ی وادی هلمند و ساختمان بند های عظیم آب گردان که افغانستان تا همین امروز که سی سال از ختم کار آن میگذرد نتوانسته است کوچکترین استفاده را از آن نصیب شود .

دیگری قرضه داد چیزی را که بلای جان مردم بیدفاع افغانستان بود - و آن عبارت از اسلحه «کهنه » از مود رفته شوروی بود که صرف

نـوت: این وضع را مردم افغانستان برای بارسوم نیز مواجه گردیده، درنتیجه، حفظ سیاست اختفائی وحاکمیت منحصر بفرد چهل ساله، ظاهرشاه وحکومت دیکتاتوری وفعال مایشائی پنج ساله، پسر عمش داود که هر دوجز با عده محدود درباریان انحصاری و افراد پوشیده کار شان با سایر افراد ملت نمی توانستند کنارآیند افغانستان را یک باردیگر درکام استعمار روس فرو بردند، وبار دفاع وتحمل همه ادبار وبدبختی ها را بدوش ملت مظلوم افغانستان که ازهمه مجاری ونیرنگ بی خبر بودند باقی گذاشتند.

فصل اول

دوران مــدرسه

چهل وپنج سال پیش دریکی از روزهای که سرزمین ما با طلیعهء خورشید بهاری وگسترش اشعهء زرینش گرم وتابنده شده بود سبزه ها سرازبستر خواب برداشته ولالهء صحرا پیاله گردانی داشت. درختان آبستن ثمر رسانی بودند وپرندگان در تلاش لانه سازی. خون تازه درعروق وشرائین همه درگردش آمده هوس جنبش در روندگان وخزندگان پدیدار گشته بود دروازه صنف هشت مکتب حبیبیه باز شد وپسری وارد گردید که سیمایش نمایندگی ازتمکین او داشت. به معلمی که درس میداد تعظیم کرد وگفت، من تازه با تبدیلی از مکتب غازی شامل این صنف شده ام . اجازهء نشستن یافت وبدین ترتیب هر تعدادیکه بودیم یك نفر دیگر را بیشتر درقطار خود یافتیم.

این پسر محمد هاشم نام داشت. پدرش مولوی عبدالحلیم ازباشندگان مقر بود. مقر درعرض راه بین کابل وقندهار واقع است. مادرش مربوط به قبیلهء **آخندزاده گان** احمدزائی مقیم لوگر میباشد. احمد زائی هم یکی ازقبایل بزرگ افغانستان است که قسمت اعظم آن درشمال شرق وبعضی قسمت های اطراف گردیز واقع است. یك قسمت

برای سرکوب سازی مردم تهی دست افغانستان کافی بود ولی در دفاع کشور هیچ گونه استفاده یی از آن بعمل آمده نمی توانست .

این اسلحه به سه علت در افغانستان انبار شد - یکی اینکه روسها بدین وسیله خواستند اسلحه کهنه شانرا در بدل اخذ مواد ومتاع ارزشمند از افغانستان مبادله کرده باشند و از این طریق خود در میان اردوی افغانستان بنام معلم ومشاور و رهنما وغیره، سلاح مذکور راه یابند و عده یی را هم از این طریق بکشورشان برده تعویض و تغیرعقیده بدهند.

دوم اینکه عناصر مزدور خودشانرا بوسیله آن بتوانند بر سر قدرت نگهدارند .

سوم موقع ضرورت با این اسلحه نیروی ملی را در افغانستان از بین برده اردو را ضعیف و فاقد قدرت مقاومت سازند تا بعد خود شان با نیروی تازه دم و اسلحه پیشرفته بکشورافغانستان بتازند . چنانچه این عمل را شوروی بتاریخ ۲۶ دیسمبر ۱۹۷۹ عیسوی در نتیجه همان سیاست اختفائی حکمرانان افغانستان و غفلت شان و خیانت عده یی از عناصر خائن ووطن فروش انجام دادند و مردم افغانستان جز تماشاگر صحنه چیزی دیگری نبودند. و چیزی دیگری هم نمیتوانستند باشند چونکه سادیزم داودکه زمینه این تجاوز را مهیا نمود کمتر از سادیزم دراکولای پنجصد سال قبل رومانی بود . در اندك اعتراض و خورده گیری بر داود صد ها سر زنده و تن ارزنده بدار نابودی کشانیده میشد.

دراکولا نیز آنچه در روی پرده سینما می بینید نبود -و «ولادیت» ملقب به دراکولا بود که در سال ۱٤۷٦ عیسوی در گذشت

. این شخص حکمروای مستبد و ستمگری بود که بر منطقه ولا چیای رومانیا با داشتن سادیزم حکمروایی داشت .ولی روشهای خشن وستمگران زور گوئی که برای کردار نادرست خود دلیل سراغ میکنند، درتبرئهء دراکولا میگویند؛ او برای مردم رومانیا می جنگید، یکی از نویسندگان رومانی نوشته است که : «منظور واقعی دراکولا اصلاح اخلاق وعادات مردم بود».

ولی اگر اصلاح اخلاق وعادات مردم طوریکه درقاموس ستمگران آمده است این باشد که برای آنکه همسایهء خود ترکیه را که فکر حمله بر رومانیا داشت بترساند، هزاران تبعهء خود را داربزند وآنها را به چوب به بندد ودرامتداد سرحدات ترکیه بنمایش گذارد جز عمل یك مردی دیوانه چیز دیگری نبوده واصلاح اخلاق و عادات مردم نیز نباید با این ستمگری وتوسط این مرد ستمگر صورت بگیرد.

دراکولا که (پسر شیطان) معنی دارد هنگامیکه سائلی را میدیدکه نان میطلبد ازدیدن او عصبانی میگشت وهمهء سائلین را برای خوردن غذا دریك تالار بزرگی دعوت میکرد، بعد دروازه های تالار را می بست وتالار را آتش میزد.

هنگامیکه یك عده نمایندگان ترك بدربار او آمدند وکلاهای شانرا ازسر نبرداشته بنرمی گفتند: «این رسم کشور ما است» دراکولا درجواب گفت: برای اینکه شما را درا نهماك باین رسم کشورتان بیشتر کمك کرده باشم امرداد کلاهای شانرا برفرق های شان میخکوب نمایند.

دراکولا درشش سال حکمروائی خود بیش ازیکصد هزار نفراز مردم کشور خودرا کشت و این کشتار راهم با شکنجه وعذاب صورت

داد.

تا اینکه بالاخره سرخود او را ترکها ازتنش جداکردند وبه قسطنطینه فرستادند.

آنچه امروز مردم ازاعمال دراکولا در روی پرده‌ءسینما می بینند چیزیست که یك نفر نویسنده‌ء انگلیس بنام «برام ستاکر» درسال ۱۸۹۶ عیسوی با انتباهیکه ازظلم واستبداد بی حد وحصر این مرد گرفته بود چنین داستانی مرتب نمود.

ولی حیرت انگیز تر ازآن چیست که آنچه را شهزاده‌ء رومانی بنام دراکولا پنجصد سال قبل عمل کرده بود، سردار افغانی بنام داود آنرا پنجصد سال بعد نیز درمورد مردان ارزنده‌ء افغانستان عمل نمود.

این شیفتگان فرمانروائی واین پروانه های شمع قدرت و دارائی افغانستان که چون مور برتن درخت خشکیده‌ء این ملك چسپیده اند وآخرین عصاره‌ء آثار زندگی را ازریشه های نحیف وجان سپرده اش می مکند باید بدانند که این درخت دیگر بر نمی دهد و این کشوردیگر ثمری ندارد، بگذارند تا بپای خود بایستد یا درپای خود خاکستر شود.

ملیت :

میوندوال فقید قسمت سوم اصل دکتورین مترقی دموکرات را درباره‌ء ملیت نوشته است وچون اصل «ملیت» مبانی وطن دوستی ومحك شناسائی اراده وعقیده‌ءفرد درعلایقش به کشور وجامعه‌ء او است بنا برآن فشرده‌ء از اصل ملیت را درج این کتاب میکنیم تا خواننده بتواند ازعمق افاده، موقف اصلی او را دراین رشته نیز درك

کنند.

میوندوال فقید درحالیکه اتباع یك کشور را برخوردار از حقوق ملیت آن کشور میشناسد اصل ملیت را بحیث یك مفکوره، سیاسی بالاتر ازداشتن یك تذکره، تابعیت میداند، میوندوال بعد از آنکه نظر برخی ازمورخین را درمورد اینکه ملیت را زاده، تحولات قرن نزدهم اروپا دانسته و دوجنگ بزرگ جهانی را ازآن ناشی میشناختند ویا سرایت انظار ملی را ازروی غلط فهمی درقاره های دیگر یك عمل تقلیدی تصور میکردند توضیح نموده است. مساعی برخی ازکشورها را درتثبیت قدامت علم وفرهنگ وتاریخ شان نسبت به دیگران که درنتیجه، آن حس مهتری وبهتری عرض وجود نمود نیز شرح داده است، میوندوال فقید حس تبعیض وبرتری نژاد را درمیان ملل واقوام نیز ناشی ازهمین حس شناخته است که درنتیجه، آن نژاد سفید این تفوق را مختص بخود گردانید.

او میگوید: همچنانیکه یك عده ملت ها ملیت های خویش را بهتر وبالاتر ازدیگران دانستند، ملیت ملل محکوم اقلیت وملت های محروم نیز بصورت یك عکس العمل به مقابل این تفوق پسندان تبارز نموده وشکل مبارزه، جدی وآزادی خواهانه وضد استبداد و ضد استعمار را بخود گرفت، ومانند دیویکه ازخواب بیدار شده باشد حلقه های باداران بشریت را بلرزه درآورد.

میوندوال فقید که آغاز حس ملیت را ازعلاقه با فامیل وخانواده میداند واز آنجا به عشیره وقبیله پسندی سرایت کرده است، ناسیونالیزم اروپا را نیز چیزی بهتر ازحس قبیله پسندی نمی شناسد، چونکه درآن

نیز اطاعت وانقیاد مطلق به پیشوا و تعصب ودشمنی به ملیت های دیگر مضمر بوده وبه ملیتاریزم وتلاش نظامی منجر شده است، موصوف ناسیونالیزم کنونی اروپا را درعین حالیکه دارای وجهه ء نظامی میشناسد و درآن یك تلاش استفاده ء سیاسی ومنفعت اقتصادی را متضمن میداند درمعنی بازهم آنرا همان کوشش برتر شدن ازدیگران میخواند.

میوندوال فقید میگوید: درموردملیت چنین تصور میرفت که با پخش علم وتخنیك ونزدیك شدن فواصل وسرعت زمان ، ملیت درائر بوجود آمدن ایدیالوژی های جدیدیك خصلت مربوط به دوره ء قدیم دانسته خواهد شد. ولی دردنیای سوسیالیزم که یك نوع بین الملیت را نیز احتوا میکرد ریشه های ملیت هم به مفهوم کلتوری و هم به مفهوم سیاسی مجدداً تبارز کرده است. چنانچه مبارزات کشور های اروپای شرقی برای اقتدارملی وهم کشمکش سوسیالیزم زرد وسفید زاده ءاحساسات ملی است.

لهذا ریشه ء ملیت به حیث یك ضرورت حیاتی علاوه براینکه یك موضوع حسی وشعوریست، دراوضاع موجوده بین المللی قوت گرفته است وهر قدر زمینه اتصالات بین المللی بیشتر میگردد با ارتباطات بین المللی ومساعی منطقوی وتعاون اقتصادی وسیاسی ونظامی بین کشورها نزدیکی فراهم میگردد. کشورها حتی درسایه ءموسسات بین المللی یك اندازه ازصلاحیت های خود را به همچو موسسات واگذار میگردند، ولی با آنهم که بین الملیت ازیکطرف پیشرفت میکند به همان اندازه ملیت نیز ریشه ءمحکمتر پیدا مینماید، چونکه در پرتو زندگی

بین المللی وجود ملیت معرف هر واحد یست که بصورت مجموعی زنجیر بین المللی را تشکیل میدهد. واین زنجیر هر قدر سلسله پیداکند به همان اندازه حلقه های آن محکمتر وبامقاومت تر میگردد.

میوندوال ملیت را ازنظر روابط بین المللی بحیث اینکه یك ملت بتواند یك واحد قابل حساب باشد درحیات ملت ها یك ضرورت مبرم میداند واز نظرحیات ملی ملیت را برای قوام ملت ها وساختمان سیاسی واقتصادی آنها یك ضرورت میشناسد.

میوندوال میگوید: ما ملیت را درتاریخ شاهد تهاجمات فرمانروایان وکشورکشایان می بینیم که درآن اساس اجتماع به حکمروائی یکنفر زمامدار مربوط بوده وقدرت اداری ونظامی زمامدار وضرورت جمع آوری مالیات وخراج یك ملت را ازتوده های تحت اداره بوجود آورده است.

اساس اینگونه اجتماعات، کشور کشائی وفرمان فرمائی بوده است. این اساس مخصوصاً درجریاناتی دیده میشود که بعد ازسقوط امپراطوری روم وشارلمان وناپلیون، امکان اینکه جهان درتحت اداره یك نفر فرمان فرما باشد غلط ثابت گردید، مخصوصاً که بعد ازناپلیون تجزیه قلرو او احساسات ملی را درملت های محکوم بوجود آورد ودرهر کدام حس تفوق پسندی وآقائی جهانی را تحریك کرد.

او میگوید: محرك ابتدائی همبستگی ملی وتبارز ملی عوامل اقتصادی بوده، لهذاطبقه استثمار کننده وحاکمه برای حفظ منافع وامتیازات خود درداخل یك ساحه معین حدود ملی را بوجود می آوردند وحس ملیت درحالت ضعف دولت بغرض دفاع ودر حالت قوت

بغرض تجاوز استعمال میگردید. درصورت ضعف دولت علایق دینی، نژادی ولسانی افراد ملت وخطر دستبرد برآن تبارز داده میشد، ودرصورت قدرت دولت ضرورت اراضی جدید، مالیات جدید وامثال آن علت تجاوز دانسته میشد.

احساسات ملیت رویهمرفته ازطرف دولت ها به قسمی استخدام میگردد که درداخل سبب یك تسلط حاکمانه وپایدار بوده ودرخارج سبب پیشرفت ونفوذ می بود. درصورت تجاوز ویا دفاع، درهردو صورت دولت ها ملتفت بودند که برای آنها ضرورت یك انضباط داخله دراثر موضوع ملیت بصورت مشروع فراهم میگردد.

میوندوال میگوید: دروقتی که رقابت های اقتصادی به استعمار وامپریالیزم منجر گردید وتصادم منافع دول امپریالیستی وسرمایه داری تصادم را بین آنها نزدیك میساخت حس ملیت نیز در دول امپریالیستی به اوج میرسید، به طوریکه یا بیك نظام فاشیستی منجر میگردید ویا بیك نظام انحصار سرمایه داری واستبداد اقتصادی، که درهر دو صورت غرض آن حفظ منافع بزرگ اقتصادی ومستعمراتی بود. گویا امپریالیزم اگر از یکطرف حد اعلی سرمایه پرستی بود، فاشیزم وامپریالیزم هر دوحد اعلی ملیت سرمایه داری ومنفعت پرستی اروپا حساب میگردید.

او گفته است: همانطوریکه به مقابل سرمایه پرستی و امپریالیزم درجهان، حس اشتراکیت، اصول سوسیالیستی بوجود آورد، همچنان به مقابل تفوق پسندی اروپا وملیت افراطی آن، حس ملیت آزادی خواهان بوجود آمد.

میوندوال میگوید، ملتی که امروز درآسیا وافریقا و امریکای لاتین وحتی دراروپای بعد ازجنگ سرد دیده میشود عصاره‌ء آخرین وحد اعلی یك احساس مشترك ونجیبانه است که به مقابل چپاول تفوق پسندی وآقائی بوجود آمده است، وتهداب آن استقلال خواهی آزادی تعین سرنوشت، طرد اجانب، طرد استعمار وطرد استثمار میباشد، همانطوریکه ملیت دراوج سرمایه داری جنبه‌ء داخلی و خارجی داشت ملیت جدید نیز دارای هر دو جنبه میباشد.

اوگفته است: ملیت درداخل عبارت از طرد تفوق و امتیاز داخلی طبقه‌ء با امتیاز وچپاولگر وطرد قشرتسلط جو واستثمار کننده می باشد، ویا تبارز حس طبقاتی، ستون فقرات ملیت قشر محکوم ستمکش ورنجبر دانسته میشود که تسلط آنها بر منافع ملی علامت تبارز شخصیت ملی حساب میگردد.

میوندوال گفته است، ملیت جدید اساس صلح وآشتی و برادری را می پذیرد وبه مقابل اجانب حقوق خود را فداکارانه حفظ میکند ویا همه ملیت های محروم وستمکش حس برادری وهمدردی و وابستگی را قایم می نماید، ودرمقابل ملیت های جبار وتوسعه جو و استعمارچی به مقاومت ومخالفت مردانه می پردازد، وهمه ملت ها رامساوی دانسته حس بزرگ ملتی بعضی ازملتها را که به غرض آقائی وتوسعه شعار خود قرار میدادند رد میکند. چنانچه لینن نظریه‌ء «ولیگا روس» یا روس بزرگ را رد نمود. [1] با درنظر گرفتن این مفهوم تاریخی وموجوده، ملیت برای یك کشور تاریخی و روبه انکشاف نه تنها یك ضرورت

۱- ولی امروز سردمداران روسی سیاست ولیگا روس یا روس بزرگ را اساس مشی سیاسی وستراتیژی نظامی خود قرار داده اند.

حسی است، بلکه یك ضرورت برای قوام وموجودیت نیز دانسته میشود.

میوندوال میگوید: کتله های بشری که بنام خلقها یاد می شوند بعد ازآنکه خصوصیات ملی را کسب کنند بنام ملت یاد میشوند. ملیت را باید معرف مشخصات وخصوصیات ملی ورهنمای پیشرفت وترقی وپشتوانهء بقا ودوام خود بدانیم.

او گفته است: ملیت افغانی یك ملیت باستانی است و غریزه واحساسات ملی افغانی با طبیعت ومحیط جغرافیائی ریشهٔباستانی دارد، وملیت ووطنیت دو حس شریفی است که همیشه نجابت ملی و وطنی مردم افغانستان را تبارز داده وخواهد داد.

میوندوال میگوید: ما ملیت افغانی را ضامن بقا و سعادت جامعهٔافغانی، ضامن استقلال ونوامیس ملی، ضامن شرافت ونجابت اصلی وباستانی خویش ومحرك اعتلا وترقی کشور خویش میدانیم.

او میگوید: اساس ملیت نزد ماوحدت ملی است، ما این وحدت ملی را درهمبستگی همه قشر های مردم افغانستان میدانیم. وحدت ملی عبارت ازآن نیست که همه افراد کشور را بیك قد واندام بیاوریم. ملیت افغانی به باغچهء شبیه است که درآن گلهای رنگارنگی وجود دارد ولی همهء آن بصورت مشترك باعث طراوت و تازگی ویگانگی و تشخیص بهار زیبای افغانیت میگردد. او میگوید: وحدت ملی درنزد ما اتحاد صمیم وفداکارانهٔهمه قشر ها ووحدت طبقه درافغانستان است، ما ملیت خود را زادهء تاریخ وجغرافیای خویش میدانیم، وهمه افرادیرا که درحدود کشور مشترك خویش باهم زندگی میکنند افراد

ملت شناخته ومجموع آنها راملت خویش می شناسیم.

میوندوال گفته است: این افراد به قشرهای مختلف و طبقات مختلف جدامیشوند. ما وجود قشرها را مانع وحدت وهم بستگی نمیدانیم بلکه آنرا موجب همبستگی واتحاد میشناسیم. چونکه همین قشر ها هستند که سبب اتحاد میشوند، ولی ما وجود طبقات واختلاف طبقاتی را مانع تبارز حس ملیت میدانیم وعقیده داریم که بارفع اختلاف طبقاتی وتساوی افراد مملکت وحدت ملی مستحکم میگردد، و تکامل می یابد. ما وحدت ملی را درمنافع طبقهٔصاحب امتیاز نمی بینیم ، بلکه باطرد منافع امتیازاتی وطبقاتی وتبارز ارادهٔطبقهٔ محروم و زحمتکش کشور ملیت افغانی تکامل می یابد وملت بصورت حقیقی قیافهٔ نجیب خویش را آشکار میکند.

اوگفته است: ما همچنان آزادی وحق تعین سرنوشت را ضامن بقای ملیت خویش میدانیم، وهرگونه نفوذ وتسلط اجانب را درهر زمینهٔ که باشد رد میکنیم، وجزوی ترین نفوذ سیاسی واقتصادی و کلتوری اجانب راکه مغایرملیت افغانی ومنافی شئون سیاسی کشور باشد جداً رد می نمائیم.

او میگوید: مقصد ما ازحس آزادی وملیت طرد اجنبی پرستی است که درعصر حاضر خطربزرگی برای ملیت ها میباشد. البته ازطرف دیگر، ما ملیت را یك حلقهٔ وصل دربین فامیل ملل میدانیم واز حس خارج دشمنی وانزواپسندی وعتیقه پرستی استنکاف داریم. درحالیکه نفوذ سیاسی واقتصادی وکلتوری بیگانگان رارد میکنیم، بهبودی علایق سیاسی واقتصادی وپیشرفت علایق کلتوری بادیگران را

بزرگ این مردم درلوگر بسر میبرند، وقسمت هائی هم درسائر نقاط مملکت دارند.

این پسر علاوه برآنچه درظاهر مینمود کسوت نهفته ئی هم داشت. این کسوت نهفته‌او استعداد قوی او بود که توجه بیننده را ازسر وبرظاهری او کنار می زد وبیك اصل مکتوم معنوی در وجود او متوجه میساخت.

محمد هاشم ازشاگردانی بود که خموشی را یکی ازخصایلش میتوان پند اشت وحرافی را درمواقعیکه لازم نبود کمتر کسی از وی بحافظه سپرده است. بهرکه وهرچه گوش میداد وخنده زیاد اوبیش از تبسم نبود. (من نویسندهء این کتاب) قبل از ورود این پسر در صنف خود درجه اول داشتم، ولی آزمایش های بعدی این درجهء مرا دیگر سپرد او نمود.

او پرده های درس وتعلیم را بهتر ازدگران مینواخت ولی هیچکس نمی دانست درکجا وچگونه درس میخواند. نظم فراگیری دروس وطریقهء اکتساب مرتب تعلیم بهتر از دگران در وی محسوس بود، ولی هیچکس یاد داشت مرتبی از وی ندیده بود حتی درجریان روزهای آزمایش که همه درتلاش بدست آوری آخرین نکتهء از یاد رفته ویا درپی کسب آخرین نکتهء باقی مانده می بودند او درگوشهء ساکت می نشست وتلاشی برای چیزی نداشت. وچون آزمایش تمام شده بود بازهم درجهء اول را درصنف میداشت.

ذکاوت او درحلقهء‌همکلاسان وخارج آن پیوسته مطرح بحث میبود.

بخاطر دارم روزیراکه استاد خارجی مضمون بیالوژی به زبان انگلیسی

میگردید وی مجبور گردید تا به امریکا مهاجر شود موصوف در ایالت تکزاس اولین انجمن دفاع از آزادی افغانستان را در آن ایالت اساس گذاشت و تظاهرات علیه شوروی سابق را سازمان داد، مرحوم آریا مکلیفتهای میهنی و ملی خویش را در مهاجرت نیز به صورت احسن انجام داده با انتشار مقالات در نشرات آزاد افغانستان و از جمله آن نامه خراسان و امید مقاومت ارگان نشراتی جمعیت مترقی دموکرات ارتباط خویش را با مردم خود بر قرار داشت موصوف شخص خدا پرست وصریح الهجه بی اعتنا به مادیات بود مرحوم آریا در سال ۱۳۷۲ مطابق ۲۳ اگست ۱۹۹۳ داعلی اجل را لبیك گفت و به رحمت حق پیوست.

از مرحوم آریا مقالات زیادی در نشرات وطن به چاپ رسیده و آثار دیگرش عبارتست از

۱- مبارزه در راه آزادی ۲- پشتونها کیستند از کجا هستند با کی مربوطند ۳- تاریخ مختصر گردیز ٤- افغانستان و تجاوز شوروی ۵- میوندوال شرح زنده گی ٦- خدا در قرآن رساله تحقیقی- زنده گی من شرح حال خودش نا تمام موصوف طبع شعری نیز داشت و ابیاتی می سرود.

نمونه کلامشان :

پیری رسید و مستی طبع جوان گذشت
فصل بهار رفت و گل ارغوان گذشت
یك قطره آب خوردیم و دریا گریستیم
خیر از جهان ندیده و عمر از جهان گذشت

و آخرین سروده مرحوم آریا در بستر بیماری:

از لحد ناله بر آرم من آواره ء ملك
خاك بر سر ته ء خاك دگران خفته ام
وطنم رفت ز دست همتی ای نسل جوان
چشم امید به نیروی شما دوخته ام

هدیه

به یگانه همسر

میوندوال شهید که در

گرم و سرد روزگار شوهر

پیوسته با او همراه بوده

است.



مرحومه سلطانه میوندوال همسر محمد هاشم میوندوال

محمد هاشم میوندوال



اثر محمد نجیم آریا

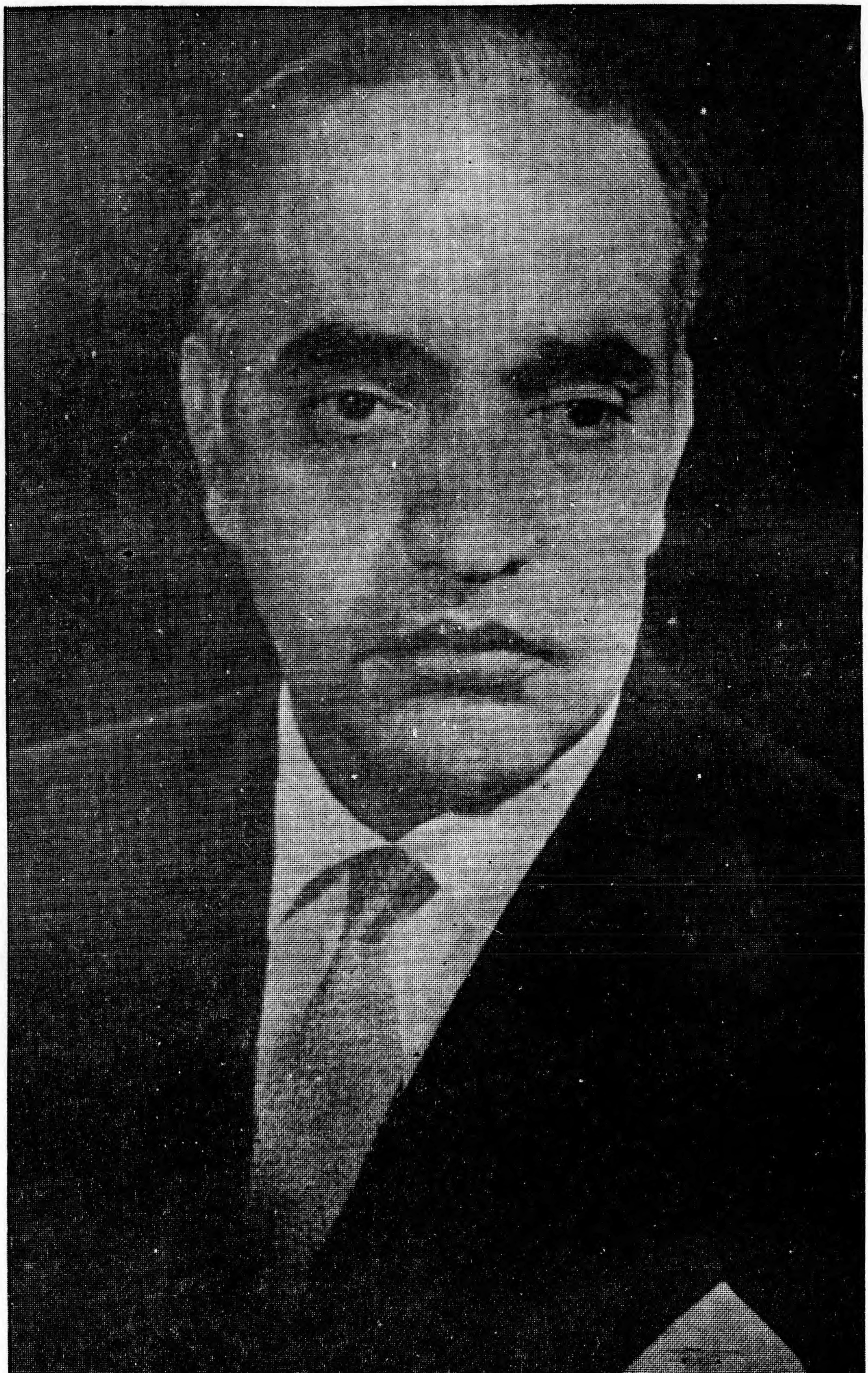
محمد هاشم میوندوال

اثر: محمد نجیم آریا

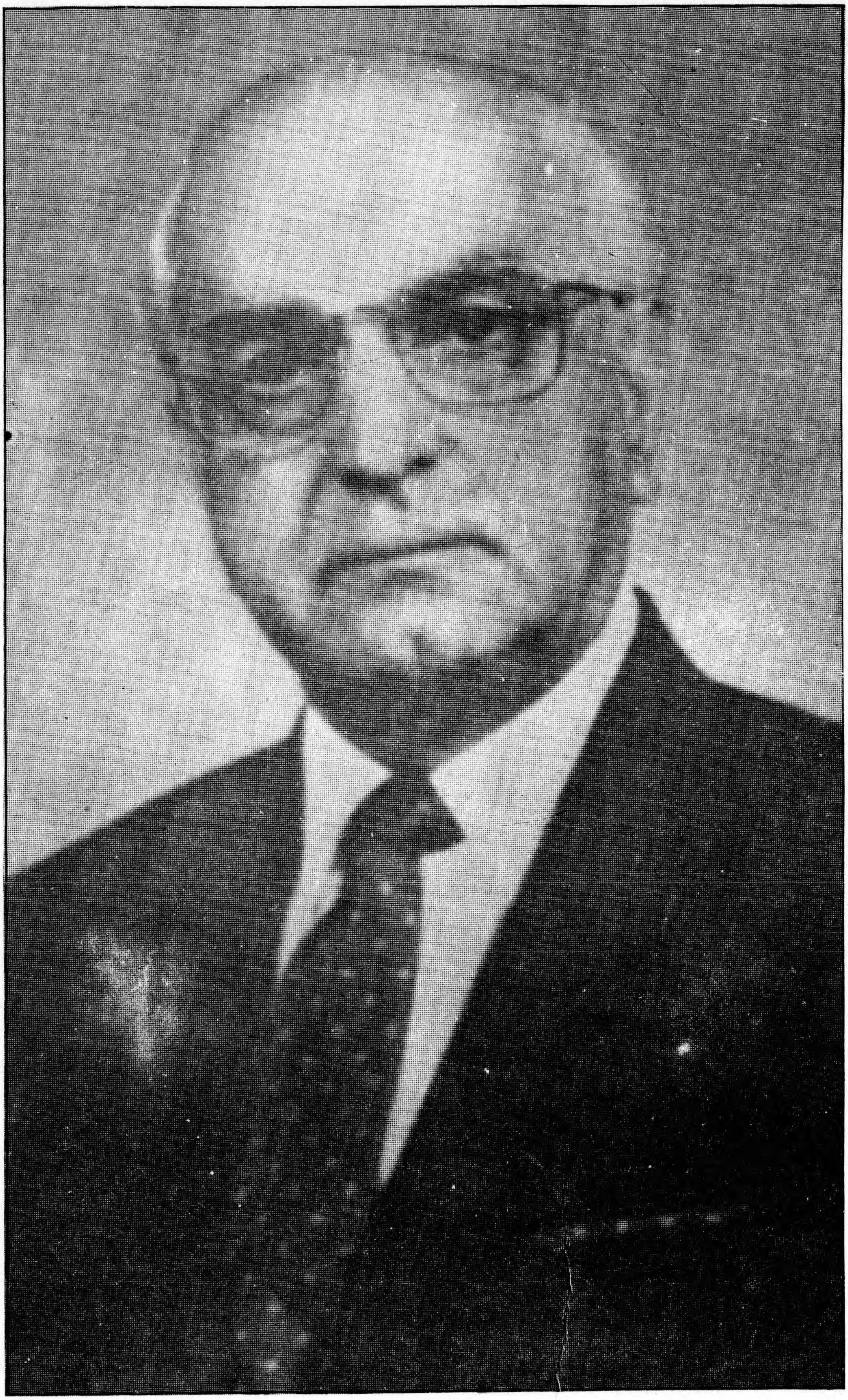
شناسنامهء کتاب:

نام کتاب : محمدهاشم میوندوال
نویسنده : محمدنجیم آریا
طبع اول : اسد ۱۳٦۳ هـ. ش
تیراژ طبع اول : ۳۰۰۰ جلد
تیراژ طبع دوم : ۱۰۰۰ جلد
تیراژ طبع سوم : ۲۰۰۰ جلد
تیراژ طبع چهارم : ۱۰۰۰ جلد - ۲۷/دلو/۱۳۷۸ بمناسبت سالروز انسحاب ارتش متجاوز روس از میهن عزیز افغانستان
کمپوز : کتابخانهء آرش
ناشر : مرکز نشراتی میوند، سبا کتابخانه

به اهتمام شورای فرهنگی جمعیت مترقی دموکرات افغانستان



شهید میوندوال صدراعظم سابق و بنیانگذار جمعیت مترقی دموکرات افغانستان



مرحوم محمدنجیم آریا رئیس شورای عالی جمعیت مترقی دموکرات افغانستان

محمد نجیم آریا فرزند مرحوم خان محمد خان در سال ۱۲۹۸ هـ ش در شهر گردیز ولایت پکتیا تولد شده بعد از اغتشاش ۱۳۰۷ هـ ش با خانواده اش به کابل آمد و شامل لیسه حبیبیه گردید وی برادر زادهء مرحوم قلعه بیگی عبدالغنی خان گزدیزی و خواهر زادهء نائیب سالار غازی ببرک خان جدران بود که همه در غزای استقلال افغانستان سهم داشتند.

بعد از فراغت از حبیبیه به حیث سرمحرر روزنامهء انیس مقرر شد.

سپس مدتی در سفارت افغانی در دهلی اجرای وظیفه نموده در سال ۱۳۲۹ دوباره به مطبوعات برگشت و مدیریت مسؤول انیس را به عهدهٔ گرفت آریا مدتی مدیر مسؤول جریده طلوع افغان منتشرهء قندهار بود، بعد از یك دور مطالعات در رشته جهانگردی در امریکا بحیث مسؤول اداره جدید گرحندوی مقرر شد و بعد از یك وقفه کناره گیری از مسوولیتهای رسمی مدیریت عمومی معرفی افغانستان را بدوش گرفت در همین هنگام بحیث نمایندهء مطبوعاتی افغانستان در دهمین کنفرانس باندونگ در اندونیزیا شرکت نمود که نسبت ابراز لیاقت بحیث سخنگوی هیئت مطبوعاتی کلیه کشورهای اشتراك کننده انتخاب گردید وی در سال ۱۳٤٤ بحیث معین وزارت اطلاعات و کلتور مقرر شد.

محمد نجیم آریا از همکاران و دوستان بسیار نزدیك شهید محمد هاشم میوندوال بوده و در تاسیس جمعیت مترقی دموکرات با موصوف بذل مساعی نمود و سمت نائب رئیس شورای عالی جمعیت مترقی دموکرات را تا هنگام شهادت فقید میوندوال به عهده داشت و بعداً ریاست شورای عالی جمیعت مترقی دموکرات را تا هنگام وفات به عهده داشتند.

آریا را دژ خیمان روس پرست دوبار به زندان انداخته و هربار مورد شکنجه های جسمی و روحی قرار دادند بعد از رهایی به پشاور مهاجرت نمود و به فعالیت سیاسی شروع نمود اخبار جمعیت را تحت عنوان مقاومت نشر نمود و در اثر تضهیقاتی که از سوی مقامات استخباراتی به روشنفکران افغان اعمال